

هشت گفتار
در باب روانشناسی



محمد رضا معزز



شرایب پرف
arayeboo.com

هشت گفتار

در باب روانشناسی

از

محمد رضا معزز



آوای بوف | AVAYeBUF

نشر آوای بوف ۱۴۰۳

© AVAYE BUF - 2024

8 Discourses on Psychology

By: Mohamad Reza Moazzez

Edit: Ghasem Gharehdaghi

هشت گفتار در باب روانشناسی

نویسنده: محمد رضا معزز

امور فنی و انتشار: قاسم قره داغی



آوای بوف | AVAYEBUF

انتشارات: آوای بوف

Publish: Avaye Buf

ISBN: 978-87-94295-74-1

©2024 Avaye Buf

avaye.buf@gmail.com - www.avayebuf.com

سرشناسه : هشت گفتار در باب روانشناسی
عنوان و نام پدیدآور : هشت گفتار در باب روانشناسی [کتاب] / ب نویسنده: محمد رضا معزز / امور فنی و انتشار: فاسم قره‌داغی ؛
مشخصات نشر : دانمارک: نشر آوای بوف ، 2024.
مشخصات ظاهری : 352 ص.؛ ۲۱×۵/۱۴ س.م.
شابک : نشر اینترنتی: ۹۷۸-۸۷-۹۴۲۹۵-۷۴-۱
موضوع : روانشناسی / متن فارسی
رده بندی کنگره :
شماره کتابشناسی جهانی:

شابک: : 978-87-94295-74-1

ISBN: 978-87-94295-74-1

کلیه‌ی حقوق محفوظ است. بازنشر به هر شکل، با ذکر منبع بلامانع است.

جهت هماهنگی برای استفاده به هر شکل و نحو (تکثیر، انتشار و ترجمه و هرگونه استفاده‌ی دیگر) لطفاً به ایمیل زیر پیام ارسال کنید:

AVAYE.BUF@gmail.com

_____ لینک دسترسی آنلاین به کتاب: www.AVAYEBUF.COM

تقدیم به یکتا پاک ترین - مقدس ترین - قدیس ترین

زن

مادر مهربانم

راضیه ارشد

با سپاس و تشکر فراوان از خانواده محترم قره داغی (ساسان، قاسم و بانو حوریه) که پس

از ناامیدی چند سال من را برای ادامه این راه تشویق و یاری کردند.

فهرست

۱۱.....	گفتار اول
۱۱.....	روانشناسی عشق و روانشناسی هوس
۱۲.....	فصل اول
۱۲.....	«کمپلکس»
۲۳.....	فصل دوم
۲۳.....	«نقاب بلورین»
۵۶.....	فصل سوم
۵۶.....	«کمپلکس ادیپ» (روانشناسی هوس)
۷۰.....	فصل چهارم
۷۰.....	«کمپلکس الکتر»
۷۷.....	فصل پنجم
۷۷.....	«روانشناسی عشق»
۹۴.....	فصل ششم
۹۴.....	«پیشوا سخن می گوید...»
۹۷.....	فصل هفتم
۹۷.....	«درمان» (روش فروید)
۱۰۶.....	فصل هشتم
۱۰۶.....	«سکسوپسیکو فیزیولوژی مرد»
۱۲۲.....	فصل نهم
۱۲۲.....	«زیباشناسی مونث و مذکر»
۱۴۰.....	فصل دهم

۱۴۰	«منشاء انسان» («داروینیسیم» «ضد داروینیسیم» و «نئوداروینیسیم»)
۱۷۸	گفتار دوم
۱۷۸	روانشناسی بوف کور
۱۷۹	فصل اول
۱۷۹	روانشناسی بوف کور
۲۰۳	گفتار سوم
۲۰۳	روانشناسی عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم
۲۰۴	فصل اول
۲۰۴	نونهال گرایی در روانشناسی عمق
۲۰۹	فصل دوم
۲۰۹	«تاریخ نوباوه گرایی و گرایش به محارم»
۲۱۸	فصل سوم
۲۱۸	«پسیکو سکسو فیزیولوژی زن»
۲۲۸	فصل چهارم
۲۲۸	«شخصیت شناسی فرد نونهال گرا»
۲۳۵	فصل پنجم
۲۳۵	«درمان»
۲۴۴	گفتار چهارم
۲۴۴	خویشتن ارضایی
۲۴۵	فصل اول
۲۴۵	خویشتن ارضایی در مردان
۲۶۳	فصل دوم
۲۶۳	«خویشتن ارضایی در زنان»

۲۷۲.....	گفتار پنجم
۲۷۲	همجنسگرایی در مذکر(فاعل و منفعل) و مونث
۲۷۳.....	فصل اول
۲۷۳.....	همجنسگرایی در مذکر (فاعل و منفعل)
۳۰۵.....	فصل دوم
۳۰۵	«همجنسگرایی در مونث»
۳۱۲.....	گفتار ششم
۳۱۲	خودکشی و دگر کشی در انسان
۳۱۳.....	فصل اول
۳۱۳	«خودکشی در انسان» (وجدان منفعل)
۳۲۲.....	فصل دوم
۳۲۲	«دگر کشی در انسان» (وجدان مخدوش)
۳۳۴.....	گفتار هفتم
۳۳۴	آمریکا و جنایت
۳۳۵.....	فصل اول
۳۳۵	«آمریکا و جنایت»
۳۴۰.....	گفتار هشتم
۳۴۰	درمان هیپنوتراپی
۳۴۱.....	فصل اول
۳۴۱	«درمان هیپنوتراپی»

به دهان گرفتن آلت نرینه و هر نوع بازی و شادی با آن را در شخصیت کودکانه و معصومانه زنان و

دختران باید جست جو کرد؛ یک نوزاد هم با مکیدن پستان معصوم و پاک جلوه می کند، و خواب شیرین

و لذت بخش او بعد از مکیدن پستان ایجاد می شود.

محمد رضا معزز

(بیست و سوم خرداد هزار و سیصد و نود و نه ه. ش).

گفتار اول

روانشناسی عشق و روانشناسی هوس

فصل اول

«کمپلکس»^۱

تصویری که «بورژوازی لیبرال» از زن نشان می‌دهد و آن را در خارج از تصویر نیز ترسیم و تلقین می‌کند، یک جنایت و خیانت بزرگ است، یک نوجوان ذکور آن زن را در بیرون از تصویر جست‌جو خواهد کرد، ولی هرگز چنین زنی نخواهد یافت؛ زیرا اساساً چنین زنی وجود ندارد و نخواهد داشت پس تا عمر دارد اسیر و سرگردان خواهد شد.

1- Complex

2- Liberal bourgeoisie

در اندام زنان هیچ تفاوتی با مردان از نظر نفس خلقت وجود ندارد و هر دو از یک پوست و گوشت به وجود آمده اند. (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحدة و خلق منها زوجها و بث منهما رجالا کثیرا و نساء و...) ^۳ و محرک و شهوتی بودن گوشت و پوست زنان برای جنس مذکر را باید در عوامل دیگری جست جو کرد. اگر یک کودک و نوجوان ذکور که گرایش و عادت به دست درازی به اندام زنان را دارد، به حالات و اشکال اندام زنان که کامل و دخولی است هیچ ارتباطی ندارد و طبیعت درست و کافی پیکره زن را تراشیده است. (پستان آنان خون قرمز را به شیر سفید تبدیل می کند و کودکی با آن رشد و نمو می یابد و رحم زن زندگی و ادامه حیات را تداعی می کند و نطفه بی ارزش را تبدیل به یک عشق و عاطفه می کند.) که زیباترین موجود طبیعت است، علت این گرایش به سبب آن است که به این نوجوان و جوان در ایام کودکی دست درازی شده است و «تمایلات سادیک»^۴ در آنان رشد و نمو یافته است و این تمایلات سادیک باعث شده است تا او

سوره النساء آیه ۱-۳.

4- Sadistic tendencies

اندام زن را فقط برای معاشقه بخواند و چنین مردانی که فقط به جسمانیت زنان گرایش دارند، آنان از جسمانیت خویش رانده شده اند و زن را موجودی صرفاً جنسی می‌پندارند و از همه موجودیت زن و وسایل متعلق به آنان کامیابی جنسی و سکس طلب می‌کنند. این افراد هرگز نمی‌توانند به یک چهره گرایش و عشق بورزند و مدام در طول زندگی خود به چهره های زیادی علاقه مند می‌شوند؛ و از سرنوشت خود شکایت می‌کنند. ولی این مربوط به سرنوشت آنان نیست بلکه سرنوشت آدمی تابع تشریح اوست شرط اول آن است که «ضمیر ناخودآگاه»⁵ در این تشریح شریک نباشد؛ تا او بتواند با خیالی آسوده زندگی را به سرانجام برساند. در واقع یک مرد یا زنی که عاشق پیش از یک نفر می‌باشد، عاشق هیچکس نیست؛ «عشق بازی»⁶ یک نوع بازی با عشق است و اگر مقدمه ای بر آمیزش جنسی باشد باید دانست اصراف نطفه نوعی انتقام ناخودآگاه از خویش می‌باشد و به اندام هر دو طرف چه مرد و چه زن آسیب فراوان می‌رساند. اگر در لمس اندام زنان احساسی در آنان مشاهده می‌شود؛ یا بروز می‌کند، این نشانه جنس نیست بلکه حرمت آنان لمس شده است و این احساسی که در آنان به وجود می‌آید؛ مربوط به عشق و معصومیتی است که در وجود زنان نهفته است؛ زیرا اگر عشق در میان نباشد، احساس زن خفته و خاموش می‌ماند. میل بی پایان یک جوان ذکور به پر کردن آغوش خویش با اندام زنان در جوانانی شدت

⁵- Unconscious

⁶- Love making

دارد که از مهر و محبت استوار و اقتدار مادرانه محروم مانده اند، این میل به همین یک سبب پایان ندارد؛ میل و گرایش که پایانی برای آن متصور نیست بیماری است. اگر رویت پستان زن (پستان زن، خون قرمز را تبدیل به شیر سفید می‌کند). برای زیبایی باشد، این عملی پسندیده است؛ ولی خارج از آن لمس چندین پستان یک گرایش بی پایان خواهد بود و لمس یک پستان و هزاران پستان آغازی بی پایان برای او است. تا زن مادر در اقتدار نباشد و زن درست و آنگونه که حقیقت دارد تعریف نشود یک اخلاق جنسی به وجود نخواهد آمد. در فرهنگ مذکر کودک (دختر و پسر) از مهر و محبت استوار مادرانه محروم خواهند ماند، زن و جنس او درست و آن گونه که هست تعریف نخواهد شد، در کودک «ضمیر ناخودآگاه»⁷ گشوده خواهد شد، از این مثلث است که فرق عادت از بین می‌رود و شخص از دیدن، شنیدن، خریدن سیر نمی‌شود.

«لیبرالیسم»⁸ را مکتبی جدید می‌نامند؛ ولی مکتبی بیمار گونه می‌باشد؛ گول رنگ آمیزی تمدن را هرگز نخوریم که این فریبی پیش نیست «لیبرالیسم» و «سیونیزم»⁹ آدمی را از طبیعت جدا کرده، حق عرفیه را به هم زده و احکامی که ساخته روانشناسانه نبوده اند به خورده ملت ها داده اند و تمدن را تشویش کرده اند؛ آنان (استثمارگران) نمی‌گذارند

7- Unconscious

8- Liberalism

9- Zionism

آزادی از خرد پیروی نماید، نمی‌گذارند جنس مونث زیبا بماند و آن گونه که حقیقت دارد تعریف شود؛ این مکتب چه در علم سیاست چه در سایر علوم تمدید و تهدید تمدن می‌باشد. بر مردان یک کلاس نهایی برای پرورش ظرافت و پرورش حس زیبایی لازم می‌باشد. احساس زیبایی احساس نزاکت را به وجود می‌آورد و اولین سود آن به آزادی زنان و مردان می‌انجامد. زن چون به هر چیز طبیعت شبیه است خود اخلاقیات است؛ در حرکات ورزشی است که در می‌یابیم دختران از جنس خویش بی‌خبرند. دوگانگی وجود ندارد؛ جلوه‌گری زنان را جنس و سکس‌طلبی تعبیر نکنیم، یک دختر سالم از توجه مرد به جنسیت او جلب مرد نمی‌شود. اگر ودیعه مادری در زنان نبود، اگر اجبار تحمیلی بر دوش آنان نبود، تمایلات جنسی مردان تا ابد بی‌جواب می‌ماند؛ تمایلاتی که هیچ مرز و حدودی نمی‌شناسد و هیچ پایانی ندارند؛ زیرا هر نوع تمایلی که با خودداری همراه نباشد بیماری است. کسی که می‌داند و آگاه شده است که از نظر روانی بیمار است یک شخص سالم می‌باشد. و کسی که می‌داند با یک بیمار روبروست با او مدارا خواهد کرد.

«کمپلکس ادیپ» به تنهایی قادر است مانع شود تا یک جوان ذکور بتواند بداند و یقین حاصل کند؛ بالاخره انتخاب نهایی او در یک عشق یا برای زندگی کدام چهره و کارکتر هست. او میان چهره‌ها تا عمر دارد اسیر و سرگردان می‌ماند و عاشق چندین زن می‌شود؛

0 - Oedipus Complex - 1

ولی در واقع عاشق هیچکدام نمی‌شود، او همه زنان را برای خود می‌خواهد، ولی حتی نمی‌تواند یکی را برای خود نگهدارد. اما «کمپلکس ادیپ» یاری می‌کند به هر نوع سنجیه و زیبایی زنانه احساس عاشقانه پیدا نماید؛ ولی «کمپلکس الکترا»^۱ تا حدودی در یک جوان اناث مهار و بسیار ضعیف می‌شود که شاید به سبب ودیعه مادری باشد که طبیعت در وجود جنس مونث قرار داده است. مهار شدن ناقص «کمپلکس الکترا» در زنان شاید در این علت نیز باشد که آنان برعکس مردان که دو جنسی هستند تک جنسی به وجود آمده‌اند. باید خاطر نشان کرد که این کمپلکس نتیجه توقف رشد سه گانه جسم، جنس و روان می‌باشد؛ که در این صورت او از مادر شدن نیز هراس دارد در اشخاصی که «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» گشوده شده است اگر یک چهره را ایده آل و مناسب می‌یابند شکل راستین و جاذبه ای مجهول آن چهره نیست؛ بلکه تصویری است که ادیپ و الکترا در ذهن آنان ساخته است. اشخاصی که «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» در ضمیر آنان جا گرفته است در آنان عشق شورانگیز و آتشین شروع می‌شود؛ عشقی که هرگز وجود ندارد، عشقی که از جنس و سکس یا ادیپ و الکترا سرچشمه می‌گیرد، عشق نیست و این دو کمپلکس باعث ایجاد آن شده‌اند. این دو کمپلکس موزیانه پنهان می‌شوند. آغاز و ظهور آن دو کمپلکس با ازدواج ظاهر می‌شود، ولی شدت و ذلت آن وقتی است که اولین

1 - Electra Complex

1

اولاد به وجود می‌آید. تا موانع جدایی در زندگی به حداکثر نرسیده باشد این دو کمپلکس وارد تخریب و ذلت نمی‌شوند. کسانی که در اسارت «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» به سر می‌برند چون آنان از جسمانیت خویش نیز رانده می‌شوند، در انتخاب یک یار زندگی نمی‌توانند جلوه‌های روحی او را به جلوه‌های زیبایی و جسمانی ترجیح دهند. (ارائه یک روش مقدس راه درست بر آغاز دنیای زود هنگام مردانگی و جوانی است زیرا نه زمان متوقف می‌شود و نه عمر گذشته باز می‌آید).

«کمپلکس ادیپ» از چند نوع بیماری روانی و حیاتی یاری می‌شود، «محرومیت‌گرایی»^{۱۲} که از «خود آزاری»^۳ ریشه می‌گیرد در این بیماری اثر گذار است. شخص تصور می‌کند با دوستی و وصلت شاید علاقه کلی نیز پایان یابد؛ پس او هیچوقت پا پیش نمی‌گذارد و انتظار می‌کشد، او به هر نوع گرایش و قوه طول می‌دهد، این انتظار ترس پنهان نیز پایان زندگی است یا حس ششم می‌باشد و او را وامی‌دارد تا منتظر موقع مناسب باشد، موقعی که شاید تا آخر عمر ایجاد نشود.

«باید بسیار تلاش کرد تا عشق را احیا کنیم ولی بدخواهان مانع میشوند» چرا؟

1 - Deprivation	2
1 - Masochism	3

چون عشق جنس را تحت تاثیر قرار می‌دهد، جنس بیماری است، «زیگموند فروید»^۴ را متهم می‌کنند که به اقتصاد نپرداخته است، او تا آنجا که ضرورت داشت دایره تخصصی خویش را باز کرده است؛ باید بگوییم «فقر روانی»^۵ پیش از فقر معاش در ساخت یک زندگی اثر گذار می‌باشد. امتیاز بزرگ فردی و اجتماعی این قسمت از روانشناسی «زیگموند فروید» در این است که یک شخص می‌داند که بیمار است و وجدان لاشعور و ضمیر ناخود آگاه که معلوم نیست در کجای مغز جا می‌سازد یا یک قسمت وجدان ذیشعور را به خود اختصاص می‌دهد او اگرچه از ضمیر ناخود آگاه پیروی می‌کند ولی در هر نیازی احتیاط لازم را خواهد کرد و او خوب می‌داند اگر ازدواج کند نفر دوم و حتی نفر سوم یا چهارم را نیز در شور بختی و بدبختی خویش سهیم خواهد ساخت؛ و چون چند نسل باهم زندگی می‌کنند و این طور نیست که یک نسل پایان یابد و یک نسل جدید آغاز شود ازدواج و ناآگاهی اتفاق خواهد افتاد، اما شرح و بسط این قسمت از روانشناسی باعث خواهد شد دو همسر (زن و مرد) بدانند چرا چنین می‌کنند؛ اگر اولاد ذکور و اناث داشته باشند در این جمع (خانواده) از تاریک اندیشی جدید کاسته خواهد شد؛ پدر و مادر خواهند دانست

1 - Sigmund freud 4

1 - Psychological poverty 5

کودکان در اثر «خشونت پدر»^۱ و «حقارت مادر»^۲ فاقد اختیار هستند، تسلط پیدا نمی‌کنند بلکه در مطاوعت قرار می‌گیرند.

بعد از پیروزی «متفقین» بر علیه «متحدین» که عین شکست بود «ناپلئون بناپارت»^۳ و «آدلف هیتلر»^۴ را به جنگ وادار کردند یک جنگ با یک سپاه در برابر چندین سپاه به شبخون می‌ماند. به دستور استاد و ارباب وصایا و نوشته‌ها را سوزاندند. در این آتش افروزی جملات بهداشت روان را که آگهی‌های رایش به چاپ می‌رسید و در آن مقالات «زیگموند فروید» نیز بود که همین مجلات باعث شد که «ایوان پاولف»^۵ به روانشناسی رو برگرداند نیز سوخت. بعد از ربودن «زیگموند فروید» در سال «۱۹۳۸» در مطب او پشت اوراق یادداشت بسیار سودمندی نوشته شده بود؛ که امروز اثری از آن یادداشت‌ها نیست. گویا یک کتاب در آلمان رایش به نام سبد خالی به چاپ رسید که از آن هم اثری نیست. بعد از بمباران دیوانه وار آلمان در خرابه‌ها، کتابفروشی وین به وجود آمد، اما بسیاری از کتب نه جلد داشته‌اند نه سر عنوان، درباره کتب روانشناسی کسی می‌توانست بداند این اوراق از «زیگموند فروید» است که با نظر و سبک او آشنا باشد؛ این یک اتفاق عمدی بود و بهترین دلیل این بود که روانشناسی بی‌مانند او زن را فراجنسی و «انحرافات

1- Father violence

2- Mother s humiliation

3- Napoleon bonaparte

4- Adolf hitler

5- Ivan Pavlo

جنسی»^۱ را در جنس مونث محدود تعریف کرده بود و این برای رسم و شکل جنسی که بعد توسط «متفقین» راه افتاد که زن در ثقل آن قرار داشت یک دوگانگی به وجود می‌آورد. اوراق کتب را به اصطلاح در کتاب فروشی سنجاق می‌کردند به طور مثال درباره روانشناسی چنین جمله ای را می‌شد خواند «عصبیت مرضی ارتباط به سلسله اعصاب ندارد» بعد به فکر فرو رفت که آیا چنین جمله ای از «زیگموند فروید» می‌باشد یا نه؛ بعضی تعریفات که می‌آوریم از این نوع هستند.

«زیگموند فروید» بر این عقیده درست بود که بعضی از بیماری های روانی دشوار درمان می‌شود؛ مثل «کمپلکس ادیپ» پس می‌توان گفت او از «دکترین رایش» حمایت کرده بود که در ژانویه سال «۱۹۳۳» میلادی با قرائت یک مقدمه کتبی از «آدلف هیتلر» پیشوای بی‌همتای آلمان به امضاء هیت وزیران رسید؛ این قاعده عمومی سلامت را که در آلمان رایش جنایت وجود ندارد، (اعلامیه گشتاپو سال ۱۹۷۳ هنریخ هیملر ریاست گشتاپو) یا عجله داشتند، یا این که رایش را خوشنام می‌کرد، از خود و دیگران دریغ کردند. به بند دیگر آن اشاره می‌کنیم که از احکام ازدواج های ادیان برتر می‌باشد، ازدواج یک گرایش خصوصی نمی‌باشد در میان یک یا دو بیمار که از بیماری خویش غافل مانده اند این وصلت که با فرخندگی شروع می‌شود عناد با خویشان و همسر است. بعد از اینکه «ضمیر ناخودآگاه» از

1- Sexual deviations

رسمیت ازدواج آگاه شد بزودی ظهور می‌کند یک یا چند کودک میان این دو بیمار نسل بیمار را می‌سازند دو نفر که می‌خواهند خانواده تشکیل دهند در درمانگاه های روانی آزمایش خواهند شد، اگر تشخیص داده شد که در خشونت پدرا نه به یکی از انواع یا همه بیماری های روانی دچار هستند بعد از درمان اجازه ازدواج پیدا خواهند کرد.

نظریه روان شناسی عمق مثل بعضی از ابداعات خاص از همان آغاز زیاد درک و درست فهم نشد یا مورد انتقاد شدید قرار گرفت. این نوع برداشت باعث حجم زاید فرهنگی نیز می‌شود در حالی که می‌بایست شرح و بسط می‌یافت کاری که در این کتاب به انجام رسیده است.

فصل دوم

«نقاب بلورین»

بدون روانشناسی «زیگموند فروید» نمی‌دانم دنیا و مردم آن زمان ما چگونه توانستند گام بردارند؛ به یقین زن مادر و زن همسر در بعضی تواریخ اجتماعی قبایل و ملل در تقدم و تفاهم با مرد همسر بوده است.

«ویلهلم اشتکل»^۱ از روانشناسان پیرو «زیگموند فروید» و همکار او که در مجله مرکزی «پسیکانالیز»^۲ نیز سطرهایی را در اختیار داشت و «آلفرد آدلر»^۳ نیز در این مجله مقاله می‌نوشت، ولی او از روانشناسانی بود که از مکتب «زیگموند فروید» جدا شد تا آنجا که به «آلفرد آدلر»^۴ مربوط است «ویلهلم اشتکل» که به تنهایی مجله را اداره می‌کرد، نظر «کمپلکس کهتری»^۵ او را رد می‌کند و می‌نویسد و درست هم می‌نویسد: «بسیاری از اشخاصی که نقض عضو هم ندارند به سبب فقدان روانشناسی رشد، از آنان که قواره ای هم ندارند و روانشناس کمال (رشد جسم، جنس و روان به طور مساوی) را طی کرده اند عقب می‌مانند».

(خود آزاری و دگر آزاری) خود آزاری در خشونت پدران به بروز می‌کند و با دگر آزاری نیز همراه هست.

(خویشتن ارضایی) انحراف را بی‌خبر از ضمیر لاشعور می‌خواهد به دیگری انتقال بدهد؛ و اصراف نطفه نوعی انتقام ضمیر ناخودآگاه از خویشتن است.

-
- 1- Wilhelm stekel
 - 2- Psychoanalysis
 - 3- Alfred Adler
 - 4- Inferiority complex

(گرایش به البسه زنان) یک نوجوان ذکور که نتوانسته به آن سوی جسمانیت زن سفر نماید و خویشتن ارضا مانده گرایش او به متعلقات (از جمله زیرلباس) زنان نباید چندان غیر عادی و عجیب پنداشته شود.

در سال «۱۹۳۸» میلادی که پیشوای آلمان اولین و یکتا رهبری بود که از خطر سیونیزم جهانی حرف به میان آورد «سیونیزم نه به یهود رحم می‌کند و نه به غیر یهود و اگر لازم باشد اول یهودی را می‌کشد» و این جملات را آن زمان ادا کرد که کنفدراسیون یهود در آلمان رایش افتتاح شد در همان زمان روانشناسی عمق در دانشکده روانپزشکی آلمان رایش تدریس می‌شد یک عده مجهول الهویه و حقوق بگیر را جلو مطب «زیگموند فروید» جمع کردند و آنان مرگ بر یهود و مرگ بر «زیگموند فروید» سر دادند «زیگموند فروید» را دزدیدند؛ (دو سال بعد از به اصطلاح تبعید «زیگموند فروید» براساس گزارش «هنریش هیملر»^۵ ریاست گشتاپو و «ژوز گوبلز»^۶ وزیر فرهنگ رایش که از علاقمندان روانشناسان «زیگموند فروید» هم بود اعلام کرد شواهدی در دست است که «سیونیزم» در مبارزه با «زیگموند فروید» پیشقدم بوده است) از آن تاریخ هر جا استثمار وارد شده «زیگموند فروید» بیرون رفته است و همین یک نمونه شک برانگیز می‌باشد؛ چرا که دو خواهر او با برادرشان نمی‌رفتند، شایع کردند در اردوگاه‌های اسرا کشته شده‌اند و کسی پیدا نشد

^۵- Heinrich Himmler

^۶- Joseph Goebbels

بگوید چرا دویست هزار یهودی در آلمان تا پایان جنگ سالم ماندند؛ ولی تبعید «زیگموند فروید» در سال «۱۹۴۵» میلادی انجام گرفت که او در قید حیات نبود؛ آثار او را همراه اسناد رایش سوزاندند؛ روانشناسی جسمی، جنسی و روانی زن، در روانشناسی عمق او بر اخلاق و اصالت مونث استوار بود؛ روانشناسی کمال او بر اقتدار زن مادر و رشد کودکان در این اقتدار استوار بود. بعد از سقوط رایش و سقوط اخلاقیات نمی‌شد از یک طرف زن را یک وجود اخلاقی و فراجنسی توصیف کرد و از یک طرف زن عیش، سکس و فساد ساخت. از بندرهای هامبورگ که یک زمان بندر تجاری بود شروع کردند؛ که همه بتوانند بیایند و بروند؛ یک قفل ساز به نام «هلموت روزنبرگ» پیدا کردند و او را آزاد گذاشتند تا کاباره جنسی، ابزار جنسی و مجله جنسی به خصوص درباره زنان که جنس استوار دارند بسازد و انتشار بدهد. از پیش معلوم است محصولات چنین شخصی چه می‌توانست باشد.

«آنا فروید»^۷ را بنیانگذار روانشناسی کودک معرفی کرده اند؛ یک دختر علاقه مند به روانشناسی در کنار پدری چون «زیگموند فروید» در روانشناسی کودک سالم، چگونه است که از من، خود و فراخود تعریف آورده باشد؛ ولی او «ضمیر ناخودآگاه» را فراموش کرده باشد. «آنا فروید» دختر «زیگموند فروید» بسیار تلاش کرد، ولی کمتر یافت هر روز نامه ای که در اختیار «متفقین» بود اجازه مصاحبه به او ندادند او به گرامافون پناه آورد. «پدرم

7- Anna Freud

بسیار تلاش کرد تا عشق را احیا کند ولی بدخواهان و آنان که به خویشتن دیگران ارزشی قائل نمی‌شوند مانع شدند».

درباره کتاب «سه آزمایش در باب تئوری میل جنسی» سرو صدای زیادی بلند شده است؛ در یک فصل آن من از علایم جنسی در طفولیت سخن گفته‌ام؛ این مقدمه ای کوتاه بود و زود وارد جهان کودک شده‌ام و منظورم و مقصود اصلی من، حراست کودک قبل از شکل‌گیری شخصیت او که در نظر من بعد از منش قرار دارد از طرف بزرگ سالان می‌باشد. شخصیت کودک بعد از ۶ یا ۷ سالگی شروع می‌شود از ترکیب میل و گرسنگی، نوزاد یا طفل به طرف پستان مادرش کشیده می‌شود، طفل خود آن را می‌یابد، این غریزه است و گرنه چند بچه گربه در گرفتن پستان مادرشان تقلایی ترحم انگیز انجام نمی‌دانند و به طرف پیاله شیر می‌آمدند. موجوداتی که تک‌زا نیستند، مادینه چندین پستان دارد طفلی که از پستان مادر شیر نوشیده یک موجود راضی و کامل می‌باشد، خواب شیرین او بعد از مکیدن شیر پستان به وجود می‌آید. سر و صداها که از مخالفت با این نظریه شروع شده است؛ این اشخاص نمی‌گویند چرا سر شیشه شیر نوزاد دارای پستانک است نوزاد و طفلی که با دو دست پستان مادرش را گرفته برای خویش امنیت روحی و روانی ذخیره می‌نماید. در اینجا باید اضافه کرد که گرایش یک مرد به پستان زنان هیچ سابقه در طفولیت او ندارد، او به حجم پرستی که از حالات سادیک یک تعکیس می‌باشد، درمانده است.

گرایش به نوک پستان از طرف یک مرد نشانه یک میل خفیف همجنسگرایانه در او می‌باشد. چه پسران و چه دختران در این تمایل در جسمانیت خویش متوقف مانده اند. دختری که امتیاز جنس مونث را در اعضای جنسی آن می‌داند، نمی‌داند حرکت مدنیت و فرهنگ با او است. تلاش بی‌امان «بورواژی لیبرال» در پنهان نگه داشتن این یک راز است. بعد به من کودک می‌رسم همبازی و مشاهدات اثر ماندگار ندارند به طور مثال یک دختر در سن کودکی از مشاهده تناسل پسر هم سن خویش تعجب خواهد کرد ولی هرگز این آرزو در او به وجود نخواهد آمد که چرا پسر نیست؛ این یک اخلاق است پسر نیز هرگز هراسان نخواهد شد که آلت او نیز روزی تحلیل رود؛ اصل تعکیس و فاجعه آن زمان به وجود می‌آید که فرهنگ مذکر در خانواده و جامعه یکجا به وجود آمده باشد، خشونت پدرانه و بدتر از آن تربیت کیفری مسیر سه گانه جسم، جنس و روان (لیبیدو) را متوقف سازد و هر قدر طول این توقف بیشتر باشد؛ که با عقبه این خشونت ارتباط مستقیم دارد در درون ذهن کودک دریای عمیق باز می‌کند، در این کودک «ضمیرناخودآگاه» در کنار «ضمیرخودآگاه» که معلوم نیست کجای مغز جا می‌سازد رشد و پرورش می‌یابد و یک نگهبان وظیفه شناس نیز بر در ورودی آن می‌گمارد که نمی‌گذارد افکار نیک وارد آن شود و سپس آن زخمه‌ها را انباشته می‌کند تا آنجا که به اعضاء تناسلی کودک ذکور مربوط

می‌شود یک عمل و یک اثر در کودک و بعد نوجوان «کاستراسیون» (در بسیار کتب که از او در دردست است به این معنی آمده که کودک ذکور از خارجی بودن دستگاه تناسلی خویش بیم و هراس از امحاء آلت خویش دارد) به وجود می‌آید، هراس از پدر به هراس کلی می‌انجامد، در نزدیکی با یک زن آلت فرو می‌رود افراد بزرگ سال که یا منحرف اند یا از روانشناسی بی‌خبر می‌باشند و گرایش به بازی با تناسل کودکان ذکور را دارند آلت این کودک در نوجوانی در مقابله با یک جنس مونث به عنن کاذب دچار می‌شود.

در «شهر نانسی»^۸ فرانسه که «زیگموند فروید» در آنجا اقامت داشت وقتی با «ژان شارکو» افتخار همکاری داشتم دختری به «هیستری»^۹ دچار شده بود بیماری او از نظر روانی درمان شد، هرچند درمان بسیار طولانی گردید، اما «ژان شارکو» ناراحتی رحم او را به پزشک امراض زنان واگذار کرد. «ژان شارکو» به من گفت: این دختر با شوهری همبستر شده که رشد تناسل او طولی بوده است و از ساختار تناسل بانوان بی‌اطلاع مانده یا بیماری سادیک و هیستریک داشته و سعی کرده است آلت تناسلی خویش را تا انتها در رحم او فرو کند، اما چون واژن زنان از سکون برخوردار می‌باشد این دختر در کمال بی‌اطلاعی از حساسیت دستگاه داخلی تناسلی خویش تلاش نکرده آلت مرد به دهانه رحم او

⁸- Castration

⁹- Nancy city

¹ - Jean Charcot 0

¹ - Hysterie 1

نرسد و مبتلا به هیسترون (در لغت نامه طبی و غیر طبی ناراحتی رحم بانوان با پیشوند Histro... شروع می‌شود) و سیلان رحم شده است. در زنان یکی دیگر از دلایل دچار شدن به هیستری را باید در طول آلت تناسلی مرد جست جو کرد؛ کوتاهی و کلفت بودن آلت تناسلی مرد باعث ایجاد هیستری در زن نمی‌شود بلکه بزرگی طولی آن هیستری ایجاد می‌کند که مرد سعی می‌کند آلت تناسلی خود را تا انتها در رحم زن فرو کند ولی در مردانی که آلت تناسلی کوتاه و باریک یا کلفت و کوتاه دارند و می‌خواهند آن را تا انتها در رحم زن فرو کنند؛ در این جا حالت هیستری در مردان ایجاد می‌شود. وظیفه پزشکان امراض زنان هست که به بانوان بگوید تکرار این عمل در آنان بیماری ایجاد می‌کند.

من پس از بازگشت به وین این نظر را که با بهداشت جنسی نیز ارتباط دارد در مجمع پزشکان آکادمیک ایراد کردم، ولی بسیار ناامید شدم، (به خصوص از محافل آکادمیک) چون یک پزشک و جراح از آن میان فریاد زد «همکار عزیز این محملات چیست که می‌گویی ناراحتی هیسترون چگونه می‌تواند عامل آن یک مرد هیستریک باشد».

مرا انتقاد کرده اند که به اختلالات جنسی ارزش اول قائل شده ام روان از عصبیت مرضی تحریک می‌شود که به سلسله اعصاب ارتباط ندارد؛ عشق تناسلی و توقف روان هم شاخه، شاخه می‌شود و هم از رشد جسم و تناسب جلوگیری می‌نماید. باید توجه داشته باشیم که

«وحدت جنسی»^۲ یک دهه بعد از مرگ «زیگموند فروید» معلوم نشد چگونه و چه کسی ساخته است «زیگموند فروید» گفته بود؛ یک کودک و نوجوان در خشونت پدرانیه از اختلالات جنسی بسیار آسیب می‌بیند اگر در یک حرفه و دانش نیز موفق بشود در عشق این اختلالات به آزمایش در می‌آید.

در تعریف امراض جنسی نباید حدود امراض را فدای ترکیب در زبان لاتین و واژه سازی نمود. انتقادی از «اخلاق ویکتوریایی» که از انگلستان راه افتاد و دنیا را در نوردید بی سبب نیست «هارلوک آلیس»^۳ یک نمونه انگلیسی است که پی برده بود بیمار است و به هر دری می‌زند تا این بیماریها و انحرافات را به تعریف آورد.

ساده اندیشی خواهد بود که تصور کنیم این «اخلاق ویکتوریایی» باز نگردد فرهنگ مذکر و اخلاق ریا یک نوع استثمار روانی است که هر انسانی را به جستجوی بدبختی می‌کشاند. در یک نظر کلی از باب مردم شناسی انسان وقتی وارد آن نوع مدنیت شد (تمدن غرب بیمار است و اگر چنین پیش رود بیمارتر نیز خواهد شد و جنس مونث اولین قربانی آن خواهد بود و این بیماری نیز مسری می‌باشد) که نه بر اساس حقوق طبیعی بنا شده است، نه حقوق موضوعه (مثبت)، نه حقوق عرضه ، تشویش در انسان چنین پیدا خواهد شد.

1 - Pansexoalisme 2
1 - H.ellis 3

درباره کتاب «دین و پندار» نوشته «زیگموند فروید» دفاعیه ای وجود ندارد؛ ولی می‌توان دفاعیه تنظیم کرد. «زیگموند فروید» از همه ادیان نمی‌گوید، ولی جزمیت دین یهود و ساختگی و تحریف آن را برای همه ادیان یک مثال کلی می‌گیرد. قبل از او بزرگان یهود پی برده بودند به «تورات»^۴ کاهنان یهود بسیار دست برده اند بنابراین «تلمود»^۵ را نوشتند؛ هرچند این کتاب احکام متعارض می‌باشد ولی احکام اندیشه است. «تورات» آیات «انجیل» را نیز تحت تاثیر قرار داده است. «عیسی مسیح» را نیز کاهنان یهود شهید کردند. تحصیل حاصل آل پیامبر الروح را درک نکرده و مقصود و منظور آل پیامبر این بود آن احکام که در دین موسی درست آمده مثل نهی گوشت خوک، من دوباره آن را نهی نمی‌کنم. اگر در «قرآن» یهود به خر تشبیه شده است (مثل الذین حملوا التوراه ثم لم یحملوها کمثل الحمار یحمل اسفارا و... سوره جمعه آیه ۵). منظور کاهنان یهوداند که دراز گوش هستند که مقداری کتاب بار آنهاست «رسول اکرم (ص)» قبل از «زیگموند فروید» در حالی که «موسی» را دور از این دانسته بودند بعضی اعمال و اقوال یهود را قبول ندارند.

عید قربان که سعید نامیده اند. می‌گویند چگونه ممکن است قتل نفس از قبل حرام باشد بعد ابراهیم اسماعیل را به قربانگاه ببرد بر رفع و دفع بلا هم حساب کنیم فصل حیوان را چه ربط به فصل انسان.

1 - Torah 4
1 - Talmud 5

می‌گویند اگر اندک اندیشه کنیم معجزات به تعریف می‌آیند سر عصای موسی به شکل مار بوده ساده است تصور کنیم از شکل این اسامی ساخته باشند؛ و رود نیل مثل بسیاری از رودها جزر و مد دارد در ماه‌های بهار جزر آب به حداکثر می‌رسد پس موسی در این فصل قوم خویش را از رود نیل بیرون برده است نه این بلکه آن معجزات را که به عیسی نسبت می‌دهند نمی‌دانند که عیسی را تبدیل به شعبده باز کرده اند.

در کتاب «دین و پندار» نیز باید دست برده باشند به طور مثال «زیگموند فروید» مینویسد و دین موسی عاری از عرفان است و اگر رگه عرفان در آن پیدا است از زینت در کنار دین «زرتشت» می‌باشد (در نشر دیگر این طور نوشته شده با آن که دین موسی در کنار دین زرتشت قرار گرفت و حمایت شد رگه ای از عرفان نگرفت) «زیگموند فروید» مینویسد توحید موسی یک تعریف فارق نیست؛ زیرا جهان دارای یک شکل واحد می‌باشد. «اخناتون» فرعون مصر نیز رسم پرستش خدایان اساطیر را منسوخ کرد و توحید را بر حق شمرد. گفته شده اولین شخصی که به این حکم ایمان آورد، همسر زیبای او «نفرتیتی»^{۱۶} بود؛ که تیپ دو هزار سال بعد را دارا بود. بسیار بعید به نظر می‌رسد اگر «زیگموند فروید» گفته باشد احدیت از «موسی» نبوده بلکه از «اخناتون» بوده است؛ یکی از بزرگترین فلسفه شیعه در این باره این نظر را مطرح کرده است که آن مکتب مصری که در این کشور

1 - Nefertiti

باستانی پیدا شد و به میانه خاور نیز راه پیدا یافت تغییر صفات خدای موسی بود که به قهاری مشهور شده بود. ...

«زیگموند فروید» بر این عقیده بود که توهم گرایی از عمل گرایی می‌کاهد او را نباید از اندیشمندانی دانست که منکر معرفت و وصف می‌باشد؛ در اواخر عمر در برابر «پسیکولوژی»^۷، «متاپسیکولوژی»^۸ را مطرح می‌کند؛ آخرین پیامبر نیز از تعصب دینی کور هراسان بود؛ کارت ورود به دین را آورد که مراتب هشتگانه را با خود دارد چنانکه می‌گویند بدون طی این مراتب که انسانیت و شرافت را می‌سازد از دین نیز کاری ساخته نیست؛ دین بعد ملکوتی انسان را می‌سازد چند سال بعد از مرگ «زیگموند فروید» و بعد از سقوط رایش؛ مدارس آموزش جنسی بر کودکان افتتاح گردید و قبل از استعمار «زیگموند فروید» بد نام شد و این بدننامی را باور کردند؛ چون او جنس و طفولیت را اول بار مطرح کرده بود بعد یک مجله به نام مادر چاپ شد که در آن راست یا دروغ از زبان کودکان سوالاتی مطرح شده بود؛ به اشتباهات آنان جواب می‌دادند در این مجله ساختمان جنسی زن و مرد نیز تشریح شده بود؛ چند سال بعد نیز یک کتاب چاپ شد خداحافظی با سبد، یک افسانه قدیمی در باختر که در برابر پرسش کودکان که من چگونه به وجود آمده‌ام جواب می‌دادند تو را لک لک در یک سبد آورده این نوع آموزش در خارج از آلمان

1 - Psychology 7

1 - Metapsychology 8

رواج نیافت. (در مجله زن روز شماره ۵۵۰ به سر دبیری مجید دوامی یک دکتر مجهول الهویه به نام پرویز طالقانی که عکس او نیز چاپ شده بود یا به جهل یا به اشاره مقاله ای نوشته بود سر مقاله با این نام بود در ایران کلینک های سکسی باز کنید).

تعریف نظر «زیگموند فروید» آسان است، سکوت او را در این باره مخالفت او به حساب می آوریم اگر «اضطراب اساسی» و «عصبیت مرضی» و «توقف لیبیدو» (جسم، جنس، روان) که در اثر خشونت پدر بروز می کند بنا شد؛ در بلوغ آگاهی جنسی حتی با تسلط جنسی و اخلاق جنسی همراه خواهد بود و اگر این حالت در کودک سپس نوجوان بروز کند با ده ها جلد کتاب آموزش جنسی و آناتومی جنسی او آگاهی نظری و علمی پیدا نخواهد کرد. هر کودک در سن عقل خواهد یافت، اگر به او در مقابل سوال من چگونه به دنیا آمده ام (این سوال شامل همه کودکان نمی شود) جواب شنیده تو را لک لک در سبد آورده، نخواسته اند او را فریب دهند بلکه سن او اجازه نمی داد یک موضوع خاص و بیولوژیک را خوب تجزیه و تحلیل کند «حضرت محمد (ص)» نیز در احکام نبوی چنین آورده اند: «به پسر اگر پرسید بگوئید ما واسطه خلقت هستیم و اگر دختر بود بگوئید از داخل عسل درآمدم».

نظریه «تصعید»^۹ «زیگموند فروید» نیز از انتقاد بر کنار نماند و توسط آمار گر بزرگ آمریکایی «آلفرد کینزی»^{۱۰} گه به آمارهای او اعتمادی نیست ولی اعتماد کرده اند رد شده

1 - Sublimation

است. می‌نویسد برعکس نظر «زیگموند فروید» در میان افرادی که از تصعید کنار مانده اند افراد موفق بسیار است مدیران، کارخانه داران و... یک اشتباه بزرگ و آشکار که گمان دارم اگر «زیگموند فروید» زنده بود این جواب را به او می‌داد نظریه تصعید در روانشناسی عمق محرومیت جنسی نیست که در اثر اختلالات روانی به وجود می‌آید این محرومیت عارضی هست (تاریخ ادبیات سکسی اگر از تقلید نگوئیم از «مارکی دوساد»^۱ تا «دیوید هربرت لارنس»^۲ و «ولادیمیر ناباکف»^۳ همه این نویسندگان دارای استعداد ولی در خشونت پدر در جسمانیت خویش متوقف مانده اند پس نتوانسته اند از عرض و طول جسمانیت یک جنس مونث فرا روند. هنرمندان از منش سودایی برخوردارند ولی حتی این منش نیز تحت تاثیر بیماری نگوئیم؛ می‌گوئیم این نوع ادبیات جنسی بهتر خواهد بود در قلمرو روانشناسی تحلیل شود) حتی آنان که از استعداد بالقوه بالا و هنری برخوردارند، یا باعث می‌شود که استعداد آنها بروز نکند یا دیر بروز کند یا ناقص بروز نماید؛ یک دست که می‌توانست یک پیکره شامخ بتراشد از یک طرح ساده عاجز می‌ماند؛ این توقف در هراس، از هراس پدرانه عارض می‌شود یک مدیر موفق بعد از استعداد بالقوه اقتصادی طی روانشناسی رشد پیرامون کافی خواهد بود؛ منظور و مقصود من افرادی هستند که استعداد

2 - Alfred Kinse 0
 2 - Marquis DE Sades 1
 2 - David Herbert Lawrence²
 2 - Vladimir Nabokov 3

هنری نه ظریف، بلکه هفت گانه به خصوص ادب، شعر و پیکره را دارند که به اختیار نیروی جنسی را مهار و محرک و قوه نیروی هنری می‌سازند؛ این اختیار بسیار بیشتر می‌رود اشخاصی که دوستی برای دوستی با یک دختر یا یک زن را به هر نوع رابطه ترجیح می‌دهند از تصعید برخوردارند ... از انسان صفات عالی سامی بلند جلیل و در یک کلام علو فکر و حیات عالی انتظار محال نمی‌باشد؛ پس تصعید در روانشناسی «زیگموند فروید» را می‌بایست امتداد می‌دادند نه اینکه انتقاد می‌کردند یک فرد که از «منش سودایی» برخوردار است که مهرگرایی با این منش می‌باشد چنین منشی، زن را موجودی می‌بیند که احساس را برمی‌انگیزد خیال را قوت می‌دهد و متحیر می‌سازد...

«زیگموند فروید» بنیانگذار روانشناسی است انسان یعنی موجودی است که از جسم، جنس و روان ساخته شده است او روانشناسی را افتتاح نکرد تا هرکس شعبه اختیار کند؛ امثال «گوردن الپورت»^۱ می‌گویند چرا برعکس «زیگموند فروید» انسان سالم را تجزیه و تحلیل نکنیم؛ انسان سالم را تجزیه و تحلیل کنیم می‌رسیم به انسان ناسالم که مثل یک انسان سالم شخصیت در او رشد نکرده در او «خود» و «من مخدوش» دارای تک ضمیر نیست و...

¹ - Gordon allport

آن روانشناسی که از روانشناسی عمق جدا شده اند نظر برتری نیاوردند «آلفرد آدلر» از «زیگموند فروید» جدا شد و «کمپلکس کهتری» و «مهتری» را بنیان نهاد او نقض اورگانیزم را نیز وارد این نظریه خویش نمود. ولی اشتباه کرد بسیاری از افراد که نقض عضوی هم ندارند؛ چون روانشناسی رشد را طی نکرده اند (در هراس از یک پدر بیگانه با فرزند) در هوش و کار و زندگی عقب مانده اند از اشخاصی که نقض عضو دارند ولی روانشناسی رشد را گذرانده اند. این روانشناسان بیمار را رها کرده اند و به رقابت با این و آن روانشناس رفته اند.

به «کارل یونگ»^۱ که بسیار به او اعتقاد داشته ام؛ گفتم اختلالات جنسی یک نوجوان آسیب دیده از خشونت پدرانه را کنار نگذارد ولی وقتی با مخالفت او روبرو شدم در اعتقاد به مخالفت کورکورانه او، پیش از پیش شد.

در اواخر عمر «زیگموند فروید» «شوک الکتریکی» برای درمان روانی ساخته شد در این باره نظر «زیگموند فروید» را نمی دانیم چه بود ولی با نظریه «زیگموند فروید» که دختران در خشونت پدر ناخودآگاه نیمه عمق پیدا می کنند؛ «شوک الکتریکی» را در اختلالات هذیانی دختران و زنان به کار می برند. امثال «امیل کریپلین»^۲ یک نوع بیماری روانی را که

1- Carl Gustav Jung

2- Emil.Kraepelin

در آن شخص گاه شاد، گاه غمگین یا گاه امید دار و گاه ناامید می‌شد «جنون جوانی»^۱ تعبیر می‌کردند؛ «پل بلولر»^۲ که از پیروان روانشناسی عمق بود؛ این نظریه را رد کرد و آن را یک نوع شکاف روانی دانست و این پارالل روانی را «اسکیزوفرنی»^۳ نامید این بیماری حتی بدون آن که نام آن را تغییر بدهیم با ضمیر مخفی (ناخودآگاه) قابل توجیه است؛ یک خاطره خوش درونی یک اثر مثبت خارجی در ضمیر آگاه یک شخص بیمار ایجاد نشاط می‌کند؛ ولی اگر این نشاط پایدار نمی‌ماند، ضمیر مخفی که همچون یک دشمن عمل می‌کند این نشاط را می‌گیرد ...

افسوس به جای شرح و بسط نظریه «زیگموند فروید» که حتی بر تاریخ و شخصیت در تاریخ یک ابزار می‌توانست باشد خویشتن را تبدیل به ابزار کردیم یک مثال کافی خواهد بود؛ تا زمان «زیگموند فروید» نمی‌دانستیم چرا «لوسیوس کلادیوس نرون» آگاه آوا می‌خواند گاه خون می‌ریخت؛ دو پیکره از جوانی او و سن میان سالی او بر جا مانده دو رخدیس عالی بر تجزیه و تحلیل روال دوست نشان می‌دهد؛ از همین سن و سال چهره او در اثر آسیب درون در حال بهم ریختن می‌باشد؛ اگر او خویشتن را شاعر و موسیقی نواز می‌دانست، ولی آهنگی که می‌نواخت احساسات یک انسان را متاثر نمی‌کرد مبالغه او نبود،

1- Young madness
2- Paul.BLEuler
3- Schizophrenie
4- Lucius.C.nero

استعداد او شکوفا نشده بود، او همسرش را خفه کرد و دستور داد مادرش را بکشند؛ و در آخر عمر نشان داد تا چه حد از مرگ می‌ترسد؛ او در هراس یک پدرخوانده به نام «کلودیوس»^۱ از رشد باز مانده بود و «کایوس سرتتئیوس ترانکیلوس»^۲ مورخ رومی وقتی زندگی او را می‌نوشت نمی‌توانست بداند او چرا چنین بود و ما نیز بعد از هزار سال نمی‌دانیم پس مورخ آن دوره بایستی بخشیده شود.

روانشناسی رهبانیت با کشف روانشناسی رشد فراموش شده است؛ یک راهب و راهبه که در خشونت پدرانه در صومعه‌ها پذیرفته شده‌اند و به آنجا از دست پدر بیمار پناه برده‌اند؛ آنان از نظر روانی و جنسی بیمارند «لورنتسو برنینی»^۳ «پیکر تراش بزرگ بهتر از اعترافات «سنت ترزا»^۴ و منتقدین هنری می‌دانست خلسه این راهبه‌ها ملکوتی نیست» «پیرپائولو پازولینی»^۵ «فیلمساز نامتعارف ایتالیای در داستان سینمایی «دکامرون» (درباره این داستان سینمایی و آثار بعد از آن گفته‌اند کارگردان ایتالیایی از روانشناسی انحرافات فراتر رفته اما یک تماشاگر آگاه تند روی یک هنرمند را با تعدیل نگاه می‌کند) راهبه‌ها را مشتاق مرد لالی نشان می‌دهد راهب و راهبه‌ها همه آنها بیمارند...

1- Claude

2- Caius Suetonius tranquillus

3- Lorenzo Bernini

4- Mother Teresa

5- Pier Paolo Pasolini

6- Decamerone

شرح و رد درباره کار و هدف یک فرد بزرگ راه و روش بزرگان نیست ولی بسیاری در این راه رفته اند حتی اگر این راه به بدبختی مردم بی انجامد؛ زمین تاخت و تاز تا این حد بخشودنی نیست.

شرح و انتقاد وقتی درباره یک مکتب یا یک شخصیت از چند جهت شروع و دایم تکرار شد شک برانگیز می گردد؛ به سیگار برگ «زیگموند فروید» نیز مصمون انحرافی ساخته اند. ولی در زمان او این نوع سیگار رواج داشت این سیگار همگانی است آیا همه بیمارند.

در زمان حیات روانشناسی که تلاش طاقت فرسایی را بر خویش روا داشت تا به اختلالات روان پایان دهد، لب فرو بستند و چون مرد اولین شخص که یک سرگذشت نویس معروف بود، ولی یکی در میان بزرگان را فراموش کرده و عمری از او باقی نمانده بود یک کتاب نوشت با نام «دکتر زیگموند فروید» و صفحات کتاب او را یک نوار کاغذی کثیف نامید؛ آقای «امیل لودویگ» چگونه متوجه نشد «زیگموند فروید» از بیمار می گوید و اگر «امیل لودویگ» بیمار نیست در روانشناسی رشد روان نویس کثیف یک انسان سالم شده است. در کتبی که بر علیه و یا بر له «زیگموند فروید» نوشته اند نام کتاب فوق اغلب حذف شده است.

1- Emil ludwig

در اول انقلاب اولین کتاب روانشناسی این بود «زیگموند فروید و ایوان پافلوف به وی»
روان پزشکی علمی انتشارات شباهنگ تالیف هاری کی ولز ترجمه ن - کسرانیان.

انتقال اشتباه و فاجعه روان درمانی از «روسیه کمونیستی»^۱ به «ایران اسلامی»^۲
که از همان زمان پیش بینی بروز جنایت و بزهکاری آسان بود؛ زیرا فرهنگ مونث عقب
می نشست، چگونه می توان به جای کمک به خویشتن و هم نوع در تلاش شور بختی او بود.
«ایوان پاولف» معاصر «زیگموند فروید» بود، ولی تا «زیگموند فروید» زنده بود کسی از
تقدم عصب شناسی نسبت به روانشناسی سخن به میان نیاورد؛ به سه سبب عصبیت مرضی
به سلسله اعصاب ارتباط ندارد؛ «زیگموند فروید» خود اول از عصب شناسی شروع کرد،
ولی به زودی دریافت عصب شناسی درمان بیماری عصبیت نیست؛ در همان زمان خود
«ایوان پاولف» نیز پی برده بود؛ عصب شناسی یک رشته مستقل از بیماری اخلاقی می باشد
و به روانپزشکی و روانشناسی روی آورد که برای چنین کاوشگری دیر شده بود؛ این نوع
اتفاقات فرهنگی قبل از شکل گیری نظام عادی نبود. («استاد شعبان طاووسی» (کابوک)
که روش خاص در هیپنوتیزم به وجود آورده بود (هیپنوتیزم در جزا و حقوق بهتر از
دستگاه دروغ سنج عمل می نماید))

1- Communist Russia

2- Islamic Iran

«زیگموند فروید» با «آنتوان مسمر»^۱ قیاس شد ولی درست مقایسه نشد قضاوت دو قرن پیش را که درباره «آنتوان مسمر» انجام گرفته بود؛ درباره او تکرار کردند، این پزشک آلمانی که به فرانسه آمده بود، متهم کردند زنان که با روش مانتزم به خواب می‌روند یک بیدار و یک خوابیده؛ این یک افترا بود آیا از «آنتوان مسمر» نیز در فساد کاذب قبل از انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه که فراماسون سیونی راه انداخته بود استفاده کردند؟

در حالی که در آلمان از او چنین یاد نمی‌شد؛ عوامل «انگلو-فراماسون» که این افترا را سر داده بودند؛ بایستی بگوییم اولین شخصی که یک کتاب جامع درباره مسمریسم نوشت یک دکتر انگلیسی به نام دکتر «جیمز کات»^۲ با درجه (f.a.s) نوشته است. اگر نگوییم به اشاره استاد مجلات نیز بی توجه به نابسامانی زندگی جوانان و کم آشنایی اکثریت مردم از روانشناسی از روانشناس بی مانند هم تصویر کاریکاتوری ساخته اند و هم تعاریف زیرکانه در یک جا از یک نظریه او دفاع می‌کنند در جای دیگر یک نظریه او را خنده دار می‌دانند و بالاخره از ضعف روانشناسانه مردم تا می‌توانند استفاده می‌برند؛ و نمی‌دانند بی سواد و تحریف افترا گونه خود را نشان داده اند؛ به یک مجله اشاره می‌کنم دانشنامه (ماه نامه علوم و فناوری) سال سوم فروردین ۹۴ شماره ۷ عنوان مقاله «زیگموند فروید دانشمند یا شارلاتان؟» چند واقعیت درباره «زیگموند فروید» شماره ۳ = «زیگموند فروید» در ابتدا

1- Anton Mesmer

2- James coates

طرفدار و مصرف کننده کوکائین بود و به تاثیر ضد افسردگی و اندوه این ماده پی برد، ولی بعد از آن معلوم شد این ماده زیانبار و اعتیاد آور است به شهرت پزشکی «زیگموند فروید» تا حدی آسیب رسید.

«زیگموند فروید» جز این می گوید در درمان با هیپنوتراپی بعضی بیماران که از زخمه هایی که از طرف افراد بزرگسال و بیمار بر آنان در سنین پیش از بلوغ وارد شده بود در برابر تلقین مقاومت می کردند. من به فکر استفاده از یک خواب آور افتادم که «جوهر کوکنار»^۱ بود ولی بهتر دیدم روی هیپنوتروپی کار کنم، از دارودرمان نیز تا حدودی ناامید شده بودم؛ تحقیقات مرا به طور مستقل از روان درمانی «کارل کالر»^۲ دنبال کرد و موفق شد یکی از خواص مهم کوکائین را کشف کند؛ که بی حسی موضعی بود و این کشف افتخاری برای او بود.

از اغفال نوجوانان سودی نخواهیم برد؛ خود فریبی بیماری است، روزی نه چندان دور به خود خواهند آمد. مصونیت انفرادی خیالی پیش نیست؛ اگر چنین پیش رویم بسیاری از نمادها که نمادین نیز هستند خواهند مرد. ما نه مثل ملت بزرگ «آلمان» از نژاد خالص برخورداریم و نه باهم هستیم (ایران به جایی خواهد رسید که هرکس باید به فکر نجات خویش باشد) آلمانی که دو بار با خاک یکسان شد؛ ولی دوباره ساخته شد؛ بنابراین ویرانی

1- Narcotine

2- k.koller

زیاد شده و نمی‌توانیم از ویرانی‌ها سر برآوریم تا آنجا که به روانشناسی مربوط می‌شود بازی با روانشناسی رشد را پایان دهید و روانشناسی عمق که با نام «زیگموند فروید» تداعی می‌شود و کتب و نظریات «زیگموند فروید» هنوز بهترین است؛ ولی همه مثل طوطی تکرار می‌کنند «کارل یونگ» این وحدت ناطق دیکته است.

(خویشتن ارضایی) «زیگموند فروید» خویشتن ارضایی جنس مونث را با تجزیه و تحلیل رد کرده است (رجوع شود به گفتار چهارم همین کتاب)

(همجنسگرایی مذکر) همجنسگرایی مذکر از هراس و خشونت پدر است ولی قابل درمان است «زیگموند فروید» هم جنس گرایی جنس مونث را با تحلیل رد کرده است (رجوع شود به گفتار چهارم همجنسگرایی مذکر (فاعل و مفعول) و رد تحلیلی همجنسگرایی زنان از همین نویسنده)

گرایش مردان به دختران نونهال نیز با روانشناسی رشد و شخصیت دو نظریه «زیگموند فروید» به تحلیل و تعریف می‌آید (رجوع شود به گفتار سوم عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم از همین نویسنده)

از زیر ساخت دین «زرتشت» و «دین اسلام» می‌گذریم که «تربیت مادرانه» بوده است. و به زیر ساخت روانشناسی انسان سالم در روانشناسی «زیگموند فروید» می‌پردازیم؛ آنان که

تلاش کرده اند بر «ضمیر ناخودآگاه» و خودآگاه تاریخ بسازند، تلاش عبث بوده است. خود «زیگموند فروید» نیز مدتها در تردید بود؛ که آیا «ضمیر ناگاه» در مغز که معلوم نشد کجای مغز جای مستقل برای خود باز می‌کند یا ضمیر خودآگاه را نصف می‌نماید؛ بعد از مسافرت به فرانسه و کار با «ژان شارکو» کتاب «مقدمه کلی بر روانکاوی» را نوشت و تا آنجا که پیش رفت که گفت لانه ای که «ضمیر ناخودآگاه» برای خود می‌سازد نگهبان نیز دارد تا نگذارد افکار سالم به لانه راه یابند.

از یک کتاب «کودک آسیب دیده» شروع می‌کنیم که در مجله بهداشت روان چاپ رایش شماره «۱۳۲» یک جواب از «زیگموند فروید» نشان می‌دهد؛ در این کتاب یک اصل اساسی وجود داشته که پاک کرده اند؛ «زیگموند فروید» به یک نقاد روانشناس که ایراد گرفته چگونه یک سیلی از طرف پدر یا یک فرد مذکر معلم یا دیگران آغازی بر پیدایش ضمیر ناخودآگاه می‌شود؟ و روانشناسی «زیگموند فروید» کودک را لوس بار می‌آورد جواب می‌دهیم: اشتباه در همین جاست، که همان یک سیلی به اندازه شدت آن و طول و عرض آن چه بی جهت چه با جهت در «ضمیر ناخودآگاه» جا باز می‌کند، اندوه به چشمان کودک ذکور به خصوص جاری می‌سازد، پیش‌آگهی نیز وجود دارد، این کودکان به خویشتن حقیر پناه می‌برند سه قاب و... هرکس با یک استعداد بالقوه به دنیا می‌آید؛ این کودک حتی اگر با یک استعداد خارق العاده به دنیا آید یا این استعداد مدفون خواهد شد یا هرگز نخواهد

توانست آثاری پدید آورد که شامخ باشد؛ به زبانی ساده تر «میکل انژ» تبدیل به یک عروسک ساز می‌شود.

یک کودک یک پیکره از گچ را که بازاری است و پدر و مادرش برای او خریده اند پس از یک یا چند روز بعد می‌زند آن را از سر و گردن می‌شکند؛ نباید او را یک بچه عاصی دانست و تنبیه کرد؛ این حرکت او را جنایتکارانه نیز نباید تعبیر کرد؛ او شاید یک کودک غیر عادی باشد ولی این حرکت او از یک نوع وسواس کودکانه به وجود می‌آید؛ این کودک احتیاج به تربیت ظریف دارد؛ اگر روانشناسی رشد را سیر و طی کند؛ زود در خواهد یافت فرم طلایی چیست و وسواس او پایان خواهد یافت و حتی در خواهد یافت در کودکی آن شکل را شکسته چقدر از شناخت فرم و زیبایی عاجز بوده و افسوس خواهد خورد.

در خشونت پدر ، کودکانه ذکور از سگ و اسب می‌ترسند در رویای آنان اسب از اندازه ای طبیعی بزرگتر به نظر می‌رسد. در همان حال علاقه دارند سوار اسب شوند؛ اگر کودک ذکور از بقیه حیوانات وحشی هراس ندارد؛ به سبب آن است که آن حیوانات به شهر راه ندارند اگر اهلی شوند از آنان نیز شاید هراس پیدا می‌کردند. (اغلب این حیوانات از گربه سانان می‌باشد) ولی باید بگوییم در این میان حضور اسب به سبب آن است که اسب در نظر کودک ذکور سمبل پدر سرکش می‌باشد در میان سوارکاران رسم بود که کودکان ذکور را بر اسب سوار کنند و آنان را بر اسب کوچک با یک زین مخصوص سوار می‌کردند

گفته شده بعضی کودکان از ترس به حال مرگ می‌افتادند؛ ولی بعضی کودکان استوار می‌مانند. آن زمان سبب این دو گانگی را نمی‌دانستند؛ آن کودک که به هراس می‌افتاد در تقدم مرد - پدر در هراس از پدر بر تمثیلی از نوع پدر نشسته بود. این کشف در معالجه با درمان هیپنوتراپی روی یک اصیل زاده روسی مهاجر که اسم او «پل تاکوویچ» ثبت کرده اند یافت بعضی از مهاجران روسی بعد از «انقلاب سرخ» یا درست تر بگوییم «ارتجاع سرخ» برای آنکه تحت تعقیب آدمکش های رژیم قرار نگیرند نام سلاسه خویش را عوض کرده بودند؛ «پل تاکوویچ» اسم خویش را عوض نکرد؛ زیرا نام «پل» در کشورهایی که ریشه نزدیک به زبان لاتین دارند به عنوان اسم انتخاب می‌شود؛ ولی نام سلاسه خویش را تغییر داد و «مان» را انتخاب کرد او از اسب و سگ می‌ترسید و به «زیگموند فروید» گفته بود: «با آنکه در دوئل شرکت داشته ام و می‌دانم سگ در حمله جزء دندان سلاحی ندارد؛ ولی دختری را که دوست دارم هر روز او را از دور می‌بینم زیرا ترس از سگ مانع می‌شود؛ به محل عبور او نزدیک تر شوم».

زیر ساخت روانشناسی که این تعریف تجربی را آورده کجاست؟ اگر خشونت پدران و بدتر و فاجعه بارتر تربیت کیفی پدران «ضمیر ناخودآگاه» یا «وجدان لاشعور» را می‌گشاید؛ پس اقتدار زن - مادر از بروز و ظهور آن جلوگیری می‌کند و کودک با یک ضمیر خودآگاه یا وجدان ذی شعور باقی می‌ماند.

اکنون جراثت می‌کنم از روانشناسی بی‌مانند و عمق جعل کنم «خشونت مادرانه» که بر این نظریه انتقاد کرده اند؛ که چگونه ممکن است کودک در «خشونت مادر» آسیبی نبیند و «ضمیر ناخودآگاه» گشوده نشود؛ ولی در خشونت پدر عکس آن صادق باشد. باید پاسخ داد که یک یا چند دختر که در خشونت پدر از رشد کمال مانده و به عصبیت مرضی دچار شده بعد از ازدواج با یک مرد فرزندان آنان از سلامت روانی برخوردار شده اند؛ جواب ساده است اول در خشونت پدرانه حبس مونث در اثر ودیعه مادری یا فوق قوه یا بخاطر تک جنسی بودن (یعنی زنان برعکس مردان صرفا دارای آلت تناسلی دخولی یا حریم داخلی هستند ولی مردان دارای آلت تناسلی خروجی (جلو یا کیر) و داخلی (عقب یا مقعد) می‌باشند) چون جنس مذکر صدمه روانی نمی‌بیند؛ دوم اینکه چون کودک میان اقتدار مادر و «عصبیت مرضی» او نمی‌تواند فرق گذارد و «عصبیت مرضی» را اقتدار مادرانه می‌پندارد بنابراین رشد لیبدو یعنی رشد برابر و مساوی جسم - جنس و روان که واضع آن «زیگموند فروید» بود در او آغاز و ادامه یافته است. از این افت و خیز بوده که کودک از تعطیلی کلی برکنار مانده است و در کودک زخمه بر جا نمی‌گذارد؛ همچنین چون این نوع خشونت باعث گشوده شدن «ضمیر ناخودآگاه» در کودک نمی‌شود؛ خاطرات با سن تقویمی کودک پیش نمی‌آیند و فراموش می‌شوند. پدری که در خشونت پدر سن تقویمی را گذرانده و همان صفت را در اولاد خویش بروز خواهد داد؛ چون کودک قوه و قدرت ندارد اگر

برخلاف نظر والدین (اگر حتی به ضرر و زیان او تمام شود) رفتار می‌نماید یک نوع تعکس تنبیه می‌شود «خودآزاری» - «دگر آزاری» - «خویشتن ارضایی» و... نتیجه مستقیم خشونت پدر و تشکیل «ضمیر ناخود آگاه» است. ترس از پشیمانی و مهر پدر و مادر و بالعکس زمانی است که به طور موقت به «ضمیر ناخود آگاه» ضربه وارد شده است. اگر می‌گوییم دنیا را زنان تشکیل می‌دادند احتیاجی به این همه بسط روانشناسی نبود؛ سبب وفادار ماندن به یک اصل بیولوژیک است «که جنین مذکر از مرحله مونث می‌گذرد» نمی‌توان چیزی را قدیمی شمرد و رد کرد مزاج چهار گانه (در روانشناسی جدید یک تغییر اسمی به وجود آمده به جای مزاج منش به کار می‌برند) مزاج سودایی - مزاج صفرائی - مزاج بلغمی - مزاج خونی.

باید خاطر نشان کرد که بیمار تک انحرافی وجود ندارد؛ اما ضعف و شدت این انحرافات اول بسته به نوع خشونت، بعد به منش فرد می‌باشد نه شخصیت او شخصیت بعد ساخته می‌شود و منش را تحت فرمان قرار می‌دهد.

دو نام که «زیگموند فروید» از اساطیر یونان بر این دو بیماری خانمان برانداز انتخاب کرده یک برداشت اسمی است. اساطیر به خصوص اساطیر یونان از قدیمی‌ترین روایات که دارای ترکیب روانشناسانه نیز می‌باشد (دگر بینی زن) مثل اینکه «ونوس از کفهای دریا آفریده شد» (خیال و آرزو) «آپلو خداوند موسیقی - شعر - آوا هنرمندان را الهام می‌بخشد» تا

آنجا که به این کتاب مربوط است «زیگموند فروید» برای گونه گونه ذهنی و ضمیری بر تعریف کمپلکس در زن و مرد دو نام از اساطیر گرفته که این دو نام نیز درست تعریف نشده است تکرار می کنیم تا به امروز کسی نگفته این یک اسم گزاری ساده بود و نباید نظریه «زیگموند فروید» را بر تجزیه و تحلیل این دو نام و دو داستان آن شروع کرد. این دو داستان سرگذشت ادیپ شاه و آگاممنون شاه شاهان می باشد اما نظر روانشناسی بی مانند را با این دو داستان به نقد کشیده و هم این دو داستان را بر ضد نظریه «زیگموند فروید» به کار گرفته اند.

«لایوس»^۱ پادشاه کشور تب و پدر «ادیپ» چون از یک هاتف شنیده بود اگر او پسری از «یوکاسته»^۲ داشته باشد؛ قاتل او نیز خواهد بود. طبق یک رسم مشابه این نوع روایت چون از همسرش «یوکاسته» صاحب اولاد پسر شد؛ او را در حالی که دست و پایش را بسته بود، بالای یک کوه گذاشت؛ شبانی این کودک را پیدا کرد و نزد پادشاه کورینت برد و او آنجا بزرگ شد او که پادشاه کورینت را پدر خویش می دانست و همچنین از پیشگویی هاتف نیز با خبر شده بود برای آنکه این قتل نفس را مرتکب نشود از آن کشور می گریزد؛ ولی در راه با یک مرد روبرو می شود و در یک جنگ تن به تن او را می کشد؛ بدون آنکه بداند او «لایوس» پدر واقعیش می باشد و بدون آنکه بداند وارد زادگاه خویش کشور تب شده است

¹- Laius

²- Jocasta

و چون یک جانور به نام اسفینکی که بدن شیر و سر انسان دارد و آسایش مردم آن کشور را از آنان گرفته بود و «ادیپ» او را می‌کشد مردم برای سپاس با لقب پهلوان ملی تخت خالی سلطنت را به وی می‌دهند و او بدون آنکه بداند با یک زن ازدواج کرده و از او صاحب دختری می‌شود و نام دخترش را «آنتیگونه» انتخاب می‌کند و چون آگاه می‌گردد؛ آن مرد که کشته پدرش بوده و با زنی که ازدواج کرده مادرش می‌باشد؛ چنان رنجور می‌شود که از دو چشم نابینا شده و یکتا همراه او دخترش است که او نیز به سبب این یاری عاقبت خوشی پیدا نمی‌کند و زنده به گور می‌شود.

این افسانه را برگردانده اند و چنین سروده اند که هاتف در پیشگویی گفته بود فرزند تو تو را خواهد کشت و با زن تو و مادرخویش ازدواج خواهد کرد... آیا این داستان اساطیری را چنین معکوس کرده اند تا تحریف و تعاریف درست و روانشناسانه «زیگموند فروید» را به نام و نشان بکشانند (در فصل بعد به آن خواهیم پرداخت) داستان ادیپ از عهد عتیق تا عصر جدید موضوع پیکره - پرده نقاشی - نمایشنامه و اپرا قرار گرفته است که به آن نمی‌پردازیم.

³- Antigone

داستان «آگامنون»^۴ به طور کامل اسم گزاری ساده از «زیگموند فروید» می باشد او که پادشاه موکنای است یا می خواهد مثل بقیه فرماندهان شهرهای یونان به جنگ تروا برود به رسم آن زمان دختر کوچکش «ایفیژنی»^۵ را به دریا می سپارد (انتخاب دختر کوچک خانواده به عنوان یک رسم بهتر با روانشناسی عمق توجیه می شود «زیگموند فروید» بر این عقیده درست بود خشونت پدر که توقف سه گانه رشد جسم - جنس و روان (لیبیدو) را به وجود می آورد در فرزندان کوچک اگر اثر کمتری دارد پدر خانواده با کهولت سن تا حدودی نیز از خشونت او کاسته می شود؛ زیرا خشونت او عصبیت مرضی است و فرزندان کوچک مهر نسبتا بیشتری از پدرشان می بینند) این داستان در حوادث ضدو نقیض است اگر قربانی یک رسم بود؛ زیرا چنین اقدامی جزء با رسوم توجیه نمی شود؛ چرا «کلوتایمنسترا»^۶ مادر خانواده می خواهد در برابر این رسم از همسرش انتقام بگیرد (این خانواده به جزء «ایفیژنی» از یک خواهر به نام «الکترا»^۷ و یک برادر به نام «اورستس»^۸ تشکیل می شود) اگر این قربانی رسم آن دوره بود چرا فرزند پسر وقتی از قتل پدرش توسط مادر خویش اطلاع پیدا می کند؛ به کشتن مادرش اقدام می نماید (اینجا نیز ریشه روانشناسانه وجود ندارد) و میان «الکترا» و مادرش اختلاف سبب روانشناسانه ندارد؛ بلکه چون خواهر برادر

4- Agamemnon

5- Iphigenie

6- Clytemnestra

7- Electra

8- Orestes

را نجات می‌دهد؛ این کینه به وجود می‌آید. (چند روانشناس در این داستان دنبال نفرت دختر از مادر می‌گردند و داستان را کامل نخوانده اند) «الکترا» یک دوره دراز در نمایشنامه ادبیات و هنر قرار گرفته مثل «تراژدی سوفکل»^۹ «تراژدی کریون» و «تراژدی ژیرودو»^{۱۰} اگر نام این کتاب را با دو اسم اساطیری مشخص نکردیم به سبب آن است که بسیاری از خوانندگان آنان که حتی با مقدمات کلی روانشناسی آشنا هستند؛ چون تعریف درست از این دو نام نشده است شاید سابقه ذهنی مانع شود کتاب را دریابند. این دو کمپلکس که سرنوشت عاطفی و عشقی یک زن و مرد را به طور کامل در اختیار می‌گیرند؛ تعاریف از این دو گونه به شوخی و کلام رفته است و چرا «کمپلکس ادیپ» را به نقد کلامی کشیده اند و به «کمپلکس الکترا» نپرداخته اند در حالی که این گونه گونی در سرنوشت عاطفی و عشقی جنس مونث به همان اندازه تاثیر دارد که در جنس مذکر اثر گذار می‌باشد در روانشناسی تعریف «اینیاس لپ»^{۱۱} روانپزشک و کشیش و متفکر ساحر فرانسوی اختراع و ابداع افسانه وار «زیگموند فروید» تعریف می‌کند. «ژورنالیسم»^{۱۲} (روش روزنامه نگاری) که همه زندگی و تاریخ را به هم ریخته است روزنامه کشورهای ممتاز تا تحت سلطه را که باز می‌کنید می‌خوانید گرایش دختر به پدر و پسر به مادر تغزلی

^۹- Sophocle tragedy
^۱ - Caribion tragedy 0
^۱ - Giraudaux Tragedy 1
^۱ - Ignace leep 2
^۱ - Journalisme 3

می‌نماید. «فیلکس گاتاری»^۴ ژوانکاو و «ژیل دلوز»^۵ ژوان نویس ضد ادیپ را به ترکیب در آورده اند و طبق معمول الکترا را فراموش کرده اند ضد ادیپ به طور کامل کلام گرایمی را جانشین روانشناسی کرده است. در چند سال اخیر یک کتاب درباره «کمپلکس ادیپ» در آمریکا به چاپ رسیده که نویسنده اش یک خانم روانشناس به نام «دکتر ملفی اس پاتن»^۶ می‌باشد که با همکاری «تونی سوپرانو»^۷ از پیروان «زیگموند فروید» توانسته اند به نظریه «زیگموند فروید» نزدیک تر شوند ولی باز «کمپلکس الکترا» فراموش شده است.

1 - Felix Guttari	4
1 - Gilles Deleuze	5
1 - D.r Mellfis patient	6
1 - T.soprano	7

فصل سوم

«کمپلکس ادیپ» (روانشناسی هوس)

دکترین رایش هرگز اجازه نخواهد داد پدرانی که خود احتیاج به پدر دارند پدر شوند مگر بعد از اینکه درمان و دوباره احیاء شدند.

قبل از روانشناسی عمق، عقیده نویسندگان روانشناسی در گرایش مردان به چند زن را از تنوع خاص زیبایی و تیپ در جنس مونث می‌دانستند؛ و درباره گرایش زن به چند مرد که تاریخ عیش را فراموش کرده و یک دلیل عنوان می‌کردند؛ تنوع زیبایی و تیپ در جنس مذکر محدود است و زود با این نظر اخلاقیه «زیگموند فروید» همراه شدند؛ که گفته بود «دون ژوان»^۱ زن وجود ندارد؛ درباره «کمپلکس ادیپ» نیز طوطی وار تکرار می‌کردند؛ «زیگموند فروید» می‌گوید پسر می‌خواهد پدرش را بکشد و با مادرش ازدواج نماید.

اما نظریه «زیگموند فروید» روانشناسانه و از علت و معلول پیچیده برخوردار می‌باشد و آن چه را در اینجا باز سازی می‌کنیم مربوط به درک و تفسیری است که شخص نویسنده از آثار به جا مانده از «زیگموند فروید» دارد و از باقی مانده سوخته مجلات بهداشت روان چاپ رایش جمع آوری شده است.

اگر در یک خانواده که جامعه را نیز در کنار آن قرار دهیم؛ فرهنگ مذکر بر آن حاکم و اقتدار و خشونت پدرانه نیز وجود داشته باشد. بسیار زود «ضمیر ناخودآگاه» گشوده خواهد شد و باید دانست که زمان بر «ضمیر ناخودآگاه» نمی‌گذرد و می‌خکوب شده است. پدر خانواده (دکترین رایش اجازه نخواهد داد؛ پدرانی که خود احتیاج به پدر دارند؛ پدر شوند.

1 - Don Juan

مگر بعد از اینکه درمان شدند. «آدلف هیتلر» به نقل از «شومان وینگر» از طراحان اصول رایش) که خشونت را از عقبه خود و عقبه از عقبه اش به ارث برده است؛ خیلی زود علاقه اش نسبت به فرزندان یا فرزند خویش به خصوص فرزند ذکور کاسته می‌شود و شاید از بین خواهد رفت؛ این نوع پدران در یکی دو سال اول به کودکان خویش علاقه دارند؛ ولی این علاقه زود بریده می‌شود؛ آنان به جای «فرزندگرایی»^۹ «دیگر گرا» می‌شوند و این را نباید با «نوع گرایی» اشتباه کرد. در یک خانواده که اقتدار پدر حاکم است میان فرزندان آن خانواده نه «هم گرایی»^۲ پیدا می‌شود، نه نوع گرایی، دلیل مشخص هم وجود دارد؛ خوشبختی ندیده، ولی نمی‌خواهد این بدبختی تکرار شود؛ چنین مردی اگر از ضعف پنهان کارکتر خویش به دام یک زن سلطه گر بیفتد کم و پیش کودک و کودکان خانواده از صدمه و زخمه روانی خشونت پدرانه مصون خواهد ماند؛ ولی اگر انتخاب او یک زنی باشد که فاقد کارکتر و اقتدار (که نتیجه مستقیم یک خانواده با اقتدار پدرانه میباشد) است در این صورت زن در خانواده به حاشیه رانده می‌شود و اقتدار پدر در این خانواده حاکم می‌شود و این اقتدار و خشونت باعث گشایش «ضمیر ناخودآگاه» در کودکان ذکور می‌شود و این تراژدی از نسلی به نسل دیگر تکرار می‌شود؛ ولی روانشناسی عمق این امتیاز

1 - Childishness	9
2 - Other-oriented	0
2 - Typology	1
2 - Convergence	2

بزرگ را دارد و منتظر نمی‌ماند؛ تا یک زندگی با فاجعه به آزمایش درآید و سپس این زندگی را به تعریف درآورد و از آن سود حرام برد؛ باید قبل از فاجعه جلوی آن گرفته شود؛ در این خانواده که اقتدار پدر حاکم است «کمپلکس الکترا» و «کمپلکس ادیپ» در دو جنس مونث و مذکر شکل می‌گیرد؛ که این دو کمپلکس یعنی «کمپلکس الکترا» و «کمپلکس ادیپ» اول به خود شخص و سجایای جسمانی او برمی‌گردد. (اصول خلقت تا حدی که راضی سازد برابر آن نظم استوار یک عشق - زندگی زیبا - دور یک میز - کودک (امتداد حیات فردی) و... عشق راستین گرایش به موجودیت نه وجود یکدیگر می‌باشد بنابراین کسی دنبال زیبایی جاودانه نمی‌گردد) در «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» شخص درباره چهره خویش نیر تردید دارد؛ این شخص یا با چهره خویش ناآشنا می‌ماند یا یک چهره دیگر را ایده آل می‌داند؛ جراحی پلاستیک و لوازم آرایشی در آلمان رایش محدود شد؛ نتیجه این بود که شخص خویشتن را یعنی جسم و جان خویش را باور کرده بود. این آزار واحد و ذهنی که اگر اجزا صورت من چنان می‌شد می‌توانستم استعدادم (هر کس با یک استعداد بالقوه به دنیا می‌آید.) را از قوه به فعل آورم ولی باید گفت این یک تصور اشتباه است؛ که «ضمیر ناخودآگاه» فراهم کرده است و عشق در عشق (اینجا اگر چه یک شخص بیمار را تعریف می‌کنیم ولی روانشناسی زن تا امروز تعریف راستین از اصالت مونث نکرده است؛ این بیمار در خانواده و جامعه ای قرار دارد که زن را موجود

جنس معرفی کرده اند؛ بنابراین بیمار در برابر تمایلات انحرافی خویشتن جز جسم و جنس نمی‌بیند و چون عده ای افراد بیمار زیاد هستند با یک تعریف جدید از زن آسان تسلیم نخواهد شد. او در میان چند نسل قرار دارد اگر حتی در یک تاریخ کوتاه نمونه ای از اصالت مونث در برابرش بود از بار چند ضلعی بیماری او کاسته می‌شد) محبوس مانده بنابراین جوان و زیبایی صورت یک غم ابدی زنان و مردان را در بر می‌گیرد، که هنوز دختر و پسر مانده اند؛ خیال در آنان قوه امتداد بیشتری دارد آسیب روانی بر کودک و کودکان بخصوص کودک و کودکان ذکور بسیار عمیق و وسیع خواهد بود خشونت پدرانۀ آغاز گشایش «ضمیر ناخودآگاه» در کنار ضمیر خودآگاه است که ترس از اجتماع، زودرسی جنسی، اندوه و افسردگی، بلوغ نا آرام و تیپ محنت به وجود خواهد آورد؛ استعداد بالقوه اگر استعداد هنری یا ادبی باشد با اختلال بروز خواهد کرد؛ این کودک اگر دارای منش سودایی باشد خیال گرا خواهد بود. (در یک نوجوان که قوه بسیار بالا و در حد هنری است ولی به سبب توقف رشد سه گانه در اختیار انحرافات و اشکال قرار دارد و یکی از دلایل شدت بیماری روانی در آنان می‌باشد) زن و عشق را به خیال و توهم خواهد برد و زن و متعلقاتش برایش رویایی خواهد شد و او معشوقه کاغذی و تصویری را انتخاب و خویشتن ارضاء خواهد شد و هر زنی را که می‌خواهد در خیالش تصاحب و با او سکس خواهد کرد؛ بیش از سه ربع ضمیر او را ناخودآگاه در اختیار دارد، ربع خودآگاه (آثار خارجی به طبیعت

خلقت نمی‌توانند غلبه کامل داشته باشند اگر این ربع ضمیر آگاه باقی نمی‌ماند درمان بیمار شاید به انجام نمی‌رسید) تا حدی او را آگاه می‌سازد که از این پرده خیال بیرون آید ولی او نمی‌تواند و ناچار در برابر یک پدر قهار مادرش را یکتا پناهگاه خویش قرار می‌دهد؛ ولی این یک مادری است که دارای اقتدار و کارکتر نمی‌باشد. از مادرش خواهد خواست او را تا دم در مدرسه (حداقل) همراهی نماید، وقتی از مادرش در آستانه دم در مدرسه جدا می‌شود، احساس می‌کند در یک وادی و تاریکی ابدی سقوط کرده است؛ یک میل مبهم در او پیدا می‌شود کاش اجازه می‌دادند مادرم بیاید در کلاس درس در یک نیمکت در کنار من بنشیند، کاش اجازه می‌دادند مادرم ... ولی او غافل است که این وصله به هراس او پایان نخواهد داد؛ نظام آموزشی هرگز او را درک نخواهد کرد؛ چون بهداشت روانی در نظام آموزش رعایت نشده است در این چنین محیط خانواده تظاهر اخلاقی، پنهان کاری و... نیز بروز خواهد کرد؛ اضطراب اساسی بلوغ زودرس را سبب خواهد شد؛ چون این بلوغ هم زود پیدا شده، هم آمادگی بیولوژیک وجود ندارد، بعد از یک دوره گرایش شبه جنسی، آغاز بلوغ با اختلالات روانی که کودک به آن از قبل گرفتار بود شروع می‌شود، میل جنسی پر از انحراف و کشش بر او جلوه خواهد کرد؛ این بار سنگین تر از آن است که چنین کودکی آن را بتواند از سر بگذراند؛ جنس او را مستسخر می‌کند و او تحت تسلط این میل جنسی بی حد و مرز قرار می‌گیرد و مدام به خود دشنام می‌دهد؛ حتی ممکن است بنخواهد

آلتش را ببرد یا خودکشی کند تا از دست این غالبگر قدرتمند (ضمیرناخودآگاه) رهایی یابد و «ضمیرناخودآگاه» نیز او را فریب می‌دهد و نمی‌گذارد بداند یک نوجوان غیر عادی است؛ قبل از این اشاره کردیم او به هراس از دیگران و اجتماع دچار می‌شود و منزوی و گوشه گیر می‌شود؛ پس هر نوع نیاز حتی جنسی را در داخل یک چارچوب به نام خانه و خانواده جستجو خواهد کرد؛ و جنس مونث خانواده (خواهر کوچک) نیز مصون از این جستجو نخواهد ماند. (خواهر کوچکی که باید نقش پیوند تمایلات جنسی برادر بزرگش را بازی کند) او یک موجود ضعیف و بیمار است؛ پس میل و عواطف در یک مادر خنثی برای او آسان تر خواهد بود؛ اما او از این مادر که دیگر نمی‌تواند مثل ایام کودکی او را پناهگاه به شمار آورد و به او پناه آورد (مادران اگر میتوانند نیاز جنسی فرزندان ذکور خویش را تامین کنند بعد بلوغ نیز پناهگاه آنان بودند) با همه ضعف خویش چون کودک حداقل سن تقویمی را گذرانده و ضمیر آگاه نیز نتوانسته ضمیر ناآگاه را از بین ببرد؛ کم کم به مادرش نیز احساس نفرت خواهد داشت، مهر مادر به فرزند ذکورش و در یک نظر کلی به فرزندان اناث خویش مهر یک مادر مقتدر نیست؛ بلکه دلواپسی است و این دلواپسی نیز بیشتر متوجه فرزند ذکور می‌باشد. اگر این کودک به بیماری جنسی هیکل پرستی (زنان درشت اندام) دچار است سبب جنسی دارد؛ ولی سبب پنهان آن مادری است که فاقد کاراکتر می‌باشد (در کشورهای اسلامی چه عرب چه غیر عرب چند همسری یک مثلث

می‌سازد. که به آشوب مالی و عاطفی در خانواده می‌افزاید اگر در رسوم اشرافیت فرانسه قرن هیجده مادر شوهر مادر دوم نامیده می‌شد؛ سبب آن بود که مردان در دامان یک زن که مقتدر و محترم بود پرورش یافته بودند. در اینجا چون این تقدم از بین رفته است مادر چنین فرزندی عروس را اول با تمام وجود پذیرا خواهد شد چون در او نیز علائم «ضمیر ناخودآگاه» پیدا شده است بعد با تمام وجود او را دفع خواهد کرد به خصوص اگر همسر این زن از او جدا شده باشد) در این شرایط زمینه بر «کمپلکس ادیپ» آماده شده است؛ ولی گشوده نشده است کودک ذکور که در پارالل خشونت و ملاعیت قرار دارد اگر به طور تصادف شاهد عشق ورزی مادر با پدرش باشد، آن را نیز خشونت علیه مادرش خواهد پنداشت ولی خواهد اندیشید چرا این خشونت فرق دارد؟ از این به بعد هاله مادر در «ضمیر ناخودآگاه» او و انتخاب زیبایی یک هاله ابدی خواهد بود، هاله ای که هرگز او را رها نخواهد کرد، این «کمپلکس ادیپ» تا درمان نشود تا آخر عمر چون روح سرگردان دور او خواهد چرخید و اگرمنش او خون گرم باشد دشواری انتخاب در زیبایی و تیپ مونث تبدیل به یک «ابسیون پاتولوژیک» (تسلط مرضیه) خواهد شد؛ به عبارت دیگر «ادیپ» آنقدر قوه دارد که نگذارد یک مرد بداند بالخره انتخاب نهایی او کدام چهره و کارکتر است کسی که «کمپلکس ادیپ» در او گشوده شده اگر هم یک نوع تیپ و زیبایی

1- Obsession Pathologique

را ایده آل می‌یابد نباید فریب بخورد؛ زیرا این تصویر حقیقی از آن چهره نیست بلکه نقش دگرگون شده است که «ادیپ» در ذهن او ساخته و ایجاد کرده است؛ این کمپلکس بسیار فاجعه بار عمل می‌کند و فرد در گرایش به یک چهره گمراه می‌شود حتی به محارم خود روی می‌آورد در اینجا «ادیپ» چون می‌داند نزدیکی به محارم عملی زشت و ناپسند است وارد عمل می‌شود و با توجیح کردن این عمل قبیح او را آماده برای چنین گرایشی می‌کند؛ چنین گرایشی چون مسکنی بر «ضمیر ناخودآگاه» می‌شود؛ ضمیر خودآگاه مجال بروز پیدا می‌کند و فرد به شدت پشیمان و پریشان می‌شود.

یک مرد که عاشق یک دختر یا یک زن می‌شود و با او ازدواج یا تشکیل یک پیوند می‌دهد (یابد خاطر نشان کرد که این کمپلکس اخلاقیات را کشته است. بنابراین تمایلات زناکارانه نیز وجود دارد. کمپلکس «ادیپ» که فرد را فریب می‌دهد خود نیز فریب می‌خورد مردانی که اسیر این بیماری هستند در دنیای غم انگیز روسپیان به یک روسپی علاقه ثابت پیدا می‌کنند؛ سبب آن است که در این محیط همه نوع زیبایی و تیپ آسان به تصرف در می‌آید) «ادیپ» هنوز خود را پنهان کرده است؛ عشق جنون آمیز و داغ و شدید است؛ اولین فرزند که متولد شد «ادیپ» از این به بعد است که دوباره وارد عمل و میدان می‌شود؛ اگر قبل از تولد اولین کودک پیدا نبود می‌دانست با نبود کودک جدایی تا حدود زیادی آسان است. آمبی والانس جان فرسای بر روز می‌کند؛ از ترکیب «ادیپ» با «ضمیر

ناخودآگاه» و «عصبیت مرضی» مثلی به وجود می‌آید که هر نوع گفتار و اعمال ساده را بهانه کشمکش (اگر تا مرحله آزار جنسی پیش رود) قرار می‌دهد و چون در اثر برخورد فیزیکی «ضمیر ناخودآگاه» به طور موقت تسکین یافته ضمیر خودآگاه مجال پیدا می‌کند و وارد عمل می‌شود؛ که دلسوزی و پشیمانی به حال همان زن خواهد بود که یک لحظه قبل تا مرحله آزار و ضرب و جرح پیش رفته بود. این کشمکش به سبب جابه جایی در ضمیر مدام هر روز اتفاق خواهد افتاد (این نوع مصادمه که تا این حد بی رحمانه جلوه می‌کند یک نوع عمل می‌باشد که اگر شخص در هر حال به خواب مصنوعی فرو می‌رفت اقرار می‌کرد از هراس جدایی است) اگر در مرد حالات منفعل نیز وجود داشته باشد برای آنکه به این زندگی دوگانه پایان دهد، «خودکشی» را انتخاب خواهد کرد؛ و «همسرکشی» نیز برای رهایی از این کشمکش روانی وجود دارد و اگر در وراء همه تلاش‌های عاشقانه یک جوان و مردی که اسیر «کمپلکس ادیپ» می‌باشد؛ حرمان و آرزوی یک زندگی آرام خانوادگی، عاشقانه و متعادل نهفته است؛ ولی هرگز این زندگی آرام برای آنان ایجاد نخواهد شد و این حرمان، تا آخر عمر با آنان خواهد بود؛ حتی ممکن است از همسر خود جدا بشود و این حرمان باعث شود که دوباره آنان تن به زندگی مشترک با همسر سابق خود یا دیگری بدهد؛ ولی باز «ادیپ» بروز کرده و مانع ادامه یک زندگی آرام می‌شود یک فرد که روانشناسی رشد را طی نکرده، قوه ساخت نیز ندارد؛ بنابراین عشق او به یک زنی که همسر

دارد، عشق نیست، بلکه جستجوی یک عشق آسان است یا ناخودآگاه دنبال عشق دشوار رفته است؛ تعبیر گناه آلود و دینی یک نگرش سطحی است؛ این علایق را، چون در پسین خویش پر از مصائب و اختلافات هستند «ادیپ» فراهم می‌کند. «کمپلکس ادیپ» مستقل از آثار خارجی چه واحد باشد، چه مختلف، یکسان عمل می‌نماید؛ برای یک شخص که دچار گونه‌گونی می‌باشد تفاوت زیبایی یا تیپ تا چه حد بهانه می‌باشد این تعاریف روانشناسانه هنوز حل نشده مخالفین «زیگموند فروید» شعبه بی‌نفع و ثمر گشودند معنی این جمله در روانشناسی عمق که «زیگموند فروید» آورده است؛ در چند صفحه بعد «زیگموند فروید» می‌آورد تنوع زیبایی بهانه «ادیپ» می‌باشد یک مثال بزرگ اما غم‌انگیز خوشبختانه یا بدبختانه در اختیار داریم که نشان می‌دهد که «ادیپ» چگونه به زیبایی ایده آل زیاد خانواده و فرزند خط بطلان می‌کشد؛ «الیا کازان»^۱ در سال «۱۹۵۰» یک چهره را به جهان از طریق سینما معرفی کرد او «مارلون براندو»^۲ بود، یک چهره و اندام جذاب و متناسب هنری، سینماتوگرافیک، فتوژنیک با یک بازی عالی که از حس رنج او تقویت می‌شد. او در یک خانواده با پدری که یکدیگر را دوست نداشتند با نفرت به سر آورد از او پرسیدند چه آرزویی دارید؟

«یک بار دیگر پدرم زنده می‌شد و خودم او را می‌کشتم»!

¹ - Elia kazan

² - Marlon brando

از نظر منش شناسی او یک فرد برون گرا با «منش خون گرم» بود زندگی عاشقانه او یک مثال مناسب بر نظریه «زیگموند فروید» می باشد که «ادیپ» بهانه «مارلون براندو» در عشق، یک نژاد پرست ماند او نژاد و زیبایی جنوب اقیانوسیه را می پسندید و او دلیل می آورد که این نژاد به طبیعت بکر و خالص نزدیک می باشد؛ مثل حیوانات که در طبیعت مانده اند؛ زنان آراسته ، مجلسی و شیک را مصنوع می پندارم؛ اما نتیجه یکی می شود این زندگی پر از غم نشان می دهد «زیگموند فروید» درست گفته «کمپلکس ادیپ» کمپلکس سرنوشت است؛ یک شخص که در او گونه گونی با «ادیپ» گشوده شده است با همه صفات انسانی هم نمی تواند بر وسوسه «ادیپ» غلبه کند؛ آرتیست موجودی است با فیزیک مناسب اما مثل مریض روانی که از حقیقت که غیر کافی است دور شده است و خود را به یک جهان ایده ال (هرچند تصویری و تصویری) می کشاند ولی برعکس بیمار روانی راه مراجبت را می یابد و اگر با حقیقت کنار می آید به سبب فرار بعدی از حقیقت ناقص است (اغلب هنرمندان روح خیرخواهانه دارند) جهان سینما برای «ادیپ» جهان چهره های مختلف است از یک ستاره مکزیکی به نام «مویتا کاستنادا»^۳ شروع شد که «مارلون براندو» درباره چهره او می گفت: «این زن مهر و زندگی را تداعی می کند» و قرار بود او را در داستان سینمایی «شورش در کشتی بوتنی»^۴ شرکت دهد ولی چون این داستان در

³- M.castenade

⁴- Mutiny On The Bounty

جزایر اقیانوسیه اتفاق می‌افتاد «مارلون براندو» در جزیره هایتی یک دختر را که پدرش ماهیگیر فقیری بود و خود او در رستوران هتل آن جزیره کار می‌کرد دید و برای داستان سینمایی فوق او را انتخاب کرد؛ که نامش «تاریتا تریپائی»^۵ بود قبل از پایان فیلم برداری با او ازدواج کرد و صاحب یک فرزند ذکور شد و یک جزیره کوچک خرید و به نام او ثبت کرد. اگر اولین عشق او را «ریتا موره نو» بدانیم پس بقیه عشق‌های او که به ازدواج ختم می‌شد چیست؟

با آن که «مارلون براندو» یک عاصی و به هیچ چیز اعتقاد نداشت («بهترین عشق‌ها آن است که به ازدواج خاتمه پذیرد») و «آناکشی»^۶ را نمی‌توان از این واحد گیری جدا کرد؛ زیرا تیپ تجربیدی داشت «نانسی کوان»^۷ با آن که چهره یک تیپ ایده آل آسیای جنوب شرق را نداشت ولی در این واحد قرار می‌گرفت در عوض «فرانس نویان»^۸ ستاره فرانسوی به نژاد سالتسوما (یکی از دو نژاد ژاپنی) بسیار نزدیک بود؛ اما «مارلون براندو» در میان این همه تیپ واحد سرگردان ماند زندگی خانوادگی ملایم و خوشی پیدا نکرد فرزندانش خوشبخت نشدند و ...

5- Tarita Teriipaia

6- R.moreno

7- Anna Kashfi

8- n.kwan

9- f.noyan

مردانی که اصالت یک زن را در خون او جست جو می کنند و اهمیت نمی دهند او از کدام طبقه است هم از روحیه حامی برخوردارند، هم از این حمایت لذت روحی می برند، در روانشناسی طلاق از طرف مرد «ادیپ» نقش اساسی و فعالی دارد؛ اگر «ادیپ» درمان شود مردی که از بالین این بیماری برخاسته اول سراغ زنی خواهد رفت که یک زمان نه چندان دور خود او را ترک کرده بود.

فصل چهارم

«کمپلکس الکترا»^{۱۰}

در «کمپلکس الکترا» دختران چون به بلوغ روانی نرسیده اند؛ ناخودآگاه به تسلط مردی در می آیند که اقتدار پدرانۀ صفت اصلی او است.

¹ - Electra Complex 0

در فرهنگ مذکر و خشونت پدر در دختران نیز توقف لیبدو (جنس - جسم - روان) به وجود می‌آید «ضمیر ناخودآگاه» و خودآگاه گشوده می‌شود؛ ولی این بار دیگر بر خلاف جنس مذکر عمق ندارد و اگر به اندازه جنس مذکر در جنس مونث روان پریشانی حاصل نمی‌شود؛ به سبب اصالت مونث، خلوص مونث و ودیعه مادری و... می‌باشد. اگر مادر این خانواده در اقتدار مادر بزرگ شده باشد نفرت از مادر (این نفرت در خانواده ای که خشونت پدرانه - کسوف مادر - جزمیت دینی - تاریک اندیشی جدید حاکم می‌باشد میان فرزندان اگر باشند تقسیم می‌شود علاقه و مهر وجود ندارد بلکه حسادت برقرار می‌شود و به نسبت منش، نفرت - بیگانگی و بی تفاوتی نیز نسبت به هم پیدا می‌شود؛ آثار آن در نوع گرایی نیز پیدا است حسرت اجتماعی را نیز تحت تاثیر قرار می‌دهد و آسیب اجتماعی حاصل جمع آن می‌باشد) به سبب مهر سالم ، مهر به مادر و گرایش به یک تعادل می‌رسد؛ اگر خواهر یا خواهران، برادر یا برادرانی نیز داشته باشند مهر در خانواده عمومی می‌شود. در خشونت پدر و ضعف مادر چون کودکان اناث نیز گرفتار ترس از جامعه، ترس از زندگی و بقیه ترس ها هستند؛ صفات پدر را می‌گیرند؛ هر جاگری این جا نیز به وجود می‌آید، غرور کاذب پیدا می‌شود، خود آزاری به دگر آزاری می‌رسد و اگر از یک عشق صادقانه فرار می‌کنند به سبب همان خود آزاری و دگر آزاری می‌باشد. در فرهنگ

مذکر کاراکتر دختران از رشد باز می‌ماند نباید تصور کرد اگر به مردانی گرایش پیدا می‌کنند که صفات پدرشان را دارند؛ بلکه بایستی بگوییم چون به بلوغ روانی نرسیده‌اند ناخودآگاه به تسلط مردی در می‌آیند که اقتدار پدرانه صفت اصلی او است اگر یک دختر در اقتدار مادر بزرگ می‌شد خود پرست برون‌گرا می‌ماند قدم اول عشق را با اعتماد برمی‌داشت که به آن نمی‌پردازیم در خشونت پدرانه همان خود پرست درون‌گرا می‌ماند، قدرت ابراز عشق در او از بین می‌رود، می‌گذارند تا عاشقشان شوند با همه تظاهر به اخلاق در آخر به سلطه غم انگیز مردی در می‌آید که فاقد صفات ایده‌آل می‌باشد که او آن را شرط اول در زندگی می‌شمرد. درباره جنس مونث و «کمپلکس الکترا» بایستی بگوییم این بار هاله پدر وجود ندارد و جنس نقش بازی می‌کند؛ ولی روانشناسی جدید بایستی در «پسیکوفیز یولوژی» جنسی زن تجدید نظر نماید؛ هر جاگری نیز در دختران بروز می‌نماید؛ در دختران و پسران چون از جسمانیت خویش رها نشده‌اند از شناخت زن و مرد زندگی عاجز می‌مانند؛ در دختران غرور کاذب پیدا می‌شود. (بایستی بگوییم غرور سالم لازمه تکمیل شخصیت است) فرق هر جاگری را در دختران بر عکس پسران در شکستن عهد و وعد از جانب یک مرد می‌باشد؛ وفای زن اینجا نیز ظاهر می‌شود؛ دختری که به «کمپلکس الکترا» دچار است آنقدر گذشت و مطاوعت دارد؛ که خویشتن را راضی کند؛ اولین کودک یک مرد را که عهد شکسته است او را جز وی، بلکه از وجود خویش بداند؛ ولی این

مطاوعت بی رنج و اندوه سپری نخواهد شد؛ تلون مزاج او را به طرف مرد دیگری سوق خواهد داد؛ اگر این دختران به یک مرد دارای همسر روی می‌آورد از عشق ناامید شده دنبال دوستی بی غرض و عوض نیز هستند؛ بنابراین نباید تعجب کرد که چرا یک بار به یک مرد دارای امتیازات جسمانی علاقه پیدا می‌کنند و یک بار به مردی علاقه نشان می‌دهند که از امتیازات جسمانی بی بهره می‌باشند چون در هر دو صداقت دیده است.

سردمداران یهود چه در آلمان چه در آمریکا مرا روانشناسی معرفی می‌کنند که یک روانشناس خوب برای مردم نیستم و آنان را می‌ترسانم؛ آنان نمی‌دانند یک نفر بیمار و ناآگاه به بیماری خویش بدبختی خویش را با نفر دوم و اگر بچه پیدا کردند نفر چندم تقسیم می‌کند، آنان نمی‌دادند درمان تا چه حد دشوار است، آنان نمی‌دانند که یک دختر که در فرهنگ مذکر چند بار شکست خورده است برعکس پسران به اختلالات خاص جنسی مونث دچار خواهد شد، در خیابان‌ها خواهند نشست، به هر آنچه که پدید است شک خواهند کرد، از درمانگاه خواهند گریخت، از جنس مذکر نفرت پیدا خواهند کرد و از آنجا که روانشناسی عمق از روان درمانی تعطیل شده است بیماری روان پریشی این دختر مراتب تحصیلات را طی کرده است؛ او می‌توانست یک مادر نمونه باشد در زندگی اجتماعی شرکت کند، یک وجود مفید باشد، در اثر یک هراس بی اساس عکس العمل او لجبازی می‌باشد. جنس مونث ثقل تربیت دو جنس مذکر و مونث می‌باشد فرهنگ مذکر

که این اصل کلی و ساده را قبول ندارد و به انانیت کور دچار شده است و به جنس مذکر پیش از جنس مونث آسیب می‌رساند؛ من قبل از همه خوشحال خواهم شد که جانشین مناسب بر روانشناسی عمق پیدا شود اگر من از «اندرومانی»^۱ دفاع کردم جستجوی نامیدانه ای است که به اخلاق فردی و اجتماعی بینجامد؛ مردان بدانند زاده و آفرینش زن هستند و احترام موجودی را به جا آورند؛ که شکوه خلقت و عظمت را در زمین به نمایش می‌گذارند و ادامه نسل و حیات را تداعی می‌کنند. شرم و حیا بیماری است که در خشونت پدرانه دو جنس باهم سهم می‌برند و با رشد باطن فرق دارد؛ تبدیل به کارکتر، عیان و ثبات می‌گردد؛ «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» بعد از بلوغ پیدا می‌شود؛ بنابراین یک دختر و پسر یک مدت به یک چهره تا حد مانیا دل می‌بندند؛ اما نباید در اشخاصی که این دو بیماری در آنان بروز خواهد کرد این واحد را ایده آل ابدی پندارند. این چهره در اشخاصی که دارای «منش سودایی» هستند اگر پسر باشند پری گونه را انتخاب خواهند کرد، اگر دختر باشند ظاهر و باطن را در نظر خواهند گرفت، اگر عمری این چهره در میان چهره ها هاله خویش را حفظ می‌کند بایستی این افراد بدانند دو سبب دارد؛ اول از دور او را پاییده اند، (اگر چهره یا کاراکتری برای هر دو جنس مذکر و مونث که دارای ادیپ و الکترا هستند جذابیت و هاله خویش را حفظ می‌کند به سبب آن است که با آن کارکتر یا

1 - Andromanie

1

چهره نزدیک یا به عبارت دیگر زیر یک سقف نرفتند) دوم آن مقدار که از ضمیر ناخودآگاه مانده این قوه امتداد را به وجود آورده است؛ سمبلیسم (نقطه موثر در یک چهره - کتاب - پیکره و...) نیز در این اشخاص بر عکس اشخاص سالم ریشه سالم ندارد و دچار سمبلیسم جنسی نیز هستند و در چهره نیز این سمبلیسم بیمارگونه را نباید فراموش کرد؛ علاقه به لب برآمده نشانه یک نوع گرایش خالص جسمانی می‌باشد، ولی علاقه به یک لب کلفت حاکی از وجود حالت خفیف سادیسم است، علاقه به دماغ سربالا احساسات کودکانه را در فرد نشان می‌دهد، گرایش به دماغی که نوک آن برجسته است از انحرافات هم جنس گرایی تاثیر می‌پذیرد، گرایش به پلک های باردار احساسات مردی است که در جسم و جنس زن متوقف مانده است و خویشتن ارضاء نیز هست، رنگ در مردمک چشم حتی اگر رنگ آبی باشد یک گرایش پایدار نمی‌باشد، روشنایی آسمانی آن تیره می‌گردد گرایش شدید به زیبایی اگر حتی فرد هنرمند باشد تا حدودی بیماری است؛ ولی نباید این شخص را ظاهرگرا دانست او بر این باور است که درون این ظاهر زیبا نیز زیباست و حق با اوست؛ زیرا باطن نیک فطری در رشد لیبیدو ساخته می‌شود که حداقل آن در خانواده ای است که با اصول اولیه روانشناسانه بنا شده است و در تفاهم گرایی مرد همسر با زن همسر می‌باشد. در یک نوجوان ذکور که از جسمانیت خویش رها شده و به آنسوی جسمانیت جنس مونث رفته است یک عقده از زیبایی مطبوع کافی خواهد بود، بقیه را در روح او

خواهد جست؛ اما همه این علایق ظاهری ایده ال خواهد بود که دو شرط در آن رعایت شود کودک در روانشناسی کمال رشد کرده باشد و این رشد را در تقدم مادر طی نماید، شرط دوم یعنی (تعدیل) بعد از این مهر پر نسیب مادرانه بدون تلاش خاص پیدا خواهد شد.

فصل پنجم

«روانشناسی عشق»

عشق راستین از علاقه به اندام زنان و سکس و بازی با اندام آنان را می‌کاهد، که یک میل ظاهری و یک فریب است و زنان خارج از سکس و جنس قرار می‌گیرند.

در روانشناسی هوس بیماری هوس را در یک شخص «نوروپسیکولوژیک»^۲ (عصبیت روانی یک ترکیب واحد است در یک نوع تعادل رفتاری در خانواده مثل انطباط پدر به عوض اقتدار او و حضور مادر آسیب به کودکان کمتر از وقتی خواهد بود که خشونت پدر و بدتر و بسیار بدتر تربیت کیفری پدرانه وجود دارد و حضور مادر احساس نمی‌شود در این دو نوع خانواده منش کودک را نیز بایستی در نظر داشت) تجزیه و تحلیل کردیم؛ اگر روش متقابل به کار بریم (یعنی بر عکس آن عوامل که به بیماری هوس می‌انجامد) یک شخص سالم از نظر عصبی و روانی عکس آن به وجود خواهد آمد؛ یعنی این بار یک عشق را انتخاب خواهد کرد، تا آنجا که عشق و روانشناسی عشق را از او یاد خواهیم گرفت؛ در یک عشق راستین گویی دو انسان برای هم ساخته شده اند . غدد سرنوشت (چند دهه بعد از «زیگموند فروید» آنان که در علم بافت شناسی استاد بودند و تحقیق می‌کردند بر نظر «زیگموند فروید» ایراد وارد کردند، که اگر نوجوان بر سرنوشت خویش مسلط نیست و عقب مانده اند و نمی‌توانند به سوی خوشبختی بروند به غده تستسترون مربوط می‌شود؛ اگر حتی این نظریه درست باشد چرا این غده در هراس از پدر فعال می‌شود یا برابر عمل

¹ - Neuro psychologiye²

می‌نماید؟) وجود ندارد؛ جنین که قرار است مذکر شود در مرحله ابتدایی در مرحله مونث غوطه‌ور می‌باشد؛ اگر دنیا را زنان تشکیل می‌دادند روانشناسی با اقتصاد و کلام همراه می‌شد و احتیاجی به بسط و گسترش روانشناسی نبود.

اولین وظیفه روانشناسی عمومی، روانشناسی اخلاق خصوصی و اخلاق جنسی مذکر می‌باشد انسان موجودی است که از تکلم و مهر برخوردار می‌باشد عشق راستین از علاقه به اندام زنان و جنسیت آنان می‌کاهد؛ که یک میل ظاهری است و خرسندی و پایداری یک عشق را ندارد. در انسان هر تمایل از فرق رفتار است و روانشناسی اولین وظیفه اش تعریف راستین جنس مونث می‌باشد، تا زمانی که جنس مونث به درستی تعریف نشود (راه و روش «متفقین» در آلمان ویران نشان داد جنگ نه برای سقوط آلمان بلکه اصالت مونث بود که در یک کتاب با این نام («آدلف هیتلر» و باز شناختن برتری زن در ایجاد سریع امنیت اجتماعی و عظمت تاریخی و... رایش) به جنگ پنهان پرداخته ایم) و زن همچنان در جنس و سکس باقی بماند، امنیت اجتماعی و فرهنگی و... شکل نخواهد گرفت؛ با این تعاریف (زن جنس است) که یادگار فرهنگ مذکر می‌باشد خود فریبی است و خود فریبی بیماری می‌باشد؛ هیچ دختری از توجه مرد به جنسیت او جلب مرد نمی‌شود. اگر ودیعه مادری نبود تمایلات جنسی مرد بی‌جواب می‌ماند در روانشناسی عمق این تعکس آغازی بر روانشناسی عشق می‌باشد از یافته‌های بیولوژیک قبل از «زیگموند فروید» که او نیز بر آن

وفادار ماند اضافه می‌کنیم چون جنین مذکر از مرحله مونث به مذکر می‌رسد؛ دختران بایستی بدانند مرد به طور غریزی به دنبال نیمه گمشده خویش است، هم چنین بدانند مرد بیش از زن نیاز به تکیه گاه دوم دارد و زن بدون مرد نیز زن باقی می‌ماند و این نوع نیاز دوم و سوم از جنس دستور نمی‌گیرند؛++ در این جا نیز حضور و تقدم مادر نقش اساسی دارد و این مقدمه یعنی همزادی در عشق، تداخل در جنین و ...

باتقدم مادر یا حداقل تفاهم دو همسر و ملاعیت از جانب مرد همسر یک پرورش کلی را به وجود خواهد آورد مرد نیز بایستی بداند ظاهر گرایی زنان برای جلب جنسی نیست بلکه جلوه گری خالص می‌باشد به جوانان می‌گویم گول کارت پستالها و تصاویری را که بورواژی لیبرال از زن هر روز بیش از روز قبل صادر می‌کند را نخورند؛ که این یک خیانت و جنایت است و چنین زنی هرگز زاده طبیعت نیست بلکه ساخته و پرداخته بورواژی لیبرال است که یک جعل جنسی علیه طبیعت است و این جعل جنسی را روانشناسی جدید مجبور است جبران نماید. اگر آن صدمات که فرهنگ مذکر به فرهنگ مونث وارد کرده محسوس نیست سبب آن است که زنان از انعطاف بالاتری برخوردارند؛ اگر دختران زودتر از پسران بالغ می‌شوند از نظر جنسی زود به حراست خویش پی می‌برند تا آن سوی بلوغ آنان سن بی التفاتی را می‌گذرانند؛ تکلیف یک ملودرام می‌باشد تکلیف یک توقف آشکار در مسیر لیبدو می‌باشد؛ این چند عامل از بروز و ظهور یک عشق عالی جلوگیری خواهد کرد. یک

عده از کاهنان یهود از پیامبر بزرگ اسلام پرسیدند: چرا دختران با آن که موی بلند و عقل کوتاه دارند زود بالغ می‌شوند رسول خدا جواب داده اند: عقل دختران براق می‌ماند اسلام نیز تکلیف را رد می‌کند و ندیدید یهود دختران خویش را به تکلیف برد و جزء تکلیف و توقف نگرفت در این سی دختران را جمع کنید و به آنان شهریار دهید تا با صدای خویش بخوانند و با حرکات دست آن را اجرا کنند و نمی‌دانید بازوان آنان چون بال فرشتگان است.

این اشاره ضروری است؛ اول بار یک انگلیسی به نام «مونتگومری وات»^۱ از عمر «عایشه» کاست و چرا یک انگلیسی؟ برای اینکه هم به پیامبر(ص) ضربه وارد سازد هم دختران کشورهای تحت سلطه را به مقایسه بگذارد؛ ما نیز در برابر این ترهات طوطی شدیم و نمی‌پرسیم که یک دختر بچه چگونه مادر مومنین لقب گرفته است؛ پیامبری که در وحی به دامان خدیجه پناه می‌برد چگونه حق زن را نصف می‌نماید.

اگر در یک خانواده خشونت پدر حاکم باشد در هوش اولاد ذکور بیش از اولاد اناث اگر داشته باشد اختلال به وجود خواهد آمد کم‌دی از عصبیت ریشه می‌گیرد؛ این یک نظر درست می‌باشد؛ کم‌دین زن وجود ندارد، عمر عشق در طول عمر انسان یک دهه می‌باشد اگر روانشناسی رشد رسمیت مدنی نیابد دختران و پسران در جستجوی خویش امتیازی

1 - Montgmer Watt

نخواهند یافت؛ چون اول از خویشتن بیگانه شده است؛ اگر هم یافت به احساسات بیولوژیک عقب خواهد نشست تا انسان از خویشتن نگذرد به عشق نیز نخواهد رسید. برای عشق مدرسه وجود ندارد، آموزش عشق وجود ندارد، به عبارت دیگر عشق خود آموزش است؛ در سه حالت از بیماران روانی، عصبی متعادل، متعارف حاد با همه این سه مزاحم راه باز می‌کند عشق شخص بیمار به یک عشق سالی شبیه است نه می‌خواهد او را تصاحب کند نه قدرت تصاحب دارد؛ نگران خوشبختی اوست زن و رویا اخلاق می‌باشد، نیرو برای آفرینش هنری یکی از آثار مستقیم عشق می‌باشد حتی اگر عوض شود عشق آن قدر قدرت دارد بیماری که در آرزوی عشق هنوز عشق را در یک جامعه بیمار نیافته با همان آرزوی عشق زنده مانده است. (گرسنگی اشتراک کلی را قبول دارم ولی خلقت درباره جنس در انسان این اشتراک را قبول ندارم خاطرات «اگوست کوبیزک»^۴ ص ۱۷۷ یکتا دوست ایام جوانی «آدلف هیتلر» که بعد از تصاحب قدرت نیز به این رفاقت وفادار ماند که یکی از علایم شخصیت ثابت و احساس سودایی می‌باشد) زن روح مرد است، زن را از دیدگاه یک مرد باید به تعریف آورد که روح در او به حد علی رسیده باشد؛ زنانگی و مردانگی همین است در مرحله تولید مثل که یک زن نقش فعال دارد نباید این اشتباه را مرتکب شد و آن را از کمپلکس مردانگی در زنان دانست او یک زن است که به شخصیت جنسی خویش

1 - A.kubyzek

پی برده است. یک مرد که از تعادل روانی، جسمی، جنسی برخوردار است از این رفتار زنانه استقبال می‌نماید که برای حفظ تداوم عشق یک قاعده می‌باشد. شکوه خارجی نه مضمون عشق است نه انگیزه آن؛ چون عشق بهترین نشانه رشد قسمت حسی شخصیت می‌باشد، میل جنسی نیز محرک آن نمی‌باشد؛ چون با فروکش کردن میل جنسی عشق راستین پایدار و همچنان محکم می‌ماند. بسیار علایق در عمر تقویمی کم رنگ می‌شوند؛ اما حرمان عشق آخرین احساسی است در انسان که تا هست باقی می‌ماند؛ اگر تفقل و امثال آن ارزش دو جانبه دارد از قدرت عشق خالص می‌باشد. یک جنس که آسیب ندیده است عشق یکتا احساسی است که نژاد و طبقه را پشت سر می‌گذارد، عشق در برابر دو مذهب احترام به وجود می‌آورد که کافی خواهد بود؛ در میان نامه های عاشقانه تاریخی بسیار نامه ای بوده که گمنام مانده است پنج نامه عاشقانه یک راهبه پرتغالی یک مثال بزرگ خواهد بود پادشاه خورشید لویی چهاردهم بر یک ماموریت «بورتون شامیلی»^۵ کنت مارشال فرانسوی را به اسپانیا می‌فرستد (کشوری که عنوان نجابت در آن سابقه داشته است) در گذر از یک خیابان در مادرید سوار بر اسب یک راهبه به نام «ماریانا الکوفورادو»^۶ آژ روزنه دیر قبر زندگان او را می‌بیند و در خلوت جانگاہ دیر پنج نامه عاشقانه به او می‌نویسد؛ چون این نامه با مقدمه و نقد به زبان فارسی ترجمه شده است از تکرار پرهیز

¹ - B.chamily 5

¹ - M.alcoforado 6

می‌کنیم و می‌پردازیم به نقد نامه‌ها که یک نقاد نویسنده با نقد محتوا، آن را از یک نویسنده فرانسوی که نخواست نامش فاش شود به تعریف آورده است او و کسانی که چنین نظری داشته‌اند می‌گوییم از قدرت عشق و وفای زن بی‌خبر مانده‌اند و نگفته‌اند اگر این نامه‌ها شاهکار ادبی شده‌اند قدرت عشق را نشان می‌دهد؛ این اشاره نیز ضروری است ارتدکس که نص عیسی مسیح می‌باشد صومعه وجود ندارد «ویکتور هوگو»^۷ بلکه «دختران پرستار» آمده است.

پیشوا به من گفت عشق از گذشته می‌گذرد (نقل از «فرانک لیندر» سرپرست اصلاح در اردوگاه روسپیان) بر نظر پیشوا یک مثال بزرگ وجود دارد پس از اصلاح و کار آموزی (ماشین نویسی) که استعداد درخشان نیز میان این زنان (روسپی) بروز کرد کارت استخدام صادر می‌شد و هر اداره که از استخدام آنان سرباز می‌زد مستقیم به گشتابو جواب گو بود یک خانم جوان به نام «ارنا گرون»^۸ با کارت استخدام به دفتر ستاد کل ارتش ورماخت که فرمانده آن «مارشال ورنر فون بلومبرگ»^۹ بود مراجعه و استخدام می‌شود که در اولین معرفی، مارشال دل‌باخته او شده و باهم ازدواج می‌کنند. گفته شده پشوای بزرگ آلمان به او نامه می‌نویسد: «امیدوارم به فکر شایعه سازان علیه آلمان باشید» و او عشق را به فرماندهی

1 - Victor Marie Hugo	7
1 - E.groener	8
1 - U.V.W.Blomberg	9

ترجیح داده و استعفا می‌دهد یک عشق بر بسیاری از احساسات اثر می‌گذارد شرط آن است که یک محیط نیز بر عشق اثر بگذارد.

در یک جامعه که از ساخت خود غافل مانده است حداقل از نظر فردی با اصالت مونث به عنوان پایه عشق اعتقاد پیدا کنیم و قبل از زن و عشق آن را در خویشتن به تعریف و تفسیر آوریم آوا، حکایات، تصاویر و اشعار لطیف چنانکه می‌گویند یکتا هنر هستند که از طریق گوش زود وارد دهلیز عاطفه می‌شوند با ترکیب این آثار خارجی با «منش سودایی» بیشتر فرد به فوق عشق نیز می‌رسد عمیق ترین درون بینی از عشق حاصل می‌شود نظری است درست از «فردریک نیچه» یک شخصی که در دامان یک مادر عاشق و مقتدر بزرگ نشده باشد نخواهد تونست از خویشتن یک معشوق ایده ال بسازد، نخواهد دانست چه مقدار از جلوه جسمانی و چه مقدار از جلوه روحانی (کاراکز) کمال دلخواه اوست چون خود صاحب مسلک نمی‌باشد بر او یک خط مجهول پرمان نمی‌ماند که جاذبه مجهول (آن محمد حافظ در غزلیات خویش در تعریف زیبایی زنان که همه عاجز از دیدن آن هستند به کار برده می‌گویند حافظ آن را با اصطلاح ضمیری به کار گرفته است) نامیده می‌شود این جاذبه مجهول در یک فرد فاقد مسلک میان جسم و روح او می‌گذرد یک عده نوجوان که در خشونت پدر در هر اقدام قدم به عقب برمی‌دارند در عشق نیز در انتظار یک پری

⁰ - Friedrich Nietzsche ²

خواهند بود. که به سوی آنان بیاید؛ ولی در این نوع افراد که روان آسیب دیده است در پشت این خولیا و خیالات یک رسم مدنی نهفته است در سنن ما خواستگاری مکروه آمده بهتر آن است که دختران در انتخاب عشق پیشقدم باشد؛ خواستگاری به سکوی کنیزان می ماند که مردان می آمدند و نمی پسندیدند چشم آنان محلوج بود در خواستگاری چند چشم محلوج در دختران تنیدگی ایجاد می کند که پدران و مادران از آن غافل می مانند در شان روحانیت نیست که خطبه عقد آن هم با تشدید است بخوانند هر چه دوست داشتید به هم بگویید انسان سالم احتیاج به آهن و واسطه ندارد ارتباط قلب به قلب چه ارتباط به آهن، انسان سالم عهد و وعد نمی شکند با کنیزان به پاکدامنی رفتار کنید آنان ام ولد خواهند بود و ارث خواهند برد.

(پیشقدمی دختران در ابراز عشق) این جلوه خارجی عشق رمانتیک بود چون با رسوم ویکتوریایی در آمیخت در فرانسه (حتی) که مکتب رمانتیسم به وجود آمد غلط به کار برده شد؛ اول عشق بعد پیوند به فنا ختم می شود که در فرهنگ زبان «ارگو» (زبان چاله میدانی که طبقه چهارمی که انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه به وجود آورد) نیز نفوذ و پیدا و بسط یافت که بر خلاف نظر زبان شناسان هم کوتاه و هم دارای معنی روانشناسانه می باشد ولی در فرهنگ این طبقه مورد قبول واقع نگردید.

یک عشق راستین زن را دوباره می‌تراشد، یک عشق راستین عاطفه خالص مونث را به مذکر انتقال می‌دهد؛ اول باید از نوجوان مرد ساخت دختران خود به خود ساخته می‌شوند؛ اگر ساخته نمی‌شوند بایستی دید فرهنگ مذکر تا کجا پیش رفته است عاطفه کلی پیدا می‌شود که قبل از یک عشق راستین بی‌مبهم مانده بود عشق راستین یک انقلاب نشاط فردی و اجتماعی است بر علیه زمان که بی‌رحم است به کار می‌رود از خود وجود می‌گذارد شخص موجودیت او را می‌خواهد.

ضرب المثل‌های بسیار ملل از تجربه‌ها به وجود آمده یک ضرب المثل در زبان فرانسه وجود دارد که باید از قلبی برآمده باشد که تاری در آن نبوده است؛ آن ضرب المثل این است دوری از چشم دوری از قلب نه وجود او را زمان بر موجودیت نمی‌تواند غلبه کند.

اگر غم و الم بر شما راه یافت گوش چپ خویش را به سینه چپ یک دختر یا زن که او را نه با میل غلیظ بلکه با مهر رقیق دوست دارید بخوابانید؛ آهنگ تپش قلب او غم را از دل شما و ذهن شما خواهد برد. از جمع شادمانی‌های کوچک شادمانی بزرگ به وجود می‌آید؛ و اگر این شادی‌ها به وجود نمی‌آید باید بدانید احکام مدینه شما بیش از حد همگون و یکسان شده‌اند. باید دانست عشق راستین با دلسوزی همراه است فرهنگ لیبرال اشتباه می‌کند عشق بازی بازی با عشق است عشق آخرین نقطه هرم احساس انسانی است عشق غریزه را پشت سر می‌گذارد؛ عشق راستین اخلاق کلی را سبب می‌شود، چون جنس پنهان

می‌شود و روح و جان جانشین می‌گردد، عشق راستین بر علیه اشتراک جنسی و اشتراک کلی که میان انسان و حیوانات وجود دارد طغیان می‌کند طرح خلقت درباره زن چنان است که زن به تنهایی عامل تصعید است با این حال یک مدنیت که انواع هنر را رد می‌کند نمی‌داند احساس نیز کشته خواهد شد بنابراین در ناتوانی در تولید عشق تقصیر را نمی‌توان از مرد یا زن دانست که فاقد فردی این نیروی بی‌رقیب و جانفزا هستند درست گفته اند اگر عشق با عشق مبادله نشود عشق راستین نیست در فلسفه حیات جاودانگی با زایش اولاد شکل می‌گیرد ولی عشق معالی تا آن حد قدرت دارد که جانشین می‌پذیرد یک شخص که دارای استعداد هنری است و آثار خویش را سبب جاودانگی خویش می‌داند از وجود یک کودک که شیرین‌ترین است می‌گذرد او خوب می‌داند که آثارش تا ابد می‌تواند نام او را جاودانه کند و یک عشق روحانی را انتخاب می‌کند در بسیاری از نوشته‌های «میکل آنژ» او را هنرمندی دانسته اند که با زن بیگانه است ولی اشعار او زن را درافق ملکوت می‌بیند در زندگی «میکل آنژ» از بانویی به نام «ویتوریا کولونا»^۲ یاد می‌کنند که یک شاعر و از اشراف بود که عشق را مقدس می‌دانست و با هنرمند بلندگرا به آن سبب دوست بود که او نیز عشق را مقدس می‌دانست.

² - V.Colonna

سوء ظن چیست؟ یک شخصی می‌باشد که قبل از رشد سه گانه جسم - جنس و روان قبل از شناخت همه ابعاد خویشتن یا عاشق شده یا ازدواج کرده است این سوال و جواب تم یک کتاب ادبی و روانی می‌شود به نام قصه رویا که در سال «۱۹۲۶» در وین انتشار می‌یابد و از آن زمان سالها گذشته از این کتاب «استتلی کوبریک»^۳ با همکاری «فردریک رافائل»^۴ داستان سینمایی با عنوان «چشمان کاملاً باز و بسته»^۵ ساخته است در نقد این اثر سینمایی نوشته اند آنان به ماده اصلی کتاب وفادار نمانده اند ولی وفادار مانده اند یک شخص که قوه شناخت ندارد و نمی‌داند عشق یک زن را دوباره می‌سازد خام مانده است دوباره به عشق خام پناه می‌برد او به آزار ذهنی و مونومانی گرفتار است...

قانون برابری زن و مرد که در نیمه اول هزاره دوم میلادی در آمریکا به اجرا درآمد و از اسباب اجتماعی یک عشق پایدار نیز می‌باشد اما شعاع دایره آن محدود می‌باشد «استتلی کوبریک» به شعاع بیشتر نظر انداخته است زن یا از سادگی نوع آمریکایی و خود بینی که در فرهنگ مذکر این قاره هنوز وجود دارد یکی از دلایلی است نتوانسته اخلاق جمعی بسازد در عوض فراماسونری جنسی را ابداع کرده است، به اخلاق ماسک زده است؛ یک مرد که همسرش از سجایا جسمی و روحی نیز برخوردار است هنوز یک زن برای او مطلوب

2 - Stanley Kubrick 3
2 - Frederic Raphael 4
2 - Eyes Wild Shut 5

است که از مصرف اجباری مواد مخدر به نعلش تبدیل شده است این میل خام راه حل اجتماعی بیماری مخوف مرده پرستی می‌باشد که زن علت آن شده است این داستان سینمایی وصیت نامه «استنلی کوبریک» می‌باشد آیا او را عوامل فراماسونری جنسی کشتند؟ این آخرین عکسی از چندمین بازی می‌باشد که پشت صحنه ای آن عکاس مرد و بیمار قرار دارد.

استمناء یک بیماری است و برخلاف نظر بعضی از روانشناسان بیولوژیک زیان جسمی و روانی به بار می‌آورد این بیماری که در اثر حضور فرهنگ مذکر و عقب نشینی مادر در کودکان ذکور بروز می‌کند یک عمل اختیاری و ارادی نیست چون مدام تکرار می‌شود و از ناخودآگاه دستور می‌گیرد و چرا می‌گویم از «ضمیر ناخودآگاه» دستور می‌گیرد چون بعد از تخلیه «ضمیر ناخودآگاه» - ضمیر خودآگاه مجال بروز پیدا می‌کند که به یاری بشتابد بعد از این بروز است که در نوجوان پشیمانی به وجود می‌آید. نوجوانی که از افسردگی و اندوه نیز به این روش خلاف طبیعت پناه برده است اندوه بر افسردگی او افزوده می‌شود ولی در پیچ و خم این عمل غیر طبیعی که آن گروه از نوجوان به آن گرایش دارند که دارای منش سودایی (مهر طلب و مهر گرد) هستند یک راز نهفته است که مستقیم به زن مربوط می‌شود آنان زن را یک موجود پری گونه و رویا انگیز می‌دانند؛ (یک فرد که در یک روسپی صداقت یک زن زندگی را می‌بیند خاطر خواه او می‌شود و یک روسپی که از یک مشتری

مهر و ادب مشاهده می‌کند عاشق قلب او می‌شود) و ایمان دارند که آمیزش با چنین موجودی محال است یا حداقل بی احترامی به آنان می‌باشد؛ آنان ناآگاه ولی درست بسیاری از احکام خلقت را جمع ضدین می‌دانند می‌گویم عشق پاک چون از جنس می‌گذرد و آن را پشت سر می‌گذارد از سن و سال نیز خواهد گذشت این یکتا گرایی می‌باشد که طبقه نمی‌شناسد؛ اگر من به جنس پرداخته ام به سبب آن است که انسان‌ها را از آن برهانم می‌دانم استعداد فردی در جامعه ای که به روانشناسی اجتماعی روی نیاورده و جمع را فدای فردیت ساخته آرزو و هدف قوه امتداد پیدا می‌کند ولی «هجران ایده آل» گه هجران پر از رنج و حرمان است خرد، محرومیت از قلب یک مهر راستین و درد آشنا پیدا نمی‌شود و این هجران ایده آل اگر در یک فرد که روان او آسیب دیده است زود درمان نشود در یک سن و سال بروز خواهد کرد که سن عشق گذشته است. در یک نوع جلوه و آرزو زن و مرد نباید یکی می‌شدند ولی یکی شده اند یک دختر که در اثر «کمپلکس الکترا» از پدری که ناآگاه از خوشبختی کلی فرزندانش هراسان است از ازدواج دور مانده لباس سپیده تور عروسی آرزوی اوست تا آن حد که شاید یک لباس و تور عروسی کرایه کند و یک عکس ماندگار بگیرد این آرزو درباره یک مرد نیز عادی است زیرا این لباس و تور و تاج را یک رویا پوشیده است که زن نام دارد. درباره «زیگموند فروید» می‌گویند او

در روانشناسی عشق (به خصوص) عشق را به ثروت ترجیح داده است و علم معاش را فراموش کرده است آنان که چنین می گویند جواب ساده است «زیگموند فروید» می خواهد پدر روانشناسی باقی بماند همه می دانند فقر قاتل عشق است نه این بلکه طراحان دکترا رایش و اصلاح نژاد بر این باور درست بودند که علم «آنتروپومورفولوژی»^۱ در قواره عشق نیز ضروری است بر این اساس علم «اوژنیک»^۲ (بار آوردن فرزندان زیبا) و «پسیگوژن»^۳ (آثار و علایم و نواقص روی سیاله زن) در راس برنامه ای اجتماعی راش قرار گرفت هم چنین شیر رایگان عمومی و دولتی شد و در مراکز بهداشت رایش با نام علم «اوتنیک»^۴ (علم بار آوردن بنیه سالم انسان یک موجود با ترکیب تن و روان می باشد) بنابراین صدمات توقف رشد روان حتی بدون انحرافات اثر وسیع و منفی روی اندام دارد و از رشد تناسب آن هم جلوگیری می کند) به تعریف آمد هزار سال قبل صاحب وحی «حضرت محمد(ص)» به اثر شیر در اندام کودکان پی برده بود (و الوالدات یرضعن اولادهن حولین کاملین لمن اراد ان یتم الرضاعه و علی المولود له و...سوره بقره آیه ۲۳۳) و مادران بایستی دو سال تمام فرزندان خود را شیر دهند و مادرانی که اراده نمی کنند شیر دهند اگر دایه گرفتند دایه صالح باشد؛ زیرا شیر صفات را نیز منتقل می سازد در اشرافیت

1- Onthropomorphologie

2- S.eugenique

3- psychogene

4- S.euthenique

فرانسه قرن هیجده نیز مادرانی که شیر در سینه نداشتند و دایه شیری انتخاب می‌کردند به اصالت خون او، نه طبقه او، ارزش اول قایل بودند رایش از این حکم اطلاعی نداشتند می‌پرسیم چگونه اثر شیر که تجربه نشده بود طراحان دکترین رایش پی به این اثر شیر برده اند بعد از سقوط رایش اولین اقدام «متفقین» قطع شیر رایگان بود حالا مردم آلمان قد و نیم قد شده اند این اقدام اول در انقلاب نیز به اجرا درآمد و جزء افراد مرفه بقیه محروم از این تغذیه ماندند چند وقت قبل یک دختری دیدم که چهره زیبایی داشت ولی این چهره روی یک اندام عروسکی قرار داشت درد و رنجی بالاتر از این قابل تصور نیست کسانی که چنین کردند چگونه این افراد را مشاهده ولی وجدان آنان ناراحت نمی‌شود او چگونه مادر شود و نوزاد به دنیا آورد ؟

فصل ششم

«پیشوا سخن می‌گوید...»

راه و روش «متفکین» در آلمان ویران‌نشان داد، جنگ نه برای سقوط آلمان، بلکه اصالت مونث بود، که به جنگ پنهان پرداختیم.

اگر من می‌گویم برنامه یک دولت ملی را در پنج سال مردم یک کشور باید لمس کنند؛ برای آن است که سعادت فردی با زمان ارتباط دارد نمی‌توان زمان را متوقف کرد و عمر مفید در میانه ده سال زندگی می‌گذرد بگوییم صبر کنید، ما نتوانستیم زن زندگی و مرد زندگی بسازیم. صبر کنید، ما نتوانستیم طبقات اجتماعی را به هم نزدیک و تفاوت را به حداقل برسانیم. صبر کنید، می‌خواهید بخريد ولی نمی‌توانید. صبر کنید، ما امنیت روانی را نتوانستیم عمومی‌سازیم. صبر کنید، ما نتوانستیم از فاصله طبقاتی بکاهیم. صبر کنید، ما نتوانستیم کار و شغل ایجاد کنیم. صبر کنید، بعد این کار را با آن کار عوض کنید! «ناسیونال سوسیالیسم» به این بازی‌های ابلهانه و احمقانه شما پایان خواهد داد؛ بازی با مردم یک نتیجه بیش ندارد، یاد می‌گیرند با ما چگونه بازی کنند. پول همه خوشبختی نیست، ولی ماده خوشبختی است. تقسیم کار و ترقیه کلیه هر کس بر اساس استعداد بالقوه در همان جدول قرار می‌گیرد؛ من با آقای «شارل ادوارد ژانره»¹ موافقم خانواده یعنی خانه من، هنر معماری قدرت دارد از همه مصالح در مساحت کوچک رمز و راز بسازد (این اشاره ضروری است شهر آرمانی طرح «آدلف هیتلر» که قرار بود در شهر نورمبرگ ساخته

¹- CHarles.Edonuard.Jeanneret

شود با فرستادن این طرح به نمایشگاه پاریس که بسیاری از طراحان در آن شرکت کرده بودند طرح او برنده شد (ژوئیه ۱۹۳۷) روح خانه چندان به اشیاء گران ارتباط ندارد؛ بلکه به آرامش و نشاط و سلیقه کسانی بسته است که صاحب آن خانه شدند به امید روزی که هر آلمانی یک «ولکس واگن» داشته باشد یک بند آخر از سخنرانی پیشوای بزرگ آلمان در افتتاح کارخانه «ولکس واگن» در زبان ملی به معنی «اتومبیل ملی».

²- volks wagen

فصل هفتم

«درمان»³ (روش فروید)

یکی از علل انحرافات جنسی آن است که جنس طبیعی نیز شکلی از انحراف در خود دارد
اساطیر نیز متوجه آن شده است.

ونوس از کفهای دریا به وجود می‌آید و...

زئوس آتنا را از پیشانی خود به دنیا می‌آورد...

³- Treatment

اولین تذکر من این است که تمایلات غیر طبیعی را که فقط در انسان ایجاد می‌شود باید درمان کرد؛ نه آن که بر آن طعمه پیدا نمود؛ در این صورت درمان نخواهند شد و زن و مرد بعد از جوانی به تحلیل خواهند رفت و عمر بی حاصل خواهد گذشت؛ بیماریهای روانی بیماری هایی هستند که نه عضوی اند نه عصبی بنابراین دارو - درمان با یک پزشک حاذق در شخصی که «ضمیر ناخود آگاه» و خود آگاه ایجاد شده فقط می‌تواند به طور موقت جدایی بیندازد و جز با هیپنوتراپی درمان موثر نخواهد بود.

در زبان لاتین و مشتقات آن چون ترکیب آسان است بیماری فدای واژه سازی شده است؛ به عبارت بهتر بعضی بیماریها روانی وجود ندارند، واژه آن بیماری ها را ساخته است؛ انواع «سایکو»^۴ که ساخته اند در درمان اثر ندارد در خشونت پدران و ضعف مادرانه به سبب آن که روان انسان مقدم بر جسم اوست یا جسم بر روان استوار است^۵ اولین آثار آن توقف روان می‌باشد و خیلی زود «ضمیر ناخود آگاه» جا باز می‌کند و بلوغ جنسی نیز آشفته شده برای «ضمیر ناخود آگاه» حربه چند شاخه درست می‌کند. کودکی که بین این دو بیمار یعنی پدر و مادر درمانده و حضور آنان به قوه امتداد نیز وسعت می‌بخشد پس از آن زمان

^۴- PSYCHO

^۵- Psychogene

که این دو عامل مردند، ضمیر ناخودآگاه نیز بایستی می‌مرد، ولی نمی‌میرد روان و سپس جسم اندک رها می‌شوند در این صورت روان درمانی و انواع آن چگونه خواهد توانست اثر درمانی ظاهر سازد. درباره روش «پسیکوشیاتری»^۶ آغراق شده است ابزار این جراحی این درام روانی جزء هیپنوتراپی نمی‌باشد. اگر از «روانشناسی فردی» عبور کرده و «روانشناسی عمومی» را گشوده ام برای این است که پدر و مادر به کودک آسیب رسانده و اکنون او را تنها تر گذاشته و رفته اند او در جامعه ای قرار دارد که فرد دیگری وجود ندارد که نقش نمونه در زندگی او به وجود آورد نجات بدون نجات دهنده بر یک فرد وجود ندارد؛ روانشناسی عمومی و دینامیسم اجتماعی نیز با اقتدار زن - مادر به وجود می‌آید این ضمیر یعنی ضمیر دوم نخواهد مرد (این تکرار ضروری است این نوع درمان تا آن حد قدرت دارد که فرد مبتلا به «ادیپ» یا «الکترا» بعد از درمان سراغ شخصی خواهد رفت که این دو بیماری باعث جدایی آنان شده بود) یک نوع درمان رواج یافته که یک شوخی است خود درمانی یا خود هیپنوتیزم، (اشاره «زیگموند فروید» به یقین «کارن هورنای»^۷ می‌باشد خانم روانشناسی که از آلمان به آمریکا رفت این گروه مهاجر در پیش اختناق که بر آلمان رایش تدارک می‌دیدند سهمیم بودند او جزء روانشناسانی بود که از «زیگموند فروید» یا به دستور یا به اشتباه از روانشناسی عمق جدا شدند ولی هم او و هم بقیه نتوانستند از دایره

^۶- psychochiatrie

^۷- Karen Horney

نظری و عملی «زیگموند فروید» بیرون روند «کارن هورنای» که عصبیت اساسی را عنوان روانشناسی خویش کرده همان عصبیت مرض و عارضی در روانشناسی «زیگموند فروید» (بود) یک مریض چگونه می‌تواند بر علیه مرض خود، خود درمانی انجام دهد؛ او در یک موقعیت روانی نیست که از بیماری فرار کند؛ بلکه به بیماری فرار می‌کند و دو سبب دارد نزدیکانش را که به او مهر استوار نشان نداده اند یا این که چون از جامعه هراس دارد بیماری را پیش می‌کشد ولی در هر دو حال او بیمار است. یک شخص که در او پریشانی روان و ضمیر عمیق می‌باشد به سبب خشونت پدرانه، در خانواده و جامعه به مرحله تربیت کیفی رسیده است این شخص در هر رشته دست می‌برد (زیرا باید بداند ولی او نمی‌داند استعداد بالقوه هر شخص واحد است) شکست می‌خورد و این اتفاق را توان تحمل ندارد؛ زیرا از انتقاد هراس دارد (در مسیر رشد روان است که انسان اولین شخصی می‌باشد که اشتباه را می‌پذیرد) او با انتقاد دائم از دیگران نمی‌داند می‌خواهد خطای خویش را بپوشاند این صفت بیمارگونه هم پایان نمی‌پذیرد. و هم خود خوری را امتداد و عمق می‌دهد. از چنین شخصی انتظار دارند خود درمانی را شروع کند.

از بقیه کتب نامی نمی‌برم که به علم زندگی مربوط می‌شود که بعید می‌دانم اثر داشته باشد درباره اختلافات ساده از نوع دیگری از درمان باید اجتناب کرد و آن «گفتگو درمانی» است در درمان با خواب نیز بهتر است که پزشک آغاز نکند بلکه بگذارد ببیند

بیمار روانی از کجا آغاز می‌کند و چه می‌گوید در یک شخص که ضمیر آگاه و ناخودآگاه گشوده شده «گفتگو درمانی» یکی از خطرناکترین درمان‌هاست زیرا آن زخم‌ها که گفته شده و در کف ضمیر خفته اند شناور می‌شود و به سطح می‌آید بنابراین اضطراب بیمار دوباره تازه می‌شود و تلاش مضاعف لازم است تا آن زخم‌های شناور را به عمق برگرداند. رویا در درمان اثر دارد این جا گفتگو پیش آگهی است و بی‌ضرر می‌باشد پزشک پشت سر بیمار روانی قرار می‌گیرد علایم سمبلیک جنسی در یک بیمار جنسی روانی مشخص می‌باشد، آنچه نامشخص است علایم خیالی می‌باشد؛ در فیزیولوژی رویا انواع حرکات می‌توانند نقطه شروعی بر مضمون رویا باشند ولی انگیزه و تصویر آن نیستند، انگیزه را در شخصیت فرد به خواب رفته بایستی جست. ازدواج یک شخص که در او «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» گشوده شده با یک «تیپ تجریدی»^۱ که «زیگموند فروید» به آن اشاره کرده و محدود ساخته است نمونه اش «جولیتا ماسینا»^۲ هنر پیشه ایتالیایی است که «فدریکو فیلینی»^۳ او را به همسری برگزیده اما «فدریکو فیلینی» دنیای سینما دارد و سینما درمانگاه او هست «فدریکو فیلینی» خود نیز یک کارگردان بزرگ و تجریدی و آزاد

1- Type abstrete

2- Giulietta Masina

3- Federico Fellini

است به طور مثال داستان سینمایی «کازانوا»^۱ تا حدودی با کازانوای تاریخی فرق دارد این کازانوای «فدریکو فیلینی» است.

در آخر عمر «زیگموند فروید» چنانکه اشاره رفت «الکتروشوک» در درمان بیماری روانی ابداع و به کار برده شد؛ ولی این نوع درمان در جنس مونث اثر ظاهر می‌سازد. هر روز یک روش پایه در «علم هیپنوتیزم» در «آمریکا» توسط دکتر «میلتون اریکسون»^۲ کشف شده که توسط الکترو سفال چند شوک به مغز که در آن ناخودآگاه برای خویش آشیانه ساخته است وارد می‌کنند و بقیه درمان توسط هیپنوتیزم کلاسیک انجام می‌گیرد ولی گفته می‌شود شوک معلوم نیست تا چه حد این آشیانه را باز کند و ... که مقالاتی در آن باره نوشتند نسخه ای برای همه نمی‌باشد.

بیمار باید بداند راه فرار را با دست خویش، برای خویش بسته است (مثل ازدواج تا تولد یک بچه) پس دو بیمار مبتلا به «ادیپ» و «الکترا» نمی‌توانند یک دوستی را به هم بزنند یا دوست تر گفته باشم این دوستی در مردان بی رنگ و در زنان پایدار می‌ماند یک فرد که به شما می‌گوید اگر اندام آن زن و چشمان آن دیگری و دماغ آن یکی و موهای او در یک نفر جمع می‌شد، من می‌دانستم ایده آل خویش را پیدا کنم ولی نمی‌داند اسیر و زندانی «ادیپ» و «الکترا» است زندانبانی که تا آخر عمر شما را مجبوس می‌سازد برای اینکه

1- Casanova

2- M.Erickson

نشان دهم «ادیپ» تا چه حد مودی است مثال میزنم یک فرد با «کمپلکس ادیپ» در دنیای غم انگیز روسپیگری با آن که با انواع تیپ و زیبایی به یک نفر علاقه پیدا می کند؛ سرها جابه جا نمی شوند او به اندازه زیبایی، مهر، وفا، انس، الفت را نیز در می یابد در میان این همه زیبایی و تنوع که آسان هم قابل تسخیرند اول ضعف ادیپ آشکار می شود و فرد بین این همه تیپ و تنوع گیج و مبهوت می شود.

اگر من اصرار در درمان دارم چنانچه گفتم برای آن است که عمر مفید برای آغاز عشق و پیوند میانه عمر می باشد انسان موجودی است که روح حصین او بر جسم او غلبه دارد ذهن خارجی در خواب مصنوع هیچ تلقینی را نمی پذیرد اما خوشبختانه در همان حال ذهن درونی تلقین را می پذیرد و «ضمیر ناخود آگاه» خالی می شود اما همین ذهن خارجی باید به دکتر و روش خواب او ایمان داشته باشد. («زیگموند فروید» که هیپنوتیزم با او آغاز شد شاید خود نیز در آن زمان نمی دانست که این روش که موضوع کاریکاتور رسم نیز شده به مرحله ای خواهد رسید که جانشین ماده بیهوشی در جراحی می شود برای آن که خوانندگان ارزش اول درمان با هیپنوتیزم را بپذیرند رجوع شود به کتاب هیپنوتیزم از زبان استاد هیپنوتیزم دکتر شعبان طاووسی (کاپک) اثر نوشته هیپنوتراپ و همکار ایشان دکتر احمد خان بیگی) بعضی روانپزشکان می گویند «ضمیر ناخود آگاه» در میانه سن از توان می افتد روش تجربه انجام نشده است ولی ماندگاری آن را نمی توان انکار کرد اگر من اصرار به

درمان دارم برای اتفاقات بعدی نیز هست ایام جوانی بدون فایده بر خود و دیگران می‌گذرد این جا نیز تکرار می‌کنم جوانی که در زمان میخکوب شده است و از یک مهر سالم و دوستانه به دور مانده (در یک کشور که حکومت پسران و دختران را آزاد و رشید و درست پرورش می‌دهد؛ استعمار نخواهد گذاشت نوجوانان یکدیگر را دریابند و بشناسند؛ اگر یک حکومت اگر نگوییم به اشاره استاد و ارباب خود، دختران و پسران را بسته و تهی کرد آزادی، دوستی، مبارک و مباح خواهد بود بنابراین این بار نیز نه دختر و نه پسر از حقیقت مذکر و مونث دور خواهند افتاد؛ نتیجه در هر دو حال یکی خواهد بود اما یک راه وجود دارد روانشناسانی که وظیفه دارند زن و مرد را درست تعریف کنند.) اکنون در میان سالی و بعد از آن در مرض بروز هجران ایده آل قرار دارد چگونه می‌توان در این سن با یک دختر نوجوان دوست شد ؟ نمی‌توانم قبول کنم یک عده زیاد به دنیا آمده اند تا دنیا را با هجران ترک کنند.

آیا «زیگموند فروید» از دکتترین رایش حمایت کرده بود که او را دزدیدند اولین دلیل او یک پزشک و دومین دلیل او می‌دانست درمان بعضی بیماری های روانی از جمله «ادیپ» و «الکترا» تا چه حد دشوار است؛ سومین دلیل دکتترین رایش را چه کسانی نفی می‌کنند آیا آن را خوانده اند که اولین بند آن ساخت کودک سالم بود و اشخاصی که از گذشته به ما با ارث رسیده اند و بیماری روانی دارند بعد از درمان حق ازدواج خواهند داشت. یک

شخصی که به بیماری «ادیپ» یا «الکترا» دچار است از افکار سالم نیز کمتر بهره برده است به طور مثال از زندگی خوش و ملایم روبروی گرداند او می‌اندیشد که میان دو جسد که یک جسد در زمان حیات از دایره و فایده های طبیعت استفاده برده یک جسد استفاده نبرده است و دو پایان بر دو سرنوشت مشابه داشته اند اگر درمان با گفت و شنود باشد؛ این تلقینی که مشخص اول عمر مفید داشته اثر گذار نخواهد بود؛ ولی همین تلقین در درمان با خواب مصنوع به صفت تبدیل خواهد شد.

فصل هشتم

«سکسوپسیکو فیزیولوژی مرد»

جنس و سکس زیبا نیست یا وقتی آزاد و زیبا است؛ که یک دختر می‌خواهد مادر شود.

چه دنیای زیبایی می‌شد اگر اصول و احکام بر اساس اصول روانشناسانه تدوین شده بودند، و به جوانان ذکور تلقین می‌کرد، زن و زیبایی بیگانه از جنس هستند و زن بدون فعالیت جنسی و بدون مرد نیز زن و یک موجود انسانی باقی می‌ماند؛ اگر ودیعه مادری نبود تمایلات جنسی مردان از جانب زنان بی‌جواب می‌ماند؛ زنان از نظر ظرایف روح ارضاء نمی‌شوند ولی به اشتباه از جسم و جنس خویش شکایت می‌کنند؛ در اینجاست که شناخت درست مرد از زن و زن از خویشان بسیاری از شعبات عالی تمدن را نیز در بر می‌گیرد. جسم و جان زن از طرف فرهنگ مذکر بیمار، محرک و دارای هوش کم توصیف شده است و زن نیز این دروغ را باور کرده است؛ در حالی که اگر یک دختر روانشناسی رشد و کمال را طی کند او نیز مثل پسران از استعدادهای بالقوه و مختلف برخوردار می‌باشد و اگر آسان به طرف انواع هنر کشیده می‌شود او می‌داند زیباست و نمی‌داند جنس است، این نوجوان و مرد بیمار است که او را جنس می‌شمارند و در پیچ و خم جسمانیت او غلو و اغراق می‌نمایند او در سمبلیسم نیز اسیر اغراق است پس عوض محدود و تهدید زن که نتیجه ندارد و اولین و آخرین پایگاه نیز فرو می‌ریزد باید نوجوان و جوان ذکور را درمان کرد.

اشعار یک شاعر زن به خود زن نمی‌تواند برگردد به فلسفه راه ندارد و در ضلع سوم با مرد روبرو می‌شود. ولی شاعر مرد آزاد از این محدودیت می‌باشد ولی شعر او در دنیای امروز (حتی) تغزلی می‌ماند اگر زن پری پیکر نبود شعر بی‌آهنگ می‌ماند شعر نیز ودیعه و فن است شاعر یک مصعد است بنابراین درست‌ترین تعریف از زن را در شعر، اشعار و منظومه می‌توان یافت شعر، درباره حیات و هستی، از شعر درباره زیبایی و طبیعت جدا شده ولی انگیزه آن باز شور عاشقانه می‌باشد و سنگین نمی‌باشد مثل اشعار حافظ

در تاریخ معاصر آوا در ایران زمین، آهنگسازان و شعرا (نه همه) زن را در بی‌وفایی مرد از جسم خویش بر او می‌گویند یک شاعر بزرگ حتی در جدایی از عشق خویش از بوسه‌های مانده سخن می‌گوید اسلام و «حضرت محمد(ص)» نیز در تعریف زن به کفر متهم شده است اگر ودیعه مادری نبود حکم می‌آوردم زن برای تماشای بی‌غرض و عوض خلق شده است. زن را یک چیز می‌بینید ولی ما او را از همه چیز آفریدیم این است که صبر کردیم آخر از همه او را خلق کردیم (احادیث قدسی از شاعر بزرگ عرب «احمد بن حسین متنبی» که در سال «۳۵۴» قمری توسط «فاتک بن ابی‌جهل اسدی» چشم از جهان فرو بست) زن از روی مهر به شانه مرد تکیه می‌کند ولی سر مردان نیازمند تکیه به کتف زنان می‌باشد، سر مرد نیازمند نوازش به دست زن دارد زن یکتا علف در جهان می‌باشد که در حرکت احتیاج به نسیم ندارد؛ پروانه از پيله ابریشم می‌باشد زیبا و کمیاب است این است که

نشسته از چمن زار می‌رود؛ تا همه او را ببینند گفته شده زن اولین سبب در شعر و هجران می‌باشد این نیز اشتباه دیگری است «رهی معیری» غزلیات او آهنگ نیز پخش می‌کنند روانشناسانه گفته است:

«زدست غیر مرد شکوه یی نماند رهی

ولی شکایتم از دست خویشتن باقی است».

یک دختر در تجاوز به عنف این عمل را چون مرگ خویش می‌پندارد (وقت آن رسیده که قوانین جزایی و مدنی بر اساس روانشناسی زن و انسان نوشته شوند) اگر این دختر یا زن حتی در یک خانواده که فرهنگ مذکر حاکم می‌باشد ضمیر او تقسیم شود وجدان لاشعور و وجدان ذی شعور این جسارت مردانه را که بیماری است به یک خاطره پس خواهد نشست و در یک بستر به کانون زناشویی نیز دوباره باز خواهد گشت. اسلام نیز چنین آورده ولی فرهنگ مذکر آن را به گمان دل بسیار خویش تفسیر کرده است. مردان بر زنان ایستاده اند در حالی که عورت آنان کراهت دارد (نشوزوهن) و می‌خواهند آن را به جبر (ضربوهن) به کار برند دوری جویند.

یک زن که به همسرش پشت می‌کند خلقت درباره آنان زیاد لطف کرده است پس از لطف کم به ایده آل روی می‌آورند اگر یک مرد می‌خواهد مالک یک زن باشد که دارای

همسر است همسر او را ایده آل نمی‌یابد اما این بار گرایش به این یک سبب محدود نمی‌شود او در خشونت پدران از رشد سه گانه لیبدو باز مانده و مادر او یک موجود مطاوع بوده و اگر این گرایش از حد دوستانه و عشق برای عشق گذر کند بیماری است هر دو از فداکاری عاجزاند یک دزدی عشق است و بعد به نفرت خواهد انجامید. همه زنان سرد مزاج اند از حدت جنسی است که یک زن یک مرد دوم را نیز وارد زندگی جنسی خویش می‌نماید باید زنی دیگر ساخت این زن در خشونت پدران در کنار ضمیر ناآگاه به عصیبت مرضی دچار شده و جنس او با عصیبت مخلوط گشته است از نظر ساختمان تناسلی زنان «کلیتوریس»^۱ پایان عصبی است که به واژن نرسیده است و یک عضو جنسی نیست و باید زنان از دست درازی و زبان درازی مردان بیمار به این عضو پرهیز کنند. تحریک این عضو به پیری زودرس زنان می‌انجامد در آمریکا («مرلین مونرو» یک ستاره سکسی نبود معصومیت اول از چشمان او پیدا بود این هالیود بود که از او می‌خواست دهانش را باز نگه دارد و پلک و چشمانش را سنگین نماید در میانسالی پی برد می‌خواهد زن زندگی باشد ولی...) روانشناسان بی‌مایه که شارلاتانیسم را وارد جنس کرده اند مثل «ویلیام هاش مسترز»^۲ و «ویرجینیا جانسون»^۳ همکار خانم او (متاسفانه) برخلاف نظر درست «زیگموند فروید» این عضو (کلیتوریس) را نیز وارد جنس کرده اند مجلات ماهانه سکسولوژی در

1- Clitoris

2- William.H.Masters

3- Virginia.Johanson

آمریکا که گفته می‌شود معتبرترین مجلات در میان مجلات جنسی بازاریه کشورهای مثل فرانسه می‌باشد سوزاندن اخلاق و کاغذ است سوال اساسی این است آنان که روانشناسی «زیگموند فروید» را از هر طرف انتقاد می‌کنند چرا درباره این لژیون روانشناسان و انبوه مجلات به اصطلاح روانشناسانه سکوت کرده اند ؟

آه خشنودی مانده از زمان جهل تاریخی است که فرهنگ مذکر از زنان جزء امتیاز جنس نمی‌دید از همان زمان زنانی که هنوز این نقش و تلقین را یاد نگرفته بودند؛ از آمیزش احساس خاصی نداشتند. امروز نیز بسیاری از زنان از هراسی که مبادا همسرش او را متهم به سرد مزاجی کند آه خشنودی را تقلید و تلقین می‌کند و به ایفای نقشی می‌پردازند که کاملاً ساختگی و از آن بیگانه هستند. زمان آن رسیده که به فرهنگ مذکر یاد داده شود زنان در جنس استوارتر می‌باشند؛ اگر در لمس اندام یک دختر از طرف یک پسر احساسی در او مشاهده می‌شود بایستی دانست حرمت او لمس شده است و بیش از یک نوع زن در طبیعت وجود ندارد.

دمکراسی لیبرال جهل جدید است دمکراسی خود معنی ندارد کسی از نماینده مردم در پارلمان عوام و عیان انگلستان پرسید به سبب توقف ترقی آلمان جنگ می‌خواهید یا نه ؟ پسوند لیبرالیسم قاتل دمکراسی است و به آن می‌ماند که در یک وعده دو بار غذا بخوریم این آرایش ارتجاع است ساده لوحان می‌اندیشند و می‌گویند فساد برپا نخواهد شد؛ آنان

نمی‌دانند برای اندک ترقی یک ملت شعبده‌بازان بین‌المللی از ملت خویش قربانی بیشتر می‌گیرند امروز نیز ذلالت فکری وجود دارد کسی جنس مونث را به شکل طبیعی آن نمی‌خواهد و آن جنسی که ساخته و شکل گرفته خودهست را می‌خواهند استعدادهای مونث را انکار می‌کنند و مردان نیز آن را انکار می‌کنند و نمی‌دانند این کسر زیان اول متوجه خود جنس مذکر خواهد بود آنان فراموش کرده‌اند که همه آن‌ها زایده همین جنس مونث هستند و همان واژنی که برای آن حریص هستند چندین ماه در آن آرامیده‌اند بعد کودک خوشبخت طلب می‌کنند و آنان که بینشی فراتر دارند نسل خوشبخت آرزو می‌کنند و چون حاصل نمی‌شود دست به دعا برمی‌دارند ولی ای مردم اختیار را چه حاجت به دعاست ...

اختیار کلی با تقدم زن به وجود می‌آید، تا زن جنس تعریف شود بیمار و بیماریشان شفا ناپذیر خواهد بود جنس مونث بایستی بداند هدف اول آنان هستند زیرا هزار نشان دارند ولی کافی است استثمار یک تیر بزند و با فرو افتادن زن، نشان‌ها نیز فرو بریزند (یک دولت ملی و متین آزادیهایی را که از خرد پدید آمده و برای انواع استعدادهای فردی مفیدند فراهم می‌آورد روزنامه وقتی انحصاری شد روزنامه شفاهی پیدا می‌شود) باید پوشش خاص زنان را نیز حل کرد در غیر این صورت زن تهدید می‌شود و درباره این که چرا در قرآن پوشش خاص و لباس خاص بر بانوان نیامده می‌گوییم تهدید تشدید می‌آورد

دل مردان بیمار است حدت جنسی در مردان نیز در اثر خشونت پدران و توقف رشد سه گانه و این بار با ترکیب سه گانه «عصبیت مرضی»، «عشق تناسلی» و «ضمیر ناخودآگاه» به وجود می آید گول جدولهای فاصله آمیزش را هرگز نخورید نطفه سر ریز نمی شود آمیزش زیاد به اندام جنسی و جسمی زنان آسیب می رساند مردان باید درمان شوند آمیزش وسکس درمان نیست اصراف نطفه از «ضمیر ناخودآگاه» سرچشمه می گیرد؛ بنابراین می گویم اصراف آن انتقام از خویشتن می باشد انتقامی سخت که فرد از آن بی خبر است و به اشتباه آن را قدرت بدنی خویش می پندارد.

روسپیگری را نباید آن سوی سکه دانست روسپیگری نتیجه مستقیم خشونت پدران می باشد؛ بعد به ساختمان درونی زن مربوط می شود که حالت استاتیک و منجمد دارد اصالت مونث در این زندگی پست که اقتصاد نیز در آن سهم دارد ظاهر می شود اخلاق در آنان باقی می ماند این یک سرنوشت طبیعی نیست اگر این زندگی تحمل می شود از قدرت بالای زنانه است که فرهنگ استثمار لاینقطع درصدد انکار آن می باشد ولی معصومیت به غم می رود و خنده فراموش می گردد هر دو از یک هجران می آیند نوجوان هراسان از پدر در آغوش کسی پنهان شده که او نیز هراسان از پدر بار آمده است و این نوجوان از جسمانیت خویش رها نشده؛ بنابراین نمی تواند به آنسوی جسمانیت یک زن نفوذ نماید. این بازی که جزء پیری و نفرت باقی نمی گذارد و یک عده زن که لیاقت شرکت در یک

زندگی مدنی و مادری را دارند فدای آمادگی یک جوان بیمار برای ازدواج باطل می‌شود. «فرانک لیندر»⁴ سرپرست اصلاح روسپیان در اردوگاههای آموزشی رایش که در میان آنان روسپی یهودی نیز کم نبودند و تعطیلی محله چراغ قرمز (من اگر روزی به قدرت برسم محل چراغ قرمز را تعطیل خواهم کرد و از این زنان روسپی زن زندگی خواهم ساخت) که نظر «زیگموند فروید» و «آدلف هیتلر» درست است.

«آلبرتین سارازین»⁵ نویسنده «کتاب قوزک پا یک» روسپی فرانسوی بود زنان به بیماری قلب کمتر دچار می‌شوند با آن که زن یک موجود خنثی است او رنج کشید.

«جانث ژولیت وسترن»⁶ یک روسپی انگلیسی ساکن محله معروف «سوهو»⁷ آندوخته پول خویش را به تحقیقات سرطان شناسی بخشیده او در آتش سوزی همراه مستخدم خویش «سوزی استوارت»⁸ جان سپردند این محله در خطر آتش سوزی قرار دارد و دولت اقدام به باز سازی این محله چوبی بلکه تعطیلی آن نکرده است نه ما بلکه دنیا می‌گوید انگلستان چه وقت از این استثمار کلاسیک دست خواهد شست و ملت‌ها و کشورها را به حال خود

4- Frank Linder

5- A.Sarasine

6- G.J.Western

7- Soho

8-Suzy Stewart

رها خواهد کرد بیاید نگوییم هیچوقت ولی با کشوری طرف هستیم که از خانمهای روسپی مالیات می گیرد.

جوانان ذکور بایستی بدانند «حجم پرستی» در زنان یک کشش طبیعی نیست که در آنان ایجاد شده، که زنان را پر حجم می‌خواهند؛ بلکه از حالات سادیک به وجود آمده است و خالی از ثمر و اثر می‌باشد. در یک نظر کلی هر آنچه که باعث انبساط خاطر و روح نمی‌شود و پایدار نیست بیماری است زنان نباید به ظرافت جسمانیت خویش که هدیه طبیعت است را فدای این بیماری مردانه نمایند که تمامی ندارد. اولین وظیفه روانشناسی این است که جنس مونث را درست و آنگونه هست تعریف نماید در این صورت حدت در جنس مونث نیز کاهش خواهد داشت؛ اگر زن یک موجود رویایی نبود اختلالات روانی جنسی در مذکر بسیار می‌شد ارزش اساسی زنان به مقدار کارکتر و رویایی است که به وجود می‌آورند اگر یک نوجوان در اقتدار زن مادر رشد یابد بلوغ او آرام سپری خواهد شد احتلام های شبانه کافی بر جنس اوست این جوان نابالغ خواهد دانست که آمیزش با یک زن پایان دادن به رویایی است که می‌توانست تا آخر دنیا با او ادامه داشته باشد.

اگر مقدمه ای بر روان تحلیلی بیاوریم می‌گوییم تئوری نوروها خود پسیکانالیز است در هر آزمایش در خصوص تئوری میل جنسی می‌نویسد استفاده از منفذ فائق نیامدن به لیبیدوست در مورد روانشناسی او با درک جملات قصار روبرو نیستیم توقف لیبیدو جسم، جنس و روان

در اثر هراس پدر به انحرافات می‌انجامد از تئوری نوروز کمک می‌گیریم او جنس زن را خالص می‌داند این بیماری مردانه (سکس مقعدی) درباره زنان چون میان «واژن»^۹ و «آنوس» از تباط عصبی وجود ندارد در زنان زجر ایجاد می‌نماید و مردانی که به این انحراف دچارند مغولیت خویش و حالات سادیک را به زن منتقل می‌نمایند. در نجران گویا از این رسم برای جلوگیری از آبستنی زنان استفاده می‌کردند «ام سلمه» که دوست پیامبر بود و از او نیز بر پیامبر همسر ساخته اند آنان که دوستی برای دوستی را فهم نمی‌کنند پیش پیامبر می‌رود و شکایت می‌برد و پیامبر می‌فرماید زنان کشتزارهای شما هستند کشتزار یعنی محلی که ثمره دهد که هم انحراف جنس (سکس مقعدی) و هم جلوگیری از آبستنی و هم نهی این انحراف را از آن می‌توان استخراج کرد که در بسیاری کتب این آیه قرآن را با غرض و عناد تفسیر کرده اند. زن بر شکم مرد باشد و وطی بر دبر و محاش زن (جمع محشر) بر مردان حرام است در احکام نبوی نیز دوازده دلیل آورده اند زن را آزار می‌دهد و لواط دیگری است، نسل را قطع می‌کند، احترام زوجیت را از بین می‌برد، بر مرد زردی می‌آورد، از قوه می‌کاهد، اندوه پنهان می‌آورد، برزخ می‌سازد، از اسباب طلاق و عصیان شرعی بر زن می‌باشد و به اندام زنان آسیب می‌رساند و در آخر زن شما به مرد دیگر روی می‌آورد. به دهان گرفتن آلت نرینه و بازی و

^۹ - Vagina

^۱ - Anus

شادی با آن را در شخصیت کودکانه و معصومانه دختران و زنان باید جست و جو کرد و یک نوزاد هم با مکیدن پستان معصوم و پاک جلوه می‌کند و خواب شیرین او بعد از مکیدن پستان ایجاد می‌شود مردانی که این تمایل و گرایش در آنان وجود دارد در واقع این عمل نوعی تحقیر زنان می‌باشد؛ که خود از آن بی‌خبر می‌باشند و عاری از لذت خاص است بالعکس آن‌ها نیز چنین بی‌ثمر و اثر است در زمان زیگموند فروید این بیماری را بورژوازی لیبرال به صورت عمومی و همگانی تعریف نکرده بود بنابراین امروز این لجن بازی که از آمریکا شروع شده که ادعای رهبری جهان را نیز دارد به روانشناسی عمق ارتباط پیدا نمی‌کند روانشناسی عمق که می‌گوید بوسه مردان از زنان بیماری است زیرا لب و دهان زنان صدفی است که پیش از یک مروارید دارد بوسه جلوه خنده را می‌پوشاند بوسه سالم بوسه زن از گونه مرد است مردی که او را مادرانه دوستش دارد.

کتاب تابوی تاریک بکارت چاپ اول «۱۹۳۳» که در چاپهای بعدی به تابو بکارت تغییر نام داده اند از سوی اخلاق گرایان ظاهر گرا انتقاد شده است این انتقاد از طرف مردان بوده است «زیگموند فروید» نوشته است بکارت گرایی نشانه یک تابوی پوچ و حاکی از گرایشات سادیک در جنس مذکر می‌باشد و اگر این انحراف را نیز از تاریخ شروع کنیم به تاریخ دینی برمی‌گردد؛ اولین پیامبر که آن را رد می‌کند، عیسی مسیح می‌باشد اگر باکره ازدواج نماید گناه نکرده است لیکن او زحمت جسمانی خواهد کشید و از این مرا بر شما

دریغ است از مارتا همسر پولس نیز نقل شده اولین زن مادرم مریم روح القدس می‌باشد. در احکام نبوی غلفه نامیده شده که به سبب ساختار جنسی زن که درونی است و بهداشت و اخلاق نمی‌باشد (در طب نبوی از یک دوا نام برده شده که دوا تحلیه نامیده اند که از مصطکی، بادرنگویه و... ترکیب شده که قبل از عروسی جزو واجبات جهیزیه عروس می‌باشد و گفته شده این دوا به اسپانیا نیز رسیده بوده این نظر باید درست باشد زیرا امروز در کشوری مثل فرانسه بادرنگویه جزو جهیزیه عروس می‌باشد) این در نظر اخلاق و بهداشت بایستی درست باشد زیرا در طب امروز در انواع بکارت بعضی زود از بین می‌رود بعضی دارای منفذ می‌باشد و چون جراحی پلاستیک ابداع شده اخلاق ریا می‌سازند در قرآن در سوره نور آمده فرجهای خویش را حفظ کنید در تفسیر مسعود عیاشی که تفسیر نبوی است نوشته اصل اختیار در اسلام به فلسفه ختم نمی‌شود بلکه جنبه اخلاقی نیز دارد در سنن نبوی از یک عالم فاضل که او را به کفر متهم کرده اند آن را اصالت زن نامیده است و از پیامبر اکرم نقل می‌کند شوق زوجیت را می‌کشد بر زجر لفو می‌آورد قاتل عشق است و شما با قلب او زندگی خواهید کرد.

اخلاق بیولوژیک در سراسر قرون وسطی، ژاپن و ایتالیا و حتی امروز در بعضی از ایلات آمریکا حفظ شده عروس در شب اول هم خوابگی به آقا تعلق گرفت و... در مجله جنایت چاپ و نشر در آمریکا که از برابری زن و مرد دفاع می‌کند در یک تصویر دو باسازی

نشان می‌دهد کشیش محل بر اعلام بکارت آمده است و بازیگر دختر انزجار را در چهره اش بسیار اثر گذار توانسته نشان دهد.

در کارنامه فیلمساز بزرگ ایتالیایی (در بسیاری از ایلات ایتالیا بکارت جزو اخلاق می‌باشد) یک داستان سینمایی وجود دارد به نام «خیال باف‌ها»^۱ به کارگردانی «برناردو برتولucci»^۲ که یک خانواده را نشان می‌دهد که پدر و مادر گرفتار جهل هستند این کارگردان خیال بافی را کلی گرفته است که یک دید درست می‌باشد در تظاهرات سیاسی ادای روشن فکران را در می‌آورند دختر و پسر خانواده در توقف و خیال مانده اند یک پسر جوان که دوست آنهاست عاشق دختر آن خانواده می‌شود که هر دو در جسمانیت خویش مانده اند در یک مجامعت جسمی و جنسی که با ازاله بکارت همراه است عشق و گرایش دختر نیز پایان می‌یابد.

در مجله جهان وطنی در چاپ انگلستان یک نامه از یک دختر انگلیسی که نوجوان هست بدون ذکر نام از یک دکتر روان پزشک و روان کاو به نام «رنا توسی هارتکس»^۳ سوال کرده من می‌خواهم تا ازدواج بکارت خویش را حفظ کنم من خود را میان دوستانم غریبه احساس می‌کنم ... و جوان روانپزشک دوشیزه عزیز شما نمونه عفت و پاکدامنی می‌باشید

1 - The Dreamers	1
1 - Bernardo Bertolucci	2
1 - R. Hartogs	3

که آرزوی دیرینه من می‌باشد این سوال و جواب در بسیاری از مجلات کشورهای مختلف به چاپ رسیده است دوشیزه و روان پزشک اشتباه کرده اند منظور و مقصود حفظ فرج می‌باشد نه حفظ بکارت و بکارت قبل از عروسی توسط یک پزشک برداشته شود؛ ولی نباید به اخلاق بیولوژیک بها داد و این نظر درست است زیرا بدون رشد روان در دختران اخلاق ریا را می‌سازد به قول «صادق هدایت» کبوتر نیز قربانی می‌شود یا این پرده دوباره دوخته می‌شود در بعضی تعبیرات درونی نیز تجدید نظر ضروری است صبر یک صفت زنانه تعریف شده که درست است اما مردانه نیز می‌باشد دروغ پردازی و افسانه سرایی صفت زنانه دانسته اند ولی بسته به رشد و قوه روانی است که از راست گویی می‌پرهیزد راستی از یک قطعه ساخته شده و دروغ از قطعات زیاد ولی در جامعه ای که زن مرد را فریب می‌دهد یک موضوع اجتماعی و عمومی است این جامعه در برزخ خویش قرار دارد و بایستی از فرهنگ مذکر عبور کرده به فرهنگ مونث رسید.

آیین یک احساس کلی است با آن که حیوانات فصل جفت گیری دارند وقتی در نیاز به مهر با جنس روبرو می‌شوند پرخاش می‌کنند چون حیوانات ارگانسیم بسته دارند و از تکلم محرومند جنس نر زیبا تر از ماده آفریده شده است جلوه گری حیوانات ماده نیز به سبب امتیازات آنان است که نر عاجز از درک آن می‌باشد شیر چه ماده چه نر از گربه سانان می‌باشد در برابر نوازش چون شنود ندارد گربه شدن را بر سلطان بودن ترجیح می‌دهد

آدم اول نیز در زمان های دور مثل حیوان به فلسفه طبیعی رشد می کرد وقتی وارد تمدن شد فلسفه طبیعی از بین رفت ادیان تحریف شدند روانشناسی رشد را هنوز قبول ندارند مرد زندگی و زن زندگی و عشق راستین جز با تقدم زن به وجود نخواهد آمد اگر به وجود می آمد مرد از خرق یک عشق و زن همه زنان را به چشم حور می دید از بسیار بیماران که در تخت خواب درمان هیپنوتراپیک خوابیده اند وقتی پرسیدم کدام آرزو بر شما مقدم می باشد با همه آن که هنوز خودآگاه با ناخودآگاه درهم بودند جواب دادند یک منزل آراسته یک فرزند دختر و یک، تنها یک زن که مرا دوست دارد.

فصل نهم

«زیباشناسی مونث و مذکر»

کسی که به چند چهره و بیشتر احساس عاشقانه پیدا می‌کند؛ عاشق هیچکس نیست در انتخاب زوج و زوجه یک مقدار زیبایی مطبوع و ملایم کافی می‌باشد؛ پیش از این بیماری است.

از عالم مثال میگذریم زیبایی جسم از درون روح می آید در زیبا شناسی و علم جمال شامخ و با شکوه از پیکره و نقش به انسان نیز منتقل می شود؛ لطف و ملاحظت نیز هنر و انسان را در برمی گیرد در تناسب و جاذبه میان انسان و نقش اشتراک وجه وجود دارد نقطه موثر در انسان و هنر برابر می باشد پس هم می توان از تاریخ و زیبایی شروع کرد؛ و هم می توان شناخت زیبایی و علم جمال را به زیبا شناسی انسان برگرداند؛ «نفرتیتی» همسر یکی از فراعنه (آمون) به نظر دوست پیشوای آلمان رایش هم اجزاء نیم تنه او از اتودای زیباشناسی و تناسب برخوردار است که از او هم ملکه می سازد؛ هم زن روز «آمنوتپ»^۴ سوم از یک چهره دخترانه سمپاتیک و عمومی برخوردار می باشد. «سیمونتتاوسپوچی»^۵ عشق بزرگ ماند «ساندرو بوتیچلی»^۶ نقاش ایتالیایی دوره رنسانس (در هر پرده نقاشی یک اثر ادبی درام می باشد) چهره «لولیتا» را با سیمای سیمونتتاوسپوچی به تصویر آمده است. چهره مریم در پیکره عیسی در آغوش مادرش اثر «میکل آنژ»^۷ یک چهره معصوم و پاک می باشد. چهره

1 - Amenhotep 4
1 - Simonetta Vspucci 5
1 - Sandro Botticelli 6
1 - Michel Ange 7

«ژولیت رکامیه»^۱ برای یک «عشق افلاطونی»^۲ آفریده شده است. نژاد نیز حتی تحت تاثیر زیبایی قرار می‌گیرد در سه نژاد مغول که تیپ غالب دارند زیبایی و تناسب احساس متفاوت را به وجود می‌آورد؛ این تفاوت در نژاد سیاه نیز وجود دارد که بسیاری از اصطلاحات زیباشناسی را در برمی‌گیرد مثل زیبایی وصف، زیبایی مخلوط، زیبایی آشنا، زیبایی خوش آیند، زیبایی دل ربا و ...

شناخت زیبایی و علم جمال و شناخت زیبایی مونث در تعریف زیباشناسی مونث «الکساندر باومگارتن»^۳ بنیان گزار زیباشناسی، «امانوئل کانت»^۴ و «گئورگ هگل»^۵ بیشترین سهم را می‌برند؛ زیبایی مطلق به هر احساس خالص و سالم شناخته می‌شود. هیجان و اشتیاق در نظریه او را مغایر با زیبایی مطلق تعبیر کرده اند؛ اگر از زیبایی مطلق خارج شویم زیبایی رمانتیک جزء با هیجان و اشتیاق به تعریف نمی‌آید؛ اشتباه است حس اشتیاق را به میل جنسی نزدیک سازیم تا آنجا که به زیبایی مونث مربوط می‌شود رفتار و کارکتر هم به میل جنسی تقدم پیدا می‌کند و هم بدون میل جنسی اشتیاق مستقل عمل می‌نماید و از آن تاثیر می‌پذیرد.

1 - Julie Recamier	8
1 - Platonic Love	9
2 - Alexander Baumgarten	9
2 - Immanuel Kant	1
2 - Georg Hegel	2

زیباشناسی «ایمانوئل کانت» زیبایی مطلق را تعریف می‌کند؛ پس احکام او در حاصل جمع به یک حکم برمی‌گردد؛ آن نوع زیبایی که خرسندی منزه و آرام را برمی‌انگیزد زیبایی خالص و شسته می‌باشد؛ که عمومی‌نیز خواهد بود و عام آن را احساس خواهند کرد. اگر حتی ذوق چندان پرورش نیافته باشد. براین نظر ایراد گرفته اند «امانوئل کانت» ذهن را در زمان درک یک چنین زیبایی در نظر ندارد؛ اما زیبایی مطلق قبل از آن که سابقه ذهنی داشته باشد یا به ذهن بنشیند زیبایی کافی بر حس آن خواهد بود. ایده آلیسم توحیدی «گئورگ هگل» آن را کامل می‌سازد؛ اگر میان زیبایی و نفس آن هماهنگی وجود نداشته باشد؛ اگر درون شخصی چه صاحب زیبایی چه تماشاگر آن بی آرایش نشده باشد؛ جان زیبایی گرفته شده و این حرمان شامل هر دو خواهد شد. یک زن که زیبایی کودکانه دارد همان احساس مشترک و بی آرایش را برمی‌انگیزد؛ «زیبایی شیرین» (این تسخین شامل حس بویایی نیز می‌شود عطرهایی که موسسه خانم کوکو شانل تولید می‌کند مثل زیبایی چهره اثر بی‌الایش روی مشامه باقی می‌گذارد) نیز چنین احساسی را ایجاد می‌کند، «زیبایی اشباع» نیز چنین اثری دارد. اگر یک زن با «زیبایی محیی»^{۲۳} نمونه «میشل مرسیه

۲۴ یا «امیل دوگن»^{۲۵} و بازیگر زن سینمای فرانسه تنها مانده است سبب آن است که آقا وجود ندارد؛ یا بسیار کم شده است پس زن زندگی و زن نجات گمشده است.

تیب (تیب برعکس زیبایی که جوانی آن را همراهی می‌نماید پایدارتر است) و «زیبایی مجرد»^{۲۶} «زیبایی خیال انگیز»^{۲۷} «تیب ظرایف» - «زیبایی فاخر»^{۲۸} «زیبایی صنم» - «زیبایی خانگی»^{۲۹} «تیب دخترانه خالص» - «زیبایی فرح افزا»^{۳۰} «زیبایی جبلی»^{۳۱} «زیبایی هجران»^{۳۲} یک نوع زیبایی که چه صاحب آن زیبایی چه تماشاگر آن به طور غریزی از شناخت زیبایی پنهان بی بهره باشند - «زیبایی معسر»^{۳۳} یک نوع زیبایی که با مظلومیت همراه است - «زیبایی دشتی»^{۳۴} «زیبایی آلیسیا آلسو»^{۳۵} ستاره کوبایی - تیب صلب چهره بازیگر آمریکایی «شارون استون»^{۳۶} «گه هالیوود او را تبدیل به ستاره سکسی کرد و با همه تلاش بی امان او هنوز زیبایی و کارکتر صلب خویش را حفظ کرده است او زن نجات ماند یک تماشاگر که قوه تعقل خویش را از دست نداده باشد خواهد اندیشید

2 - Michele Mercier	4
2 - E.Deguenn	5
2 - T.Abstraito	6
2 - B.Fantastiguo	7
2 - B.Honorifique	8
2 - B.Domestique	9
3 - B.Regouissante	0
3 - B.Naturelle	1
3 - B.Absence	2
3 - B.Passive	3
3 - B.Sauvuge	4
3 - Alicia Alonso	5
3 - sh.stone	6

که ای کاش او مادرم بود بر این فصل کتاب این تعداد اصطلاحات زیباشناسی برای تعریف روان شناسانه انتخاب یک نوع زیبایی کافی می‌باشد یک دلیل محدودیت در تعریف واژه هاست چون به تعریف نمی‌آیند مگر آنکه با تصویر همراه باشند و این روش به چند سبب امکان ندارد و...

در اجزای یک چهره که دارای حالات گوناگون هستند به تعریف قناعت می‌کنیم

انواع لب:

«لب مورب» - «لب خط دار» - «لب شاداب» - «لب قهر» - «لب صلب لبان»
«ویرنالیزی»^{۳۷} ستاره ایتالیایی که دارای متانت است - «لب شقاق» لبی که وقتی باز می‌شود گوشه آن زاویه ندارد بلکه دایره وار می‌باشد.

انواع چشم : «چشمان کودکانه» - «چشمان شوخ» چشمان «میلن دمونژو»^{۳۸} بازیگر فرانسوی - «چشمان باردار» (پلک) - «چشمان مورب» - «چشمان فراخ» - «چشمان صلب» - «چشمان تابدار» (عیب در چشمان زنان به حسن و حالت تبدیل می‌شود) - «چشمان شباب» چشمان «آدری هپبورن»^{۳۹} بازیگر آمریکایی - «چشمان شفق» چشمان

3 - Virna Lisi	7
3 - Mylen Dmongeot	8
3 - Audrey Hepburn	9

«استر ویلیامز»^{۴۰} ستاره و شناگر معروف آمریکایی - «چشمان محظوظ» چشمانی که قدرت دارند غم را برگردانند سبیه مادرانه زیبایی شیطانک، زیاده زیبا و...

«سکس اپیل»^{۴۱} از حقیقت مونث دور می‌باشد و آرایش و پیرایش است «غمزه آمریکایی»^{۴۲} نیز چنین است که غمزه عاشقانه توسط چشمان انجام می‌گیرد؛ که غمزه گیشائی نیز نامیده می‌شود؛ که در قدیم چشمان جادو نامیده می‌شد و زنان دو چشم را به یک نقطه از صورت شخص مقابل متمرکز می‌کردند. «هنری میلر»^{۴۳} از قول «مریلین مونرو»^{۴۴} نقل می‌کند: «آن قدر از من خواستند تا «غمزه آمریکایی» را تقلید کنم که به کسالت روح و جسم من رسید» بلوندی او نیز کودکانه بود.

این اشاره شاید ضروری باشد قطمه در اسلام مکروه آمده است رخدیسی است که صورت را می‌پوشاند و فقط چشمها نشان داده می‌شود. در اسلام مرهء آمده اندک سرمه به پیچ چشمها بکشید تا چشمهای شما شبیه مردان نشود؛ آن چه عجیب است این است که چرا اسلام نهی کرده آن را رواج داده اند. در ایران قدیم حتی امروز قطمه رواج یافته و چشمها را با سرمه به دو سوراخ سوخته تبدیل کرده اند. چشم با شکل و فورم ابرو ارتباط مستقیم

4 - Esther Williams	0
4 - sex – epeall	1
4 - oeillade americane	2
4 - Henr Miller	3
4 - Marilyn Monroe	4

دارد پرده نقاشی از نیمه تنه «مونالیزا»^۴ نقاش بزرگ داوینچی سعی کرده لبخند و غم را یک جا به جلوه آورد بدون سایه روشن در ابروان بی رنگ و موی مونالیزا این اثر و ترکیب به وجود نمی‌آمد. اگر با یک قطعه سمباده ابروان داود اثر میکل آنژ را از پیچ و تاب پاک کنیم نگاه مغرورانه او نیز خواهد مرد.

انواع صدا و آوا نیز دارای جاذبه می‌باشد از نظر زبان شناسی زبان فارسی در دستور دارای مد و جزر نمی‌باشد بنابراین صدا آزاد می‌ماند «صدای دخترانه» - «صدای لطیف» - «صدای خروج» یک نوع صدا که گوئی به حنجره برخورد نمی‌کند - «صدای ملکوتی» - «صدای آهنگین» - «صدای بم» - «صدای خیال انگیز» - «صدای مطبوع» - «صدای ظریف» - «صدای فاخته» - «صدای نشاط» - «صدای تجریدی» و... صدا یک ودیعه بالقوه ولی خالص می‌باشد یک صدا که تصویر ندارد از طریق امواج انتظار عاشقانه را به وجود می‌آورد طعام گوش چون مستقیم به دهلیز عاطفه راه دارد بیش از طعام چشم اثر گذار و جاودان می‌باشد.

انواع دماغ «دماغ کوتاه در طول» - «دماغ طربناک» دماغی که گویی نسیمی را استنشاق می‌نماید - «دماغ پرسه» دماغی که پره آن فشرده یا منخرین آن ظریف و کوچک باشد در گرایش مردان به این نوع دماغ و امثالهم یک نوع سمبلیسم جنسی وجود دارد که

4 - Mona lisa

خودآگاهانه نمی‌باشد - «دماغ کودکانه» دیواره وسط آن موازی دو چهره طرفین آن می‌باشد - «دماغ دقعر» و «دماغ نواکس» دماغی که در غضروف طرفین نوک بینی به طور خفیف محسوس می‌باشد - «دماغ قهر» که پرده آن به طرف پایین کشیده شده است - «دماغ ذنب» یک نوع دماغ که منخرین آن مثل برگی باشد که از امتداد نصف شده است.

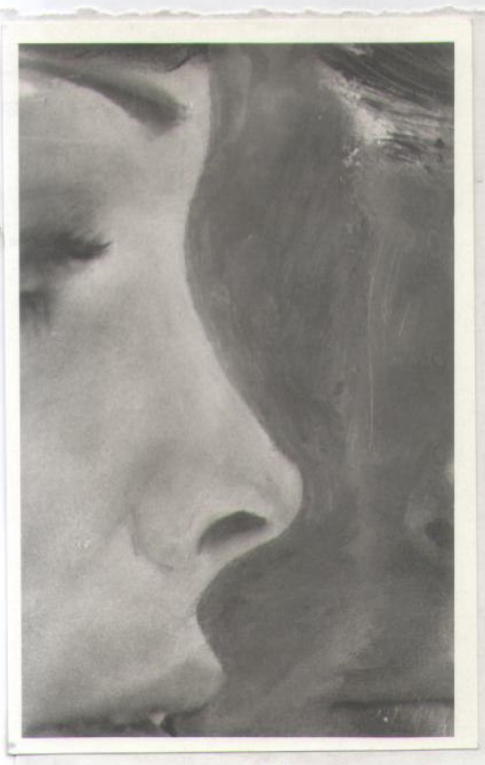
باید توجه کرد که دماغ ثقل زیبایی در چهره است و هم یکتا عضو صورت می‌باشد که از رشد متناسب خارج می‌شود اما در جراحی پلاستیک بیشتر جراحان دماغ را به فورم ناهنجار در می‌آورند و اعضاء یک چهره نیز تحت تاثیر این اشتباه فورم شناسی بهم می‌ریزد چه پیشانی قوسی داشته باشد (عروسکی) چه پیشانی دارای شیب باشد (تناسب) یک دماغ طبیعی و زیبا دارای حالت و تناسب چه نوع دماغ می‌باشد؟ دیواره وسط باید پایین تر از دو پره طرفین باشد چنانکه جراحان پلاستیک می‌گویند ولی اضافه نمی‌کنند قوس آن باید به طرف درون باشد و از جلو یک مثلث تشکیل دهد که مقطع آن به طرف نوک بینی باشد بر این تعریف تصویر ضروری است و کل دماغ به خصوص کوک و پره ها غضرفی نشود در تصویر ۴ و ۳ جراح که یک جراح خارجی و از یک کشور با سابقه جراح پلاستیک می‌باشد این قاعده اصلی را از بین برده است در تصویر ۵ و ۶ جراح که ایرانی است این قاعده را به خوبی رعایت کرده است.



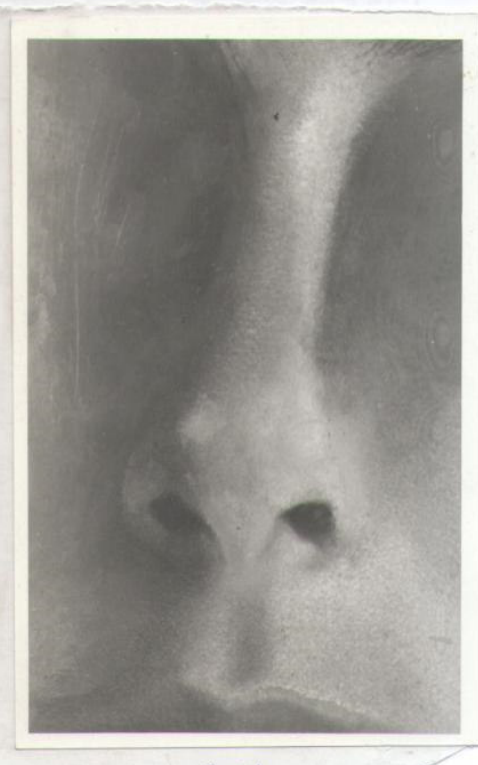
(1)



(2)



(4)



(3)

یک اندام و چهره (یک جمجمه متناسب که بر حالت مو نیز غلبه دارد و چهره را نیز متناسب می‌بخشد جمجمه «مزوسفال»^۴ می‌باشد در جمجمه سه جمجمه که دارای تعادل هستند جمجمه مزوسفال به جمجمه ای گفته می‌شود که شخص صاحب آن اگر راست قامت بایستد و یک تراز بالای سر گذاشته شود تراز افقی را نشان می‌دهد این اندازه گیری موضوع کاریکاتورسیم شده و بعضی نژاد شناسان یا فراتر رفته گفته اند جمجمه «آدلف هیتلر» مزوسفال نبوده و این نقص از اجزای دکترین رایش جلوگیری می‌کرد این اشاره نیز ضرورت کامل دارد که طراحان دکترین رایش به یک قاعده خاص پی برده اند اگر یک جمجمه از این قاعده خارج شود یک کودک که در اقتدار مادر رشد می‌باشد جمجمه او به تدریج به مزوسفال برمی‌گردد) بایستی هشت وجه داشته باشد و در چرخش بر هشت وجه مناسب به نظر آید چهره و اندام داود اثر «میکل آنژ» از این قاعده پیروی می‌کند ولی این پیکره هنری است زنان به زیبایی اندام مرد گرایش ندارند چهره «لوئی چهاردهم» (پادشاه خورشید) شاهانه می‌باشد. قالب چهره «ناپلئون بناپارت» یک چهره شاخص را نشان می‌دهد. چهره بازیگر مرد فرانسوی «آلن دلون»^۷ هشت وجهی است و ...

4 - Mesocephale 6
4 - Alain Delon 7

در زیباشناسی مونث با آن که «زیبایی تزویج»^۴ یک نوع چهره که در مردان احساس پشتیبانی را برمی‌انگیزد (را اصطلاح آورده اند مردی که در اقتدار مادر بزرگ شده یا این که پدر به همه انطباط‌گرایی احترام زن همسرش را حفظ می‌نماید و می‌داند انتخاب نهایی او کدام چهره است او روح را به جسم ترجیح می‌دهد وفا در این مردان پایدار است برعکس یک مرد و در دختران کمتر که به «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» دچار است بین این همه زیبایی سرگردان می‌ماند یک چهره را ایده آل می‌پندارند این حس ایده آل اغفال ضمیر ناآگاه می‌باشد زیرا بلافاصله با روبرو شدن با یک چهره که ضد آن چهره می‌باشد این چهره را ایده آل می‌یابد تجدید ازدواج هراس از ازدواج که «زیگموند فروید» در برابر اصطلاح رایج نفرت از ازدواج هراس از ازدواج آورده است که درست می‌باشد او از زن جدا شده است نفرت از زن طعمه جنایی زن می‌باشد در اشخاصی بروز می‌نماید که من در آنان مخدوش شده است. در کشورها چه عرب مسلمان و چه عرب غیر مسلمان یکی از علل جدایی نوجوانان ذکور از زن در شرکت زن دیگر در زندگی مادرشان می‌باشد که خصوصا اگر مادر از یک شخصیت ضعیفی برخوردار باشد با این حکم دیگر احتیاج به استثمار از خارج لازم نیست روی بدبختی یک خانواده نمی‌توان هرگز خوشبختی برپا کرد.

تست زیبایی نشان می‌دهد یک شخصی که در تلون و وسواس «کمپلکس ادیپ» قرار دارد به طور مثال در انتخاب زیبایی خالص (که وحدت در آن بیشتر وجود دارد) در جنس مونث با اعضاء زیبا یا اعضاء متناسب (در چهره) که زیبایی امتزاج را به وجود می‌آورند در این وحدت زیبایی نیز یک حالت را تفاوت می‌پندارد که حالت شاخص و نقطه موثر نیز نمی‌باشد و در چند زیبایی یک نوع از آن وجود دارد در زیبا شناسی و تست زیبایی چهره ای که علاقه بی غرض و عوض و میل و محبت طبیعی را برمی‌انگیزد کمپلکس ادیپ دنبال علایم می‌گردد ادیپ فاقد قدرت تحسین می‌باشد یک چهره محتشم یکتا چهره ای است که کمپلکس ادیپ را جلب نمی‌کند زیرا ادیپ در آن جزء یک نقطه موثر نمی‌یابد.

مقطع طلایی را عنوان می‌کنند (زیبایی تجربی) مقطع طلایی نیز در بیمار ادیپ در اشکال رضایت خاطر ایجاد می‌نماید دایره داخل مربع دارای مقطع طلایی می‌باشد در خطوط دودی شکل موهای داود اثر میکل آنژ از مقطع طلایی پیروی کرده است در انسان و زیبایی دوباره به جزر مد دچار می‌شود.

اگر این شخص در برابر یک عشق و روح صادقانه قرار بگیرید که یک نوع پیش از آن وجود ندارد احساس عذاب یک نوع از «کمپلکس ادیپ» می‌باشد که خود این گوناگونی را نیز فریب داده است چهره حزین نیز چنین است یک نوع چهره غم پیش نداریم ولی در شخصی که گرفتار کمپلکس ادیپ می‌باشد غم و عشق و امید تحت تاثیر نوع چهره و

اعضاء آن قرار می‌گیرد یک انسان سالم که روانشناسی کمال مراتب آن را بایستی طی کند که عبارت است از شخصیت - کاراکتر - نوع گرایی و کردار است و... اگر این مراتب را طی نکند ضمیرناخودآگاه به نیرنگ عقل وجدان و اخلاق خواهد پرداخت دنیا نیز چندان محبوبه نیست بلکه مذمومه می‌باشد در این صورت آیا کمپلکس ادیپ را عوامل دیگر همراهی می‌کند و نوع زیبایی و چهره بهانه می‌باشد هراس از ازدواج هراس از فرزند تکرار سرنوشت و اینکه ازدواج او را از دام خویش بیرون نمی‌آورد بر این ده ها چهره بیش از یک نوع آدام وجود ندارد اندام لاغر را او ظریف جدا می‌کند ولی با اندک تناسب لاغری ظرافت می‌باشد در قبیله «گوانش»^{۴۹} برای آنکه گردن دختران کشیده باشد برای زیبایی یا رسم بوده است حلقه فتری می‌انداختند چه در مردان چه در زنان روی ترقوه عظمه شانه به طرف سرشانه باید دارای شیب باشد و چه در مردان و چه زنان باسن استوانه شکل باسن متناسب می‌باشد عضله ساق پا نباید دوکی شکل باشد انگشتان دست کشیده و بند انگشتان شکسته باشد ران از روبرو نباید شکل استوانه باشد ولی چون از پهلو با کلمات نمی‌توان تعریف کرد با خطوط نشان داده ایم. (شکل ۵)



(شكل ٥)

بنیانگزار زیبایی اندام مردان، تناسب را فدای اندازه کرده اند در مسابقه بدون مسابقه پا زمان فاجعه آمیز شده است بعد از سن جوانی عضلات و بافت آن آزاد می‌گردد یک شخص که تلاش کرده بود بر قطر عضلات اندام خویش بیفزاید این بار باید تلاش نماید(جراحی پلاستیک) از گوشت عضلات بکاهد بر زیبایی اندام یک اندازه استاندارد ضروری است و جزء و قواعد مسابقه زیبایی اندام جهانی شود گرایش به حجم یک بیماری است در زنان و مردان نوع حرکات اعضاء جاذب می‌باشند این یک نوع شیوه و ظرافت خارجی می‌باشد بعضی در گفت گو از حرکات متناسب دستان خویش نیز کمک می‌گیرند ژست و حالت بوا (p.boa) دستان و بازوان را بدون مفصل می‌نمایاند.

در میان انواع بیماری و انحراف که در اثر شخصیت ضعیف مادر و عصبيت مرضی پدر در نوجوانان یک خانواده بروز می‌کند درمان «کمپلکس ادیپ» و «کمپلکس الکترا» سخت تر می‌باشد؛ زیرا هاله مادر و پدر حضور دارند در زمان «زیگموند فروید» علم هیپنوتیزم در مرحله ابتدایی بود بنابراین گفته می‌شود «زیگموند فروید» بیمار را روی یک تخت (که هنوز نگهداری می‌شود) می‌خوابانید و «زیگموند فروید» پشت سر او می‌نشست و بیمار را در یک تداعی آزاد قرار می‌داد و آنجا که ضروری بود سوال می‌کرد ولی برعکس نظر بعضی روانکاوان بیمار در خواب مصنوع قرار داشت (در سرگذشت طبی او می‌خوانیم

خواب و درمان را پیش ژان شارکو و «هیپولت برنهایم» گه اتوهای خاص او در درمان معروف می‌باشد آموخته یا تکمیل کرده بود) زیگموند فروید با گفت گو درمانی مخالف بود این مخالفت از یک نوشته او پیدا است در یک شخص که ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه گشوده شده در گفت گو درمانی حتی اگر پزشک حاذق باشد زخمه‌هایی که در ضمیر ناخودآگاه خفته بودند بالا می‌آیند ولی بیرون رانده نمی‌شوند بنابراین هراس بیمار بیشتر می‌گردد و باید یک پزشک دیگر سعی کند این زخمه‌ها را به جای اول برگرداند این روش درمان نیست انتقال بیماری به نسل بعد می‌باشد (این انتقال بیماری و اگر کلی بگیریم اصرا زیگموند فروید به یک خانواده و جامعه سالم مورد انتقاد قرار گرفته گفته اند چگونه یک مادر که به عصبیت مرضی که در اثر اقتدار و خشونت پدرانه به آن دچار شده است دوباره فرزندان سالم و توانا تربیت می‌کند؟ جواب روشن است چون کودک نمی‌تواند میان اقتدار و عصبیت فرق قائل شود و عصبیت را اقتدار می‌پندارد لیبدو رشد جسم و جنس و روان در او به سرانجام می‌رسد در این خانواده پدر - همسر دارای رفتار ملایم می‌باشد) اولین مرحله هیپنوتیزم چون بعد به تعریف آمده آغاز روانکاوی ساده فرض شده است در اولین مراحل بیماری یا سوژه به خواب مصنوعی می‌رود ضمیر ناخودآگاه می‌ماند قوه پنهان کاری ندارد تنها مانده است به همه سوالات جواب

5 - Hippolyte Bernheim 0

می‌دهد تلقین می‌پذیرد نمی‌تواند دروغ بگوید این تذکر ضروری است ضمیر ناخودآگاه که در بیداری شخص بیمار پیشگام بود در هیپنوتیزم نیز می‌خواهد پیشگام بماند امروز هیپنوتیزم به یک علم جامع تبدیل شده است هیپنوتراپی یک خانم محکوم به اعدام با روش هیپنوتراپی اقرار می‌کند من مجرم نیستم (دستگاه دروغ سنج از نوع نرم افزار بهترین نوع در تشخیص است چون متهم دلهره نیز دارد اشتباه می‌کند) بعد از درمان یک بیمار مبتلا به کمپلکس ادیپ او دوباره با یک خانمی ازدواج کرد که پیش از این از او جدا شده بود.

«میلتون اریکسون»^۱ اول بار شوک الکتریکی را امواج مغزی در درمان بیماری‌هایی که از ضمیر ناخودآگاه (که هنوز معلوم نشده در کجای مغز جا باز می‌کند یا این قسمت عمده ضمیر ناخودآگاه را در اختیار می‌گیرد) به وجود می‌آیند را ابداع کرد ولی گفته می‌شود امواج یک اثر کلی دارند برای درمان یک نوع بیماری روش کلاسیک درمان بیماری است.

5 - Milton Erickson

1

فصل دهم

«منشاء انسان» («داروینیسیم»^{۵۲} «ضد داروینیسیم»^{۵۳} و

«نئوداروینیسیم»^{۵۴})

آن کس که حقیقت را نمی‌شناسد مقصر است ولی آن کس که حقیقت را می‌شناسد و پنهان می‌کند یک خیانتکار مسلم می‌باشد.

5 - Darwinism	2
5 - Anti-Darwinism	3
5 - Neo- Darwinism	4

«بنیاد انواع» (نظریه «چارلز رابرت داروین») یک دکترین مجرد «آنگلوساکسونی»^۲ است. در تاریخ طبیعی فرضیه «ثبات انواع» یا «فیکسیسم»^۳ (نظریه ای است که می‌گوید: شکل انسان از اول صورت ثابت داشته است) طرح نظری «کارل فون لینه»^۴ تعریفی دینی، تعریفی شاعرانه که با طبیعت شاعرانه پیش از «علم طبیعی»^۵ سازگار بود؛ جلوه می‌کند. ولی در قانون کلی این نظریه انواع باید چون اصلی اساسی در نظر گرفته می‌شد (ذکر این نکته ضروری است که «کارول فون لینه» پزشک هم بود و نظریه «ثبات» و «انواع» را به صورت یک «مسلک»، «مذهب» و «اصول» نمی‌نگریست. او اصل «محدودیت»^۶ را نیز در نظر داشت از تحقیق غیوبت حیوانات، نباتات و از نظر استحاله او، چه نوع برداشتی درست خواهد بود؟ آیا می‌توان از این طبیعی دان سوئدی این نقل قول را پدید آورد که انواع «فسیل» انواع

1- Charles Robert Darwin

2- Anglosaxon

3- Fixisme

4- Carl Von Linne

5- Natural Science

6- ch. V. Linne

7- Limitations

تکامل نیستند بلکه «انقراض» انواع می‌باشند که نوعی قوه و قدرت تنوع بودند تا انواع طبیعی پست) اما اصل تغییر انواع یا «ترانس فورمیسم» نیز اگر با شرح و تعدیل محدود می‌شد به اصول دیرین شناسی «ژان پیر آنتوان دولامارک»^۳ طبیعی دان بزرگ فرانسوی چون بازتابی از یک روش انطباقی بود با پایه کلی نظریه انواع قابل تطبیق می‌شد اما با نظریه در باب منشاء انواع از طریق انتخاب طبیعی «سرچارلز داروین» به صورت یک انقلاب اصلاحی درآمد که این بار جزء با شرح و رد نمی‌تواند همراه باشد. آیا این انقلاب اصلاحی نتیجه انتقال یک نظریه از «فرهنگ علم فرانسوی»^۴ به «فرهنگ علم انگلوساکسونی»^۵ است. تاریخ علوم در میان قوم «انگلوساکسن» از یک وضع مخصوص برخوردار است؛ که این نیز یکی دیگر از مختصات انحصاری این قوم است؛ و آن نوعی علوم غیر رسمی است که در تمام شعبات علمی دیده می‌شود علم در نژاد «ساکسونی»^۶ نوعی سرگرمی عمومی نیز می‌باشد. علوم در نزد این ملت یک نوع ریشه‌لذنی و جوانی دارد و ارزش علم تنها با مهر «آکادمیک»^۷ و روشهای «کلاسیک»^۷ تأیید نمی‌شود و بس عجیب است ملتی که در سیاست «کلاسیسیم» را «مذهب» می‌داند در علم گرایی از «کلاسیسیم» دور شده باشد

1- Extinction

2- Transformism

3- j.B.P.Ant Monet chevalier de la mark

4- French Science Culture

5- Anglo-Saxon Culture of Science

6- Academic

7- Classic

آیا این نیز نوعی «سیاست علمی»^۱ یا «علم سیاسی»^۲ است؟ یا آزادی از نوع انگلیسی آن است از این جهت است که در تاریخ علم، ابداعات و تفکرات تازه و انحصاری را به ظهور رسانده است و بیش از پیش بر حجم علمی جهان علم افزوده است. یکی از اختصاصات علم انگلیسی «نوجویی جبری»^۳ آن است که در کنار «دمکراسی علمی» و «آزادی تحقیق» قرار دارد «میکائیل فاراده»^۴، «دنيس پاپن»^۵، «جمیزوات»^۶، «ایزاک نیوتون»^۷، «ادوارد جنر»^۸، گویی از این مخرج واحد بیرون آمده اند اما گرچه علوم «ساکسونی» با این راه و روش بعد خاص و وسیع یافته و جهان علم را غافلگیر کرده اند؛ اما شباهت به علوم کلی و جهانی را نیز از خود دور کرده و در آخر به صورت «علم پایه»^۹ درآمده است پس این نوع ابداعات بیشتر احتیاج به «درست سازی» دارند. در نظر داشت باشیم هر اصل و شکل در ورود به آب و هوای انگلیسی تغییر خاص می یابد و سمبل تجسمی امروز انگلیس چرخ و فلک آسمان خراش می باشد آن را با «برج ایفل» قیاس کنید در نظری کلی در روح علم باختری یک «انانیت غربی» وجود دارد یک فرد باختری به خصوص در ابداعات ملاحظات «اخلاقی»، «دینی»، «فلسفی» و ... محدودیت دارد.

1- Scientific Policy

2- Political Science

3- Michael faraday

4- Dennis payne

5- James watt

6- Isaac Newton

7- Edward Jenner

8- Basic Science

نظریه و کتاب در باب بنیاد یا منشاء انواع از طریق «انتخاب طبیعی» که در (۲۴ نوامبر ۱۸۵۹) از نشر درآمد و در پشت ویتترین (جامگاه) کتاب فروشی ها قرار گرفت و در فاصله پنجاه روز به چاپ دوم رسید به قول «اشلی مونتاگو» بعد از «تورات»^۲ و «انجیل»^۳ دومین کتاب از جهت ترجمه به زبانهای زنده دنیا و تاثیر گذار بر عام بوده است در «دکترین چارلز داروین» دو نوع دشواری وجود دارد که اولی از برداشت اوست و دومی از تحریف نظریه او می باشد اول می پردازیم به موضوع «تکامل»، در نظریه «تغییر انواع» دشواری علمی یا دقیق تر مشکل ابدی «حلقه گمشده» است. در این باره پیش از هر تجسس نظری، عملی و علمی کاوشی عمومی لازم می نماید. گرایش «چارلز داروین» به «منشاء انواع»^۴ (تکرار می کنیم) از غرابت طلبی طبع او و آنگاه از واحد گیری طبیعی چگونه و چه سودی دارد؟ اگر تاریخ طبیعی را در مجموع گونه ها مطالعه کنیم.

اول : با این اقیانوس موجودات که دارای انواع «رنگ»، «شکل»، «نما»، «گونه»، «مشابه»،

«خلق»، «انحلاق» و ... هستند یک پرسش قشری خواهد بود که چرا چند نمونه از انسان نما

نیز وجود دارد ؟

1- Ashley Montagu

2- torat

3- Enangelion

4- Origin of varieties

دوم : قانون تکامل گونه نیز دارای تغییرات محدود «استتیک»^۱ (علم زیبا شناس) می‌باشند به طور مثال: یک طبیعی دان سعی نمی‌کند در تعریف تاریخی و دوران شناسی نژادهای چهارگانه اسبان در طرح یک گونه پست‌در پی «حلقه گمشده» برآید؛ بعضی طرفداران تنافر اشکال، «اسب آبی» را مثال میزنند؛ اما «اسب آبی» را باید در خارج از خانواده اسب‌ها قرار داد که بایستی محیط زیست «اسب آبی» را نیز در شکل‌گیری حیوان موثر دانست باید در نظر داشت باشیم؛ این حیوان فقط در اسم گذاری با اسب شریک شده است که در حقیقت نیز با شکل دفورمه باید به کاریکاتور اسب تعبیر شود.

با این همه باز در خانواده اسب، تنافر اشکال و اجسام وجود ندارد و «فرم»، «جنس»، «خطوط»، «پوست» و... از تشابه و وحدت خاصی برخوردار است. «گور خر» گویی نقاشی شده است حتی خر کوچولو که به نام «آنون دو کورس»^۳ معروف است! در قیاس حتی با یک اسب اصیل، یک صنم دوست داشتنی جلوه می‌کند تا آن حد «سمپاتیک»^۴ که به صورت یک اسباب بازی کودکان نیز انتخاب می‌شود؛ این قانون شامل انواع گونه مثل «خرگوش»، «خروس»، «بز»، «خوک»، «گوسفند» و «گاو» نیز می‌گردد این قانون شامل نباتات نیز می‌شود مثل انواع «سیب زمینی» که تفاوت چندان خاصی از هم ندارند در

1- S.Esthetique

2-Chevaloide

3- Anon de corse

4- Sympathic

تغییرات گونه این «حیوانات» و «جمادات» چون این تغییرات محدود هستند می‌توان با نظریه اثر محیط آن را توجیح و قابل قبول دانست. (اگر نظریه «منشاء انسان» را در دعوی یا پروسه نظری حفظ کنیم بقیه تحقیقات او (چارلز داروین) دارای اعتبار و خارج از دعوی قرار می‌گیرد و خواننده کتاب اگر اول بار کتاب «نسل مرد» و «اصلاح جنس» نوشته «چارلز داروین» را بخواند که به «ذریه انسان» نزدیک می‌شود. باور نمی‌کند کتاب «منشاء انواع» تحقیق این نویسنده بوده است همانطور است کتاب «توصیف تاثیرات نزد انسان و حیوانات»... درباره کتاب «تنوع حیوانات و نباتات»... بعد عمل جفت‌گیری در آرامش جنسی به سر می‌برند. آیا انسان نیز چنین بوده است؟ این را به «چارلز داروین» نسبت نمی‌دهند چرا؟ چون در این صورت «دمکراسی لیبرالیسم» نمیتوانست با رفع و دفع روانشناسی «زیگموند فروید» (لیبیدو = سیر آرام جسم، جنس، روان) که در جهان سوم انجام می‌دهد و رشد عصبيت را جایگزین می‌نماید بازار سکس و جنس را افتتاح فرماید.) بنابراین نظریه «چارلز داروین» درباره «اصل ثبات»، «استقلال گونه»، و «وحدت فیزیکی» پا برجا می‌ماند به عبارتی دیگر در گونه‌ی حیوانات «اسب نما»، «خرگوش نما»، «خوک نما» نداریم و یا اگر دقیق‌تر حساب کنیم با تفاوت‌های فاحش ولی همگون نداریم اما در گونه انسان (نما) وجود دارد پس طبیعی دانان و در مرحله آخرین حق دارند؛ به طرح تغییر انواع سوق و تمایل پیدا کنند.

اما برای تنافر و تنوع تغییر انواع فلسفه ای خام باید ابداع کرد. ولی در تاریخ طبیعی، حتی روش «چارلز داروین» نیز دور از این مذهب می‌باشد.

اصل «ثبات گونه حیوانات» را نشان دادیم اکنون آیا بهتر نیست به جای طرح بنیاد انواع این اصل را طرح کنیم که چرا در خصوص انسان، گونه وجود دارد؟ اما این طرح وقتی کامل خواهد شد که اضافه کنیم چرا در خصوص انسان نوع گونه آنقدر تفاوت پیدا می‌کند؟ طبیعی دانان افراطی یا پیروان «چارلز داروین» این تفاوت را یک قدم می‌شمارند؛ اما باید گفت این تفاوت بیش از یک قدم است با هر نوع روش «قیاسی»، «بیولوژیکی» و «فیزیکی» باز «میمونهای آدم نما» و «راست قامتان» نخستین «پریماتها»، «اورنگ اوتان»، «گوریل»، «شمپانزه» در اطراف انسانی با اندام متناسب، نمایی از حیوانات را به نمایش می‌گذارند (البته با در نظر گرفتن غریزه و تعلیم) اول باید در نظر آورد نه انسان و گونه‌ها و بلکه گونه حیات از یک طرح کلی طبیعت نصیب برده اند که گاه به وحدت موجودی (با وحدت وجود اشتباه نشود) نیز تعبیر شده است تشریح قیاسی، «جنین شناسی»، «دیرین شناسی»، نشان می‌دهد میان اعضاء «مهره داران»، «جنین مهره داران» و «ادوار مهره داران» وحدت شکلی چنان است که ایجاد حیرت می‌کند؛ اما این وحدت اول مکانیکی است که در گرفتن، خم شدن، چرخیدن ناچار از تبعیت از یک قانون کلی می‌باشد دوم اینکه این وحدت بی شکلی است نطفه انواع در مرحله نخستین در مرحله بی شکلی است.

مراحل نخستین جنین چند مهره دار (و نه همه) هر قدر به زمان «انعقاد نطفه» آنان نزدیک می‌شویم وحدت بی شکلی و وحدت هم شکلی بروز می‌کند تا زمانی که به نطفه برسد که عین بی شکلی است. پس قیاس کامل گونه‌ها با انسان روشی افراطی است این خروج انسان از نظام عمومی حیات به حدی است، که یک قانون تجریدی شامل حال او می‌شود. اگر اصل تنوع شکل شناسی در حیات را در نظر بگیریم از قاعده و قانون خارج شده است «کثرت در کثرت» و «تنوع در تنوع» می‌باشد این اصل شامل «علم بیولوژی» نیز می‌شود حیوانات سفید خون، بکرزایی یا زند و زایش غیر جنسی و... اما در انسان (و نه در گونه انسان) وحدت جنسی باقی می‌ماند؛ اما بر انسان ادیان به خصوص اسلام مراتب وجود هشتگانه قائل شده است که حد عرفان اسلامی است که در روانشناسی «زیگموند فروید» نیز با تصعید جنسی مشخص شده است که به اشتباه از طرف امثال دکتر «آلفرد کینزی» آمار گر معروف آمریکایی که چندان هم نمیتوان به آمارهای او تکیه کرد (ولی تکیه می‌کنند) حبس جنسی تعبیر شده است در حالی که نظر «زیگموند فروید» حبس مرضی نبوده است بلکه تصعید اختیاری بوده است.) در اینجا و تا اینجا مقصود این است که اشتراک بیولوژی و فیزیکی انسان با حیات کلی، اصول وحدت را توجیه می‌کند اما در قیاس گونه برای تعریف و تفسیر بنیاد انواع و تغییر انواع درست نخواهد بود یا درست در نمی‌آید. بله «شمپانزه» حیوانی است

1- Alfred Keynes

«خندان»، «حساس»، «مغرور» و با یک نگاه پاک! میمون های ماده آدم نما دوره قاعدگی شبیه به انسان ماده را دارند و خون «شمپانزه» را بدن انسان قبول می کند به قول «دکتر تیلنی»^۲ مغز یک «شمپانزه» مینیاتور مغز یک انسان است... اما این نقاط روحی و بیولوژیکی که حلقه تشابه را پر می نماید؛ نمی تواند همزادی و تغییر را نوید دهند به علاوه بیشتر از این اندازه نقاط منفی نیز وجود دارد در سیر تکامل رشد مغز یک «شمپانزه» سریعتر از رشد مغز یک نوزاد کودک است، اما در یک حد معین متوقف می شود اما رشد مغز کودک اگر چه بطئی ولی نامحدود ادامه دارد؛ یک «شمپانزه» در مکانیسم تکلم نقصی ندارد اما لال است (موضوع نه فقط جالب است بلکه مخرب نیز هست زیرا که جمع ضدین کلی در دنیای ما درباره همه چیز می باشد.) در این خصوص نیز تکرار شده است آنان که نظریه تغییر فاحش انواع را می پذیرند در پیدایش نژادها نظریه تک مرکزی (نظریه ای که می گوید و درست می گوید نژادهای کنونی یک ریشه داشته اند که بسیار احتمال دارد نژاد سیاه باشد) را نمی پذیرند! در حالی که تفاوت علائم بسیار محدود است و در همان حال «دکترین رایش»^۳ را نیز انتقاد می کنند در نظر داشته باشیم از نظر جمجمه شناسی جمجمه «براشوسفال»^۳ (آن نوع جمجمه ای که اگر شخص صاحب آن نوع جمجمه مستقیم بایستد و از نیم رخ تراز سر او وقتی با تراز سنج سنجیده شود دارای شیب و شیب آن به طرف پیشانی است و بالعکس

^۲- Dr. Tilney

^۳- Brachiocephale

آن در نژادها دیده نشده است) تنها اختصاص به «نژاد سیاه» ندارد و در «نژاد سفید» نیز به وجود می‌آید پس برخلاف نظر رایش ستیزان که اصلاح نژادی در «آلمان رایش» به نفع شعبده بازان بین المللی نبود نظریه پردازان رایش و در راس آن «آلفرد ارنست روزنبرگ» نژاد شناس بزرگ (اعدام دادگاه نمایشی «نورنبرگ»^۵ ماه می (۱۹۴۵)) این جمجمه را عمومی می‌شمارند «شومان وینگر»^۶ صاحب این نوع جمجمه را از نظر درون، «روان انسان» نامتعادل خوانده است اما می‌گوید اگر رشد سه گانه لیپیدو «جنس»، «جسم» و «روان» در او انجام گیرد علاوه بر کمال روانی تراز جمجمه (در بلوغ) به حالت افقی برگشته یا تا حدی برگشته و به جمجمه «مزوسفال»^۷ که سطح بالای آن افقی است و «دکترین رایش» این جمجمه را کامل می‌شمرد نزدیک خواهد شد. این اشاره شاید ضروری باشد برای اینکه از هر طرف به «آلمان رایش» ضربه بزنند امثال «گ. برتولوج»^۸ جمجمه پیشوای فقید آلمان را «براشوسفال» خوانده (جامعه شناسی از مجموعه چه می‌دانم ترجمه الف. وکیلی ناشر موسسه مطبوعاتی صفی علیشاه ص ۱۵۳) اما حتی از دوران باستان نیز رخدیس داریم و امروز با هنر عکاسی تکلیف روشن است. سر پیشوای بزرگ آلمان «مزوسفال» بوده است با این همه چگونه و چرا دروغ می‌گوییم؟ برای آن که نظریه خویش

4- Alfred Ernest Rosenberg

5- Nurenberg

6- Schumann Winger

7- Mesocephale

8- G. Bertoluj

را در خارج از روش جهل نژادپرستی پنهان کنند و دوباره نظریه چند مرکزی را به میان بکشند نظریه ای که معتقد است هر نژاد مبداء جداگانه دارد که با نظریه پیدایش سازگار نمی آید.

اگر چند نسل «آدم نماها» را تعلیم بدهیم و «تولید مثل» آنها را پیگیری عملی نماییم تکامل خاصی مشاهده نخواهیم کرد پس «گوریل»⁹ «اورانگ اوتان» خارج از طرح انسان قرار می گیرد درست است که در شکل حیوانی در مقایسه فرم شناسی استیک (شکل شناسی مربوط به حکمت بدایع که شامل حالت، شامخ، تناسب و.. میشود) و تشریح نیز «اورانگ اوتان» یک شکل جسمانی و طبیعی مستقل را نشان می دهد با این حال باز هم سوال قدیمی که از اوایل قرن هفده (که یک گوشه از محدود گرایی رنسانس را به ماده گرایی می برد تا آنجا که عصر روشنگرایی نیز نتوانست با آن مقابله کند) مطرح شده بود؛ می توان دوباره مطرح کرد در گونه انسان چرا حیواناتی شبیه انسان وجود دارند یا به عبارت دیگر چرا انسان نماهایی شبیه انسان وجود دارند؟ آیا میتوان گفت برای ساخت انسان برعکس حیوانات قاعده «طرح»، «امتحان»، «نمونه» و «آزمایش» لازم آمده است؟ و این انسان نماها آخرین مرز حیوانی اند که از مرحله حیوانی فراتر نرفته اند آیا اصل تعدد طرح را می توان این گونه خلاصه کرد «که انسان نماها یک نوع طرح های اولیه بر ساخت و ولادت

⁹-Gorilla

آدم اول بوده است» (اگر از کل طبیعت شروع کنیم در قانون پیمایی، طراح طبیعت نسبت را درست طرح می‌کند به طور مثال اسب ارگانسیم بسته دارد چنین اندامی نمیتواند قالب شعور باطنی باشد و اگر هم دارای شعور بود شعور با این اندام بی مصرف می‌ماند، پس در مورد او و اصل ضرورت غریزه با نجابت در می‌آمیزند. این قانون به محض آنکه به ساخت راست قامتان نخستین یا پری مات ها می‌رسد چون اندام آن ها دارای تقارن و انعطاف هر چند محدود است قواعد دگرگون می‌شوند و شعور ظهورش را اعلام می‌دارد) مثل تاریخ «پیکره تراشی» که از مرحله ابتدایی (حتی در یونان) به دوره طلایی یونان و رنسانس می‌رسیم (داود اثر میکال آنژ)

این مثال را ما به عنوان مثال کلامی آوردیم اگر این طور اندیشه کنیم که طرح انسان مطلق یا آدم اول (این تعریف یک فلسفه نیست انسان جمادی، جمادیت، نباتیت، حیوانیت و انسانیت است ولی همه اش به صورت انسان است و در حیوان جمادی، جمادیت نباتیت و حیوانیت است و همه اش به صورت حیوان است و در نبات جمادی، جمادیت و نباتیت است و همه اش به صورت نباتات است و جمادش هم به صورت جمادات است فرق در این است که انسان مجموعه حصص می‌باشد و اینجاست که نظریه «لاییک» جدایی قدسیت از جسمیت اول بار از طرف «حضرت زرتشت» و «حضرت عیسی» به طور کامل و جامع با اسلام به تعریف در می‌آید چنانکه می‌آورند انکار ماوراء محال است و اگر هم انکار شود ثمر ندارد و

1 - T. Laic

آهنگ روح، پیش از عقل مطلق انسان را به خدا نزدیک می‌سازد. جنبش ناسوت از لاهوت است اما لاهوت چون عینیت نیست و غیبت است و یا چون از عوامل دیگر مثل نوع مزاج و معرفت الحان نیز متأثر می‌شود. واحد اثر از نمود موثر جدا می‌ماند بنابراین تصور می‌کنید حرکت جسمانی و دنیوی است مثل یک مزاج سودایی که زود اثر می‌پذیرد و اشک او کافی و وافی بر ارتباط او با ذات عالی و اعظم است. کسی که قشر دین را بگیرد او نیز پیوسته دنیوی است کسی که از افق ملکوت جدا شده، او نیز پیوسته ی دنیوی است چرا مرحمت را میخواهید جدا کنید ؟) بسیار مشکل تر از طرح حیوان بوده می‌توانیم هم ارزش انسان را میان موجودات پیدا کنیم و هم میتوانیم وجود گونه را به تعریف آوریم. «چارلز داروین» زمانی که کتاب خود را منتشر کرد هم در یک عصر مادی گرایی قرار داشت این جنبه «مادی» آن بود و هم از فسیل انسان ها هیچ اطلاعی نداشت و این جنبه «دیرین شناسی» آن بود «حلقه گمشده» که عنوان کرده بود در نظر همکارانش «آلفرد راسل والاس»^۱ حلقه نبود بلکه یک بیضی بسیار کشیده جلوه می‌کرد؛ زیرا او بر این اعتقاد بود که میان «میمون های بی دم» و انسان اختلاف بسیار زیادی است و نمیتوان با مرحله انتخاب طبیعی این خلاء را پر کرد اشتباه دیرین شناسان که اولین فسیل انسان را در سال (۱۸۵۶) پیدا کردند در این بود که خواستند، با این فسیل «حلقه گمشده» را پر کنند شرح و رد آن تا آنجا ادامه یافت

¹ - Alfred Russell Wallace

که دکتر «ردلف ویرکوو»^۱ بیان داشت «انسان نئاندرتال»^۲ یک انسان غیر طبیعی می‌باشد که در اثر یک بیماری چنین بدقواره شده است این نظر گرچه یک نظر پزشکی بود اما اگر «نئاندرتال» را حد فاصل تغییر انواع بدانیم باید یک نوع تبدیل انواع اختراع کنیم و این امکان ندارد؛ زیرا انسان مکان ممتازی در میان دسته «هموساپین»^۳ دارد پس باید دوباره اصل تعدد طرح را ادامه بدهیم آیا از این اصل می‌توان به جوابی علمی رسید؟! آیا انواع «پریمات‌ها» و میمون‌های بی دم زائیده انسان نیستند که نتوانسته اند از طرح ابتدایی خارج شوند؟ در این مرحله برای هر کس که اندک تعمق کند این سوال پیش خواهد آمد که آیا چه شده که یک پریمات و بی دم در سیر تاریخ طبیعی به آدم اول تبدیل شده و بقیه همه هم جنسانشان میمون مانده است؟ (اگر تا این حد تغییرات اندامی امکان پذیر بود و انتخاب طبیعی چنان بود که بر فاصله و گونه غلبه می‌کرد داستان دم نمی‌بایست تبدیل به یک کمدی درام زیست‌شناسی می‌شد؛ زیرا با این تبدیل بنیادی دم نیز می‌توانست تحلیل رود) در پذیرش این پریمات‌ها به عنوان مبداء انسان و آدم اول باید به یک دگردیسی معتقد شویم و این دگردیسی هم روی یک قانون فوق طبیعی به انجام رسیده باشد و این مغایر تحول و تغییر طبیعی است و از جریان طبیعی و اصول دیرین شناسی خارج می‌افتد این یک قانون متجاوز از حدود طبیعت باید باشد و این غیر طبیعی

^۱-Rudolf Virchow

^۲- Home Neanderthalensis

^۳- Homo Sapiens

است. از این تعاریف و دلایل قصد ما بازگشت به ثبات انواع نیست اما تغییر انواع را نیز دیگر به این صورت نمی‌توان قبول کرد؛ (این حدود علمی تحقیقات انسان شناسی مقایسه‌ای، اندام شناسی مقایسه‌ای، روانشناسی، بیولوژی و علم الامراض مقایسه‌ای را محدود نمی‌سازد؛ زیرا این تعیین حد، قبول یک نوع واحدگیری در طبیعت نیست) بلکه باید به یک نوع تغییر استیتیکی طبیعی، منطقی آشکار نه مجهول، ممکن نه غیرممکن بازگردیم و به یک نوع تغییر متعادل انواع یا «همی- ترانسفورمیسم استیتیکی»^۱ اعتبار دهیم.

تغییر محدود انواع تا حد تکامل از تقارن ابتدایی به مرحله عالی یا از فرم عادی به خطوط عالی که بعد از این مرحله باید برای تناسب حقیقی از علم اوژنیک (زیبایی نژاد و علم شناخت ژن، رشد و زیبایی) علم تناسب اندام (نوع تغذیه، اصلاح نژاد، هنر باله و... کمک گرفت).

«آتاویسم»^۲ (رجعت براساس خصوصیات جسمی و روانی به سوی اجداد بسیار دور) « بیولوژیک»^۳ و «پسیکولوژیک»^۴ را که بر له تغییر انواع به کار برده اند، می‌توان بر علیه آن به کار گرفت و این قانون کلی و اساسی را مطرح ساخت و به سوال گذشته که آیا اگر برای تکامل حد و مرزی نبوده برای رجعت نیز نباید حد و مرزی باشد. یا حداقل بازگشت

1- Hemi-Transformisme
2- Atavisme
3- Biologic
4- Psychological

و رجعت از مرحله هنجاری بگذرد و چون حد و مرز رجعت بسیار اندک است آیا برای تکامل انسان نیز باید تغییرات محدود را قبول کرد تاریخ طبیعی راه تاریخ سیاسی را تکمیل می‌کند آنجا که از «اسکولاستیک»^۱ (مکتب خلطه) خارج می‌شود سپس به «سکولاریسم»^۲ (این اصطلاح نیز بازی روشنفکرانه جامعه امروز شده است صاحب انتشارات طرح نو و نو، از چه نوع؟ زیرا از شعبه «فراماسونری»^۳ شهر لندن دستور دارد یک کتاب را چون یک حاشیه از حقایق دین آمده یا به «چارلز داروین» اهانت شده رد می‌کند کاش می‌دانستیم «سکولاریسم» چیست؟ انسان از این نوع روشنفکری دچار «استفراغ ادبی» می‌شود پیشدار این مکتب «رابرت اوون»^۴ بود او می‌گفت: «چنان از جامعه جدا شده ایم که به طور مثال یک فرد در دنیای ما فقط برای آنکه نمیرد کار می‌کند»، «چنین شخصی تبعیض را از خدا شروع خواهد کرد چون روحانیت از مرز روح فراتر رفته است» (پیروان «آتیسیم»^۵ انکار خدا به این میان خورده بودند) و این یک قاعده روشن است کسی که معاش ندارد چطور میخواهید به معاد بیندیشد؟ در یک سطر خلاصه کنیم از هاج و واج مردم چه سود؟ ما میزگرد تشکیل می‌دهیم چقدر وقت و پول می‌سوزانیم (هزینه ای که می‌توان کمر بند فقر را شکست) اما نمی‌گوییم و نمی‌دانیم فلسفه کلام در اسلام نهی شده است زیرا بافتن کلمات است روحانیت

1- Scholastic

2- Secularism

3- Freemasonry

4- R. Owen

5- Atheisms

در مسیحیت اصل سیمیایی را در حق جانشین درک نکرد و با جزم دینی «سکولاریسم» را به وجود آورد ما در همان حال که «سکولاریسم» را در «مسیحت» و «اسلام» به نقد می‌آوریم غافل هستیم چند سده هست مردم را به «سکولاریسم» سوق داده ایم این بار حق با یک «سکولاریست» نیست و اگر این دین پردازان بدانند که سخت گیری در دین که بر خلاف خود دین است باعث گرایش به «سکولاریسم» می‌شود) وارد می‌گردد که نتیجه در هر سه حال یکی است انسان تحمیق می‌شود اما تمام محاسبات جمجمه شناسی با «تعادل سنج»، «قوس سنج»، «فلورین سنجی» از زمان «اوژن دوبوا»^۱ و جمجمه هایی که در جاوه پیدا کرد جمجمه هایی که در آفریقا پیدا شدند خود به طور مستقل می‌توانستند و می‌توانند مبداء انسان کنونی حساب شوند اما نتوانستند حد فاصل میمون های بی دم و انسان را پر نمایند؛ زیرا به آدم اول نزدیک تر می‌باشند تا «حلقه گمشده».

تاریخ اولین آثار تمدن یا فرهنگ ما قبل «شلی»^۲ را که به (۱۲۵) هزار سال پیش از میلاد می‌رسد تا عمر فسیلها که حدود یک میلیون سال تخمین زده اند به تقریب فاصله مناسبی را نشان میدهد تمدن با «حلقه گمشده» شروع می‌شود نه قبل از آن، قبل از آن باید به وجود یک نوع شبه انسان معتقد شویم که مدتهای زیادی در تکامل فکری و جسمی معطل

1- Eugene Dubois

2- Pre. Chellienne

بوده؛ انسان «نئاندرتال»^۱ از نظر جمجمه شناسی فاصله زیادی با جمجمه میمون های بی دم دارد مگر اینکه معتقد شویم یک عمل پلاستیک خارق العاده به خصوص روی فاصله ی فکی آنان انجام گرفته است! اما در این تحولات ادواری صحبت از تکامل است برای توجیح «حلقه ی گمشده» «چارلز داروین» باید یک قانون دوباره سازی در طبیعت پیدا کنیم این قاعده حتی در تاریخ طبیعی حیوانات عتیق نیز مشاهده نشده است در دگردیسی ادواری نوع مشابه خود را جا گذاشتند. به قول «سنت هیلر»^۲ طبیعی دان فرانسوی اشکال متجاوز از حدود طبیعت خلاقیت خدا را به نمایش می گذارند ولی با طبیعت و با تکامل و نه عقیده خلقت (زیرا تجربه و مشاهده را نیز در نظر آورد) سازگاری ندارند... در حق انسان نظریه تکامل، با اصول «میکرومتریک» باید سنجیده شود این تغییر انواع سوالات دیگری نیز به میان می کشد چرا بعد از این تغییر اندامی و شعوری دیگر تغییری صورت پذیرفته است؟ آیا انسان کنونی آخرین مرحله شکلی و کامل (از نظر حداقل شکل شناسی ، کمال شناسی و مرض شناسی) می باشد؟ و مافوق آن که چندان هم نظریه غیر طبیعی نمی باشد امکان نداشته ؟ چه شده که تکامل پس از این تبدیل ثابت مانده است ؟ موضوع تغییرات عظیم با علم امروز و هندسه ژنتیک نیز قابل توجیه و توضیح نخواهد بود همانطور که تغییرات و

1- Neanderthal

2-Saint - Hilaire

انحرافات روان با غدد سرنوشت که واضح آن «گریکی کوپ»^۱ می‌باشد قابل تعریف و تحلیل نیست؛ زیرا غدد سرنوشت وجود ندارد و یک اصطلاح کلامی است. در قرن ما کاوش در «حلقه گمشده» ادامه یافت است گروه دیرین شناسی در آمریکا به سرپرستی «ریچارد کلی»^۲ اجمعه ای یافته اند که تخمین میزنند این جمجمه دومیلیون سال عمر دارد و سر انسان «هموسابلیس»^۳ می‌باشد که انسان ناطق بوده است؛ زیرا آزمایش آرواره ها چنین مکانیسم آوا را نشان داده اند «داروینیستها» این را «حلقه گمشده» می‌دانند پس باید به ما قبل «هموسابلیس» برگردیم و تغییر اعظیم در بنیاد انواع را دوباره مطرح سازیم یا حتی به عوض تغییر انواع نظریه ای به نام انقلاب انواع ابداع کنیم و چنین تجریدی در علم طبیعی امکان ندارد «نئوداروینیستها» (این اشاره شاید ضروری باشد که پیش وند لاتین ... neo در بسیاری از مکاتب معنی ندارد مثل «نئومارکسیسم» و «نئوفرویدیسم» و از اصل و قاعده ترکیب زبان باختری به وجود آمده است اما درباره با نظریه داروین صادق می‌باشد) بر این عقیده اند چون «چارلز داروین» «حلقه گمشده» را آن زمان آورده که دیرین شناسی مرحله فرضیه را آغاز می‌کرد و این جمجمه چون تغییرات طبیعی، عادی، نرمال و اصلاح انقلابی نه انقلاب اصلاحی را نشان می‌دهد می‌تواند اصل تکامل «چارلز داروین» را تعدیل و قابل قبول سازد در یک کلام «نئوداروینیست ها» چاره ندارند جزء آنکه همان «همی»-

1- Geikie Kopp

2- Richard Kelly

3- Homosapiems

ترانسفورمیسم» را قبول کنند. فرهنگ باختری مثل تیوپ خمیردندان می‌باشد که با مختصر فشار بر شکم آن محتویات خویش را بیرون می‌ریزد (صادق هدایت) این صفت یا ... قبل از نقادی اگر از طرف یک عالم متعهد انجام نگیرد و دارای ملاحظات نباشد پیش از شرح و رد و قبول اثر خویش را باقی می‌گذارد و اگر یک نظریه صوری باشد به بار فرهنگی و حجمی جامعه اضافه می‌کند و این مجال فرهنگی را و زمان فرهنگی را از مردم می‌گیرد زمان فرهنگی عینی بیست و چهار ساعت است.

یک نمونه که می‌تواند بر افراط گرایی «چارلز داروین» نیز یک مثال مناسب باشد نظریه «ژ. ساله و ل - لافن» می‌باشد تکامل قهقرایی که می‌گوید انسان کامل بوده بعد به سوی انواع پست نزول کرده است اما حتی روانشناسی جنایت («دکتر گرومیه») می‌گوید اما گوریل با وجود نیش و پنجه و نیرو حیوان سبع نیست او انسان را نمی‌کشد انسان او را می‌کشد بدون آنکه شکار فایده داشت باشد. و چون اصل غریزه در انسان به وجدان اخلاقی مبدل شده است این ترکیب روان و تن احتیاج به مراقبت و مواظبت دارد. فقدان امنیت روانی و اجتماعی را باید در نظر آورد سپس درباره اعمال انسان و انسان نما، انسان و گوریل، انسان و اورانگ اوتان، انسان و شمپانزه قضاوت کرد هیچ انسان نمایی برای دفاع با همه تست هوش که نتیجه مثبت داشت است از یک آلت استفاده نمی‌کند از این دو نظر که آیا آدم اول به سبب اندام انسانی

1- DR.Gromier

سلاح تراشیده است یا به سبب اشتراک نفس با انسان نماها دشوار نیست یکی را رد و یکی را انتخاب کنیم انسان سالم نمونه من می‌باشد و من برتر در یک انسان سالم به بقاء اصلح می‌انجامد) و «جامعه گریزی» (بر اساس تجربه «آنتوان فورنس»^۱ اورانگ اوتان ماده کمتر خشمگین می‌شود و زودتر تربیت می‌پذیرد ولی این صفت خاصیت ماده گی است و توجه داشت باشیم حیوان به غریزه است «توماس هنری هاکسلی»^۲ از طبیعی دانان مشهور انگلیسی و طرفدار سرسخت تکامل انواع پیش از حد به تشابه جسمانی انسان و حیوان توجه داشت ولی این سوال را که چرا میمون های انسان نما در حیات کلی «مونوتیپ»^۳ تیپ مشابه دارند ولی فقط در بروز و ظهور «هموساپین»^۴ اولین انسان و آغاز تیپ و نژاد «پلی تیپ»^۵ صور متفاوت ظاهر میشود او نیز مثل «هربرت اسپنسر»^۶ بانی تکامل فلسفی می‌گوید انسان چون حیوان است در جامعه قرار نمی‌گیرد پس تکامل نیافته است یک غلط آشکار، باید میگفت قوانین چون بدون روانشناسی روح انسان صادر شده اند انسان قانون گریز پیدا شده، همچنین این انسان بیمار است که در چارچوب جامعه جای نمی‌گیرد. پس با این پاسخ سوال سوم ایشان نیز جواب داده می‌شود مکانیسم پنجه و مقایسه آن با مهره داران عالی سبب اشتراک خشونت نیست. پنجه انسان را عصبیت مرضی او به چنگال و گلوله تبدیل می‌کند، پس این قیاس شکل

1- A. Furness

2- Th. H. Huxley

3- Monotype

4- Homo Sapin

5- Polytype

6- H. Spencer

«آناتومی و تریومورفیک»^۱ کلی حیات می‌باشد. انسان هایی که با اسلحه اتومات می‌کشند عاجز از جنگ با سلاح سرد هستند، بی سوادى یک ازدلایل شقاوت در انسان است انسان های وهم گرا بیشتر به انقلاب گرایش دارند یک «پیسکوپات»^۲ کسی که به اختلال رفتار با نوع و غیره دچار است، نتیجه مستقیم خشونت پدر می‌باشد ولی در منش سودایی هنوز وجدان اخلاقی را به سبب عصبیت مرضی حفظ می‌کند. جنایت نتیجه مستقیم خشونت پدر می‌باشد ولی در منش سودایی هنوز وجدان اخلاقی را به سبب عصبیت مرضی حفظ می‌کند. جنایت نتیجه مستقیم «خشونت پدر»، «من مخدوش»، وجدان لاشعور و منش صفرایی یا خونی است (و وجدان اخلاقی را نیز با این نظر نمی‌توان توجیح کرد چه رسد به توجیح یک نظریه دیرین شناسی.

نظریه منشاء انواع از راه انتخاب طبیعی «چارلز داروین» را از دعوی خارج و تعدیل کردیم اما چنانکه آوردیم تحقیقات «چارلز داروین» در خارج از این دعوی، دارای اعتبار است و یک مقدمه می‌باشد که نشان می‌دهد سیاست بازان باختری علم برای سعادت را چگونه فدا می‌کنند. بر مقدمه و مثال در کتاب تنوع حیوانات و نباتات تحت عمل تانیس این جمله «چارلز داروین» را دوباره تکرار می‌کنیم، چگونه است که حیوانات پس از فصل جفت

¹-Anatomie-Theriomorphe

²- Psychopathe

گیری در آرامش جنسی به سر می‌برند و بی گمان انسان اولیه نیز چنین بوده است و دنباله را از «زیگموند فروید» می‌آوریم.

امروز در ظاهر دو موضوع باعث شده «فرویدیسم» بیرون رود چنانکه گویی این دو موضوع را در یکجا به هم یاد داده اند. یک ناطقه پرداز (که اسم نمی‌برم) و یک «تریبون» می‌باشد و در پشت تریبون در تلویزیون انبوه و ردیف جوانان را ارشاد می‌نماید یک به یک «چارلز داروین» و «زیگموند فروید» و ... را از فرهنگ اخراج می‌کند بدون آنکه بر هریک جانشین پیدا کند و در بیرون از آن جا هلال سعادت نیز طلوع نکرده است، نمی‌بیند این جا قهرمان، قهرمان نیمه راه قهرمانی است که اول او احتیاج به قهرمان دارد و در دین ها اغفال و دروغ گناه بزرگ آمده است! آن کس که حقیقت را نمی‌شناسد مقصر است ولی آن کس که حقیقت را می‌شناسد و پنهان می‌کند یک خیانتکار مسلم می‌باشد اما بدانیم هر قدر چنین پیش برویم به سوی یک جامعه ساکت و ساکن می‌رویم «گفت هست ولی گفتگو نیست» این غصب است مگر پیامبر گونه سخن گفته شود متراژ بازگشت را نیز تعیین نکرده ایم، با به کجا و چه مقدار برگردیم؟... از حقوق اشیاء باید شروع کنیم جزء این نقطه که خیلی دیر هم خواهد بود یک ارث اجتماعی و تاریخی و لائیک به جا خواهد ماند که دشوار توان از نوع ساخت. این دو موضوع جزء بهانه بر دفع و رفع روانشناسی کمال نمی‌باشد، مراکزی چون بگو می‌توانم؟! و امثال آن.

یک اشاره ضرورت کامل دارد گفتگو درمانی، در یک مریض روانی که دو ضمیر در او گشوده شده است گفتار درمانی از خطرناکترین روش درمانی خواهد بود بهتر آن است از اصطلاح مداوا نیز درباره این روش پرهیز کنیم. گفتگو آن زخمه‌ها را که در «ضمیر ناخودآگاه» دفن شده بودند تکان می‌دهد و بیدار می‌کند اما توان آن را ندارد که از ضمیر پنهان بیرون راند فقط تا سطح ضمیر می‌آیند این بار بیمار با زخمه مضاعف که حضور کامل پیدا کرده در حد حقیقت و اغراق مطلق باور خواهد کرد در حق روان تنی او ظلم، تحقیر، غرض، جفا، احتیاط و... به افراط و یک طرفه به انجام رسیده است او اگر موفق شود فقط خواهد توانست این صدمات روانی و عصبی را که شناور شده اند دوباره به ناخودآگاه پس زند یعنی همانجا که قبل از این گفتار درمانی لانه ساخته بوند. در این تبدیل متوجه باشیم «ضمیر پنهان» نقش اول را دارد و این یک نمونه بر شناخت پیچیدگی این ضمیر دوم می‌باشد این موضوع روش را تشخیص نداده اند؟ ما روان شناسی فردی و اجتماعی را آغاز نکرده به علم زندگی پرداخته ایم نگاه کنید به خرمن کتب «مردان مریخی» و «زنان ونوسی» و... که مثلا برای علم زندگی نوشته شده اند و از ندانم نوجوانان چه استفاده‌ها که نمی‌برند پول از این حرام تر وجود ندارد تثبیت بیماری اخلاقی زود شروع می‌شود و باید زود با روش داروهیپنوتیک درمان شود اما دو موضوع و دو غلط بزرگ:

مکتب - «زیگموند فروید» به طفولیت جنسیت قایل شد.

مکتب «زیگموند فروید» دین - توهم آورده است.

در دکترین «زیگموند فروید» طفل که یک موجود بی آرایش حساب نمی‌شود پس از فصولی است که از اول سر و صدا بسیار ایجاد کرد پستان و پستانک یک لذت کودکانه است اما «زیگموند فروید» از بعض کودکان سخن می‌گوید که از اولین سالهای طفولیت در وحشت و هراس از حضور پدر که به صورت سنبل خشونت و دیکتاتوری ظاهر می‌شود موضوع حراست طفل است می‌گوید فاجعه «ادیپ» نفرت از پدر - در صورت خشونت پدر و پناه به مادر که در آینده بر این کودک زناشویی را با هراس همراه می‌سازد. عشق و گریز مرد همسر با زن همسر که چنین طفلی اگر شاهد این صحنه باشد چون از جنس هیچ اطلاع ندارد آن را آزار مادر توسط پدرش خواهد پنداشت ولی حالت خاص نیز بر این آزار قائل خواهد شد و اقتدار پدران را که تا آن زمان محدود به خویش می‌دانست - اگر پدرش در برابر مادرش در زندگی روزانه پرخاشگر نبود و مادر موجودی تحقیر شده و بی خاصیت نبود این بار در قلمرو مادر نیز مشاهده خواهد شد. پس اعمال عمومی طفولیت در این نوع کودکان تغییر خواهد یافت و به یک جنس زودرس خواهد انجامید ولی چون از بلوغ که زمان بندی شده است بسیار فاصله دارد گرایش به بازی های جنسی به خصوص با آن اطفال که از جنس مخالف اند پیدا خواهند کرد ولی این گرایش بدون یک حس جنسی

¹-Oedipe

مشخص در اسارت گرایش طی می‌شود «ویلهم اشتکل»^۲ از پیروان «زیگموند فروید» در آلمان رایش بهترین نظر را با دلسوزی به حال این کودک که می‌توانست مثل بقیه در معصومیت طفولیت رشد کند می‌آورد اضطرابات اساسی بسیار زودتر از سن بلوغ در این کودک بروز می‌نماید ولی هنوز از بروز جنسی و تمایلات جنسی خبری نیست ولی آثار عملی آن پیداست اگر دختر باشند به سبب ساختار جنسی حرمت خویش را شاید حفظ کنند اما در پسر بدون آن که انزال به وجود آید زیرا از زمان طبیعی پیش افتاده اند به یکی از اشکال کودکان آمیزش گرایش پیدا می‌کنند برخی از روسپیان که از زمان نوباوه‌گی به این راه رفته اند شامل این یک دلیل می‌شوند.

در مکتب «زیگموند فروید» دین - توهم را یک چپ سکولار و لاییک با کراحت (زیرا فروید از یک جامعه لیبرال است) و یک راست سکولار با حرارت دنبال و طرفداری می‌کنند اما «زیگموند فروید» در جزم یهودیت چنین به دین می‌تازد و از این که این دین در کنار دین زرتشت یک مقدار رگه عرفان می‌گیرد شادمان است امثال «زیگموند فروید» را که هرگز با نص دین آشنا نشدند زیرا نص هیچ یک از ادیان مهم، پیاده نشد نباید زیاد مورد نكوهش قرار دهیم. در اواخر عمر «زیگموند فروید» در برابر «روان شناسی»^۳ مکتب

^۲- W.Stekel

^۳- Psychologie

خویش به یک نوع «ماوراء روان شناسی»^۴ که در مکاتب مادی انکار شده است اعتقاد پیدا کرد.

آیا این اعتقاد به یک موجودیت در ماوراء و ما بعد روح نبود ؟

این قاعده از آن تاریخ به هم خورد و در بعضی اعصار اقتدار زن مادر غروب کرد... و بالاخره اینکه افتتاح تاریخ عیاشی در عصر جدید با استثمار زن و دمکراسی لیبرال و بورژوازی لیبرال یک مثلث تحمیق و پول بوده است.

در کتاب نسل مرد و اصلح جنس به ذریت انسان نزدیک می‌شود چنان که یک کتاب خوان اگر اولین بار از این کتاب شروع کند باور می‌کند نویسنده آن یک «تئوریسین اولترا- ترانسفورمیست»^۵ اعتقاد به تغیر انواع در انسان از مرحله پست کامل به مرحله عالی کامل) بوده است که اصلح نژاد و جنس را از طریق اصلح طبیعی به انتخاب اصلح ترجیح داده است کتاب توصیف تاثیرات نزد انسان و حیوانات کتاب دیگری از «چارلز داروین» نیز در تایید و تکمیل نظریه منشاء پست انسان کنونی نمی‌باشد.

نظریه «چارلز داروین» را تحریف کرده اند در آن تاریخ که کتاب «نبردمن» نوشته «آدولف هیتلر»^۶ که به قربانیان نجات آلمان تقدیم کرده است انتشار یافت (۱۹۲۵)

^۴- Metapsychologie

^۵- Ultra – Transformisme

^۶-Adolf Hitler

شعبده بازان فرهنگی اول از قول «چارلز داروین» قانون تنازع بقا و قانون اصلح و انساب ساختند، به زبان آلمانی ساختند^۷ در این روش تحریف دو هدف محرف داشتند:

جنگ را توجیح کنند.

اصلاح نژادی را خدشه دار سازند.

این یک گناه بزرگ فرهنگی بود در حق «چارلز داروین» و مردم آیا در کتاب منشاء انواع «چارلز داروین» این تعریف و نظر وجود داشت؟ خیر. یک تعریف کلی نیز بر آن اضافه کردند انسان یکتا موجود در میان پستانداران است که هم نوع خود را می کشد گفتند این نیز از «داروینیسم» تاثیر پذیرفته است آیا این درست بود؟ خیر

پس به این دو نظر می پردازیم : هر دو را جداگانه بررسی میکنیم در اولین نسخه انگلیسی «چارلز داروین» از تنازع سخن نرفته است بلکه این جمله وجود دارد « استراگل اگزستانس»^۸ «استراگل» در اینجا به معنی تقلا و تلاش است و «اگزستانس» زیست عمر، معیشت و معاش نیز معنی می دهد اما همین کتاب و این جمله در ترجمه عربی تنازع شده، در ترجمه فارسی نبرد آمده در ترجمه آلمانی «کامپف»^۹ که به معنی نبرد است به کار

⁷- Der Kampfums Zu Dasein

⁸- Straggeie for Existence

⁹-Kampf

رفته، در ترجمه روسی «باربار» یعنی کشتی و نبرد و در ترجمه به زبان فرانسه «لوت»^{۱۱} آمده که به همان معنی کشتی و نبرد و منازعه می‌باشد و از این هم فراتر رفته این واژه را به مصارعه و جهاد نیز تعبیر کرده اند! اما فرق است میان تنازع که فعل تعدی و دوطرفه می‌باشد و تلاش که فعل لازم و یک طرفه می‌باشد (خلاصه تحقیق دکتر هاشم بدیع زاده)

نظریه ای در میان پستانداران، انسان یکتا موجودی است که هم نوع خویش را می‌کشد (اما فراموش نکنیم انسان یکتا موجودی است که خودش را نیز می‌کشد اما «خودکشی» تعکس دیگر کشتی نیست؛ زیرا در «خودکشی» جنبه ی منفعل آن را بسیار کاوش کرد این توقف رشد سه گانه ی جسم، روان، جنس و حکومت انحراف جنسی و ضمیر پنهان بر جسم، جنس و روان است که فقط در ساختار انسان وجود دارد، که در خشونت مرد - پدر به وجود می‌آید که این خشونت در خانواده سد عظیمی در رسیدن به کمال کودک است) یک تعریف کلام گرایی است و «چارلز داروین» کلام گرا نبوده است قانون جنگل در جنگل نیز وجود ندارد. حیوانات هم گروه با قاعده اجتماعی در تلاش و صلح زندگی می‌کنند در بعضی حیوانات این قاعده یک اصل کلی است همانند زنبور عسل؛ در مرحله تنازع بقا نیز در حق نوع کم و در حق نوع دیگر آن هم در میان گوشت خواران و آن هم در زمانی انجام می‌گیرد که گرسنگی را می‌خواهند رفع کنند سلطان جنگل وقتی سیر شد به کسی حمله نمی‌کند حتی

1 - Barbar	0
1 -Lutt	1

اگر یک نفر برای نوازش او پیدا می‌شد گربه شدن را به سلطان بودن ترجیح می‌داد و این همان مهر طلبی جسمانی موجوداتی است که زبان گویا ندارند اما حیوانات («تک خوار»)^{۱۲} به خصوص گوشت خوار عمر کم دارند (برهان نظم) اما نظریه ی کلامی انسان یکتا پستانداری است که...در راه و روش «استثماری» و «استعماری» نیز به کار رفته است مثل نظریه «جهان وطنی»^۳ و «یا»^۴ «نئومالتوزیانیسم»^۴ که امثال «برتراند راسل»^۵ و «جولیان هاکسلی»^۶ طرفدار آن هستند و به قول دکتر «محمد علی حکمت»، حقوق شناس بزرگ این نظریات فرطوط و خاک گرفته را از بایگانی خارج و هم چون سم مهلک میان هم نوع و خودی می‌پراکنند.

پس تعجبی ندارد که بگویند برای بقا پیران را باید کشت (امثال «ویلیام سامنر»)^{۱۲} «داروینیسم» را به جامعه مدنی با ترکیب «داروینیسم سوسیال»^۸ انتقال داده اند این انتقال نیز غلط بوده است فرق است میان ودیعه اقتصادی که طبقه را می‌سازد و نزاع جمعی (گروه با گروه) که یک طبقه را پیروز می‌سازد آن چه به نام جامعه شناسی سیاسی یا «حکومت

1 - Manophage	2
1 - Cosmopolitisme	3
1 - Neo-Malthusianisme	4
1 - Bertrand Russell	5
1 - Julian Huxley	6
1 - W.Samner	7
1 -Darwinisme Sociale	8

جامعه^۹ «امثال «لستروارد» طرفدار آن هستند فراموش کرده اند بگویند حکومت جامعه که در نظر آنان برتر از «سوسیالیسم»^۱ و «لیبرالیسم»^۲ می باشد حق تصاحب محصولات تولید و منافع اجتماعی را از کسی سلب نمی کند بلکه مخالف تصاحب کار دیگران به نفع یک نفر می باشد اما این یک نظر تازه نیست. این اصل را اول بار در «مانیفست»^۳ یا «بیان نامه فلسفه سیاسی» «کارل مارکس»^۴ مطرح شده بود ولی به نام «کارل مارکس» آن را به برابری کامل که در نظر «کارل مارکس» یک محال بود تبدیل کردند دارونیست های اجتماعی در تعریف انقلاب نیز همان راه را رفته اند این بار با «حیات سنجی»^۵ و امثال آن، تنازع را به تعریف می آورند اما فراموش کرده اند انقلاب، اعصاب روانی است. انقلاب خود جوش هرگز وجود ندارد، و این ها ساخته و پرداخته اربابان استاد است قبل از شروع انقلاب به اصطلاح کبیر فرانسه یک تقویم کوچک به نام وحشت چاپ می شود! و بالاخره به قول «پرنس تالیران»^۶ «آین سیاست باز گوش به فرمان استاد، اگر یک تونل زمان بود و فرد اجتماعی می توانست پس فردای انقلاب را ببیند، به امروز رضایت می داد.

1 - Sociocratie	9
2 - L. Ward	0
2 - Socialisme	1
2 - Liberalisme	2
2 -Manifist	3
2 - Karl Marx	4
2 - Biometrie	5
2 - P. Talleyrand	6

از سال (۱۸۵۹) که کتاب در باب منشاء انواع از طریق انتخاب طبیعی نشر یافت از پیش آشکار بود که در موضع دین قرار گیرد اما قبل از حمله به «چارلز داروین» بهتر آن بود که کلیسا در اساطیر شناسی دین تفحص نماید. و در شرح و تعدیل «داروینیسیم»، «همی ترانسفورمیسم» و «نئوداروینیسیم» با پیدایش آدم اول مغایرت پیدا نمی کند «اصالت ماهیت» و «اصالت انسان» (طرح مستقر از پیش نه فرض مستقر در تصادف) به قوت باقی است مراتب هشت گانه وجود پابرجاست که آورده فلسفه انسان در اسلام است بدون رشد انسانیت از دین نیز کاری ساخته نیست و انسان تا افق اعلی می رود. حضرت آدم هنوز قطعه سیب در گلویش مانده از بهشت بیرون رانده می شود.

اگر تعدیل نظر در بعضی مکاتب اشتباه باشد درباره نظریه «چارلز داروین» چنین نیست به عبارت دیگر تکرار می کنیم کلیسا قبل از جدل بایستی در دین و اساطیر تجدید نظر می نمود. از خاک آفریده شده از «عیسی مسیح» نیست و آغاز حیات از دریا به خشکی که مذهب آورده بیشتر یک محقق علم طبیعی را راضی می سازد و اینکه زن از دنده چپ مرد آفریده شده (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها سوره نساء آیه ۱ - خلقکم من نفس واحده ثم جعل منها زوجها سوره زمر آیه ۶) از «عیسی مسیح» است ولی نه درک شده و نه در کسر «اصالت مونث» می باشد که ظاهر گرایان چنین استنباط نموده اند ولی اشتباه کرده اند چپ در زبان لاتین به معنی آزاد می باشد که

به طور مثال درباره شاه دکل سفاین دریایی نیز به کار می‌رود که بادبان اصلی را بر آن وصل می‌کنند و بقیه دکل‌ها نیز وابسته به آن می‌باشند و همچنین در «علم بیولوژیک» در دوره ای که «چارلز داروین» نیز به آن دوره تعلق دارد در «جنین‌شناسی» به کشفی درست نائل آمده بود اگر قرار باشد یک جنین مذکر شود یک مدت در مرحله مونث غوطه‌ور می‌ماند ولی اگر قرار باشد یک جنین مونث باشد از اول تا آخر تانیث را سیر می‌کند؛ پس چپ به این معنی است که زن از مرد هیچ سهمی نمی‌برد.

«زیگموند فروید» که بدون روان‌شناسی او انسان سالم ساخته نمی‌شود در آغاز بنیان روان‌شناسی خویش این اصل جنین را قبول و آن را به عنوان پایه بیولوژیک انحرافات قرار داد باید بگوییم اگر دنیا را زنان تشکیل می‌دادند هرگز احتیاج به این همه بسط روانشناسی نبود و این مردان هستند که تمام «انحرافات جنسی» شامل آنان می‌شود؛ اگر «جامعه‌گرایی»، «تحسین طلبی»، «تکریم طلبی»، «حقیقت طلبی» و «غریزه مادری» نبود، به یقین عشق و سکس‌طلبی مرد بی‌جواب می‌ماند. باید در اینجا سوالی را مطرح کرد آیا یکی از دلایل کشش نر به طرف ماده در این است که مرد دنبال نیمه گمشده خویش می‌گردد در اینجا است که می‌گوییم زن بدون مرد هم زن می‌ماند ولی مرد بدون زن چه می‌کند آیا همچنان مرد می‌ماند؟ در اینجا است که می‌گوییم باید عشق را دوباره احیاء کرد

«پسیکوسکسوفیزبولوژی زن» اثر «زیگموند فروید» که بعد از سقوط آلمان رایش، «رایش» و «زیگموند فروید» را یکجا سوزاندن.

بیولوژی در دوره ای که «چارلز داروین» هم به آن دوره تعلق دارد علت انحرافات مردان را در مرحله «بیولوژیک» (زیرا پسیکولوژی هنوز متولد نشده بود) از این گذر می‌دانست «زیگموند فروید» که بدون روانشناسی رشد او انسان سالم به وجود نمی‌آید در آغاز پی ریزی روانشناسی خویش این اصل (اگر جنین مونث باشد از اول تا آخر سیر تائیت تکامل را طی می‌کند اما یک جنین مذکر یک دوره تائیت را سیر می‌کند پس جنین مونث چپ می‌ماند و از مذکر سهم نمی‌برد) را قبول کرد و به آن وفادار ماند. چنانکه می‌گوید آیا یکی از دلایل گرایش توام با اعجاب و معما در مرد نسبت به زن را باید در این اشتراک و سهم جستجو کرد؟ زیرا زن بدون مرد نیز زن می‌ماند اگر «جامعه گرایی»، «تحسین طلبی»، «تکریم طلبی»، «حقیقت طلبی» و «غریزه مادری» نبود، به یقین عشق و سکس طلبی مرد بی جواب می‌ماند.

زنان نطفه دان شما نیستند و حیوانات فصل جفت گیری دارند و در بقیه مواقع در آرامش جنسی به سر می‌برند انسان بدوی نیز از چنین صفت برخوردار بودند در دوره تمدن که بر

اساس حقایق اشیاء بنا نشده «عشق تناسلی»^{۲۷} پیدا شده است و در اینجاست که جلوه گری دختران و زنان را به اشتباه به حساب جنس و سکس طلبی آنان می گذارند.

آمیزش زیاد با زن به سبب آنکه نطفه دارای مواد قندی، «لیپید»^{۲۸} و... است و زود از رحم جذب بدن می شود در استعداد چاقی به چاقی کلی و بدتر به چاقی موضعی می انجامد و عوارض بعدی نیز به ضعف کلی اندام مردی می انجامد میل به آمیزش در مرد توقف در جسمانیت است و یک نوع مرض خودآزاری و تحلیلی است اصراف نطفه یک نوع انتقام از خویشتن می باشد که در «خشونت پدر» به وجود می آید.

در اساطیر «ایران باستان» آرزو و افسانه محدود می باشد؛ که این حد نشان از آن دارد که «عمل گرایی» بر «خیال پردازی» تفوق داشت است.

در نظریه «چارلز داروین» انسان یکتا موجودی است که فصل «جفت گیری»^{۲۹} را برای بقا فراموش کرده است ولی این نظر نیز جزء با روانشناسی عمیق حل نمی شود. در «خشونت پدر» سیر طبیعی جنین به هم می خورد و «عشق تناسلی»^{۳۰} و «حسرت جنسی» به وجود می آید و چون در «خشونت پدر» «ضمیر ناخودآگاه» گشوده می شود و همچون یک دشمن درون مغز عمل می کند در مونث و مذکر این حالت با عصبیت مرضی نیز توأم می گردد تا

2 - Genital Love	7
2 - Lipide	8
2 - Mating	9
3 - Genital Love	0

آنجا که به «جنین مونث» مربوط می‌شود اندام جنسی آنان زود آسیب می‌بیند که نشان می‌دهد انسان نیز زمان و فصل «جفت گیری» دارد این آسیب نیز در جنس مذکر هرچند دیر هنگام ولی بروز می‌کند. و دچار «عشق تناسلی» می‌شوند که یک بیماری است به گونه ای که تمام ابزارهای «جنس مونث» را تناسل فرض کرده و تحریک می‌شود و مردان بیمار نمی‌دانند که اصراف نطفه انتقام ناخودآگاه از خویشتن است و «ضمیر ناخودآگاه» در مغز دریایی پر از خیالات می‌سازد که برای فرد صاحب این ضمیر مسلم جلوه میکند.

گفتار دوم

روانشناسی بوف کور

در زندگی زخم هایی هست که مثل خوره در انزوا روح را آهسته می خورد و می تراشد...

صادق هدایت.

حتی این خوره بعد از مرگ هم رهایت نمی کند.

فصل اول

روانشناسی بوف کور

آنان که با خودکشی زندگی خویش را به پایان می‌رسانند؛ قدرت و اراده خویش را در برابر زندگی و مرگ به رخ دیگران و زندگان می‌کشند.

اگر نوول با روانشناسی فرد همراه می‌شد که «صادق هدایت» ناخودآگاه فراموش می‌کند؛ و نقادان نیز از این فراموشی از هر طرف به ناامیدی نوجوان ذکور تلاش می‌نمایند. بروز انحرافات جنسی به خصوص در ذکور نتیجه مستقیم فرهنگ مذکر و استبداد پدرانه می‌باشد. یک سرگذشت آموزنده می‌شد «صادق هدایت» وقتی هم که می‌گوید ما بچه مرگ هستیم (برهان نظم) او فراموش می‌کند؛ کسانی که از هستی هراس دارند از استعداد بالقوه و ماندگاری برخوردارند. و جامعه ساکن به ماندگاری هیچ کمکی نمی‌نماید. خودکشی «صادق هدایت» دنباله داستان «بوف کور می‌باشد» و خودکشی نتیجه مستقیم مادر خاکستری و تربیت کیفری پدر می‌باشد؛ این «صادق هدایت» نیست بلکه «بوف کور» است که خودکشی می‌کند و به زندگی مادی خود پایان می‌دهد. و خود را می‌کشد کسی که داستانی مثل «بوف کور» را می‌نویسد؛ اگر خودکشی نمی‌کرد؛ جای تعجب باقی می‌گذاشت.

جهل کلی از عقل کلی پیش می‌افتد و ارتجاع با آرامش همراه است؛ در نیاز است که خواهیم گفت کاش برزخ یا حتی جهنم ترقی را تحمل می‌کردیم؛ ولی افسوس که حالا دیگر دیر شده است. «ارنست ماخ»^۱ پیشنهاد می‌کند؛ به عصر روشنگری برگردیم ولی

3 - Ernst Mach

عصر روشنگری نیز چندان حاصل و تحصیل به وجود نیاورد. با پیدایش هنر سینما که هنری هفتگانه کتابت، موسیقی، صرف، فلسفه، ریاضیات، هندسه، هیئت است و از هنرهای نفیسه رسم، شعر، معماری، آهنگ، باله نیز سهم برده است و چندین رشته را در خود جا داده است و تقسیم کلاسیک هنر تغییر خاصی به وجود نیامد و گول رنگ آمیزی تمدن را نخورید. بس عجیب است یک نویسنده اصیل روسی چون «لئوتولستوی»^{۳۲} در کتاب هنر چیست باله را جزو هنرهای شهوانی قرار داده است؛ دو ساق پای لک لک گونه با جوراب سفید چگونه می‌تواند عوض رویا شهوت را در انسان مذکر برانگیزد؛ شاید نظر نویسنده بزرگ روسی رقص دو نفر مرد و زن می‌باشد، که وجود مذکر در این صورت از رویای واحد می‌کاهد.

روانشناسی جسمی، جنسی و روانی زن و مرد بسیار دیر شروع شد؛ «پسیکوسکسوفیزولوژی» زن و مرد اثر «زیگموند فروید»^{۳۳} همراه بیان استاد رایش یکجا سوزانده شد؛ جنگ با آلمان و «زیگموند فروید» نتیجه اتفاق نظر دکتربین رایش با «زیگموند فروید» درباره زن و اخلاق جنسی بود؛ نمی‌شد زن را هم فراجنسی معرفی کرد و هم از او و با او و با نام او فاجعه جنسی ساخت و این فاجعه را روز به روز گسترده کرد؛ این فاجعه را ابتدا از آلمان ویران شروع کردند؛ که در اینجا به آن نمی‌پردازیم. اگر آلمان

³ - Leo Tolstoy 2

³ - Sigmund Freud 3

رایش سرپا می ماند و شکست نمی خورد زن از ابزار استمناء خارج می شد؛ ولی جهل قدیم باقی ماند. نویسنده، پیکره تراش، نقاش از علت و معلول نیز بی خبر ماندند و هنر پناهگاه هنرمند گردید؛ و لوث شد. از نظر روانشناسی فردی این هنرمندان در خشونت پدران و شدید تر تربیت کیفری بر اساس روانشناسی عمق رشد یافته اند که افتخار کشف آن بر «زیگموند فروید» ماند. از رشد لیبدو (جسم، جنس، روان) باز مانده از جسمانیت خویش رها نشده و در جسمانیت زن نیز مانده اند و در قصه پردازی و تصویر پردازی به سکس و جنس گرایش یافته و یا پناه آورده اند؛ و هنر را آگاهانه یا ناآگاهانه وسیله ی درمان خویشتن قرار داده اند؛ قاعده مخففه نمی توان قائل شد؛ زیرا اولین نویسندگان در دوره ای می نویسد، که روانشناسی کمال شناخته نبود؛ ولی چون نویسندگان و نقاشان در دوره اوج روانشناسی به سبب ستیز استعمار با روانشناسی رشد از آن بی خبر ماندند؛ مثل «ولادیمیر ناباکوف»^۴ خالق «لولیتا»^۵ و «صادق هدایت» خالق «بوف کور» و «پیر پائولو پازولینی»^۶ خالق فیلم «سالو» اکنون که این آثار به وجود آمده راه دوم یکتا راه می باشد؛ که خواننده و تماشاگر سالم تجزیه و تحلیل روانشناسانه اثر را انجام دهد؛ خالق اثر تبرئه می شود؛ زیرا او قربانی استثمار بین المللی می باشد که پاسدار حجاب بر حقیقت می باشد.

3 - Vladimir Nabokov	4
3 - Lolita	5
3 - Pier Paolo Pasolini	6

«مارکی آلفونز فرانسوا د ساد»^{۳۷} در سن تقویمی را گذراند؛ نه خود او و نه محاکمه کنندگان او هرگز ندانستند؛ انتقال آزار ناخودآگاه تعکس خشونت پدران می‌باشد؛ آثار او دارای ارزش ادبی است و او آنجا که از ضمیر ناخودآگاه خویش به این یا آن سبب و یا سوژه داستان خیال پردازی ناگهانه را نمی‌پذیرد؛ به صورت یک نمایش نویس عادی در می‌آید.

«ژرار دو نروال»^{۳۸} که چند سرگذشت نویس سرگذشت او را نوشته اند؛ ولی نوشته اند او به بیماری روانی دو گانه ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه دچار بود؛ یک سرگذشت نویس که با آغاز روانشناسی جدید هم دوره بود در نوشتن سرگذشت او (به همان سبب استثمار فرهنگی) از تجزیه و تحلیل روانشناسانه باز می‌ماند؛ «ژرار دو نروال» با یک عشق پرشور با یک هنر پیشه زن آشنا می‌شود؛ که این آشنایی به ازدواج می‌انجامد که با تلقین ضمیر ناخودآگاه و با اختلال روانی او سرانجام آن چیزی جز جدایی نبود، او یکی از بنیان گذاران سورنالیسم در ادبیات می‌باشد؛ که کابوس «اورلیا»^{۳۹} برترین اثر اوست؛ سراسر داستان در خیال مه آلودی می‌گذرد؛ او خودکشی با طناب دار را انتخاب کرد که یک نوع آزار و انتقام از خویش می‌باشد.

Donatien Alphonse Francois Marquis De Sade

³ - Gerard Labrunie De Nerväl

³ - Aurelia

«سیدونی گبریل کولت»^۱ در کتاب «ولگرد» هم جنس گرایی زنان را به طور مالیخولیایی به تصویر می کشد؛ البته من به همجنسگرایی زنان با تردید نگاه می کنم؛ زیرا جنس مونث از نظر جنینی از اول تا آخر در جلب مونث غوطه ور می باشد؛ یک دختر که در اثر خشونت پدر به کمال نرسیده به زیبایی خویش شک دارد و نمی تواند اولین قدم عشق را بردارد در نتیجه یک جانشین پیدا می کند علاقه عاطفی است اگر آن دختر عاشق شود او پیشقدم می گردد؛ به طور مثال نامه او را به معشوقه برساند. در راه او فداکاری نماید. این نویسنده زن یک غرابت پرست بود و کتاب او با روش کلام گرایی همراه می باشد و نویسندگان روانشناس که از این کتاب الهام گرفته اند؛ اشخاصی بیمار بودند و درمان نشدند. یا خواسته اند با این نوع ادبیات برای خواننده یا بیننده شوک ایجاد کنند.

«ژان دزیره گوستاو کوربه»^۲ نقاش و واقعگرای فرانسوی نیز در پرده نقاشی (خواب) که دو زن را در حالت خواب و خلسه نشان می دهد؛ از حقیقت جنس مونث دور شده و در یک تماشاگر سالم شوک به وجود می آورد. او اصالت مونث را فراموش کرده است.

«دیوید هربرت لارنس»^۳ در سرگذشت نامه اش می نویسد: پدرم یک کارگر معدن بود که سرکارگران او را می رنجاند؛ پس انتظار داشت از آنان محبت ببیند او نمی دانست پدرش

1- Colette

2- Gustave courbet

3- D.H.Lawrence

از دوگانگی وجدان رنج می‌برد. در داستان «فاسق لیدی چترلی»^۱ یک خانواده اشرافی را به تصویر می‌کشد که مرد همسر در یک جنگ از پاها فلج شده و زن همسر زیبای او باغبان قصری را که در آن زندگی می‌کنند؛ برای نیاز خویش به سوی او می‌رود آیا این انتقام از اشرافیت است؟

زن بدون مرد نیز زن می‌ماند؛ زن حریم جنسی دارد، این است که تجاوز به عنف بر او برابر مرگ خویشتن است اگر در بعضی زنان حدت جنسی و در مردان عشق تناسلی مشاهده می‌شود به این خاطر است که این زنان و مردان در خشونت پدران به عصبیت مرضی دچار شده و عصبیت را به جنس تعبیر می‌کنند؛ این است که جنس از توان نمی‌افتد هیچ زنی از توجه مرد به جنسیت او جلب مرد نمی‌شود؛ حتی آنان که به عصبیت مرضی دچارند. زنان اغلب از طرف مردان از نظر روح ارضاء نمی‌شوند و به اشتباه از جنس و جسم خویش شکایت و شکوه دارند. اگر مردانگی به عورت است زنان چه احتیاج به مرد دارند؛ بلکه احتیاج ندارند. جلوه گری زنان را نباید مردان به جلوه یا جلب جنسی تعبیر کنند؛ این اصل در حیات کلی نیز وجود دارد؛ با آن که در بین پستانداران فصل جفت گیری وجود دارد؛ در جلوه گری وقتی ماده با عکس العمل جنسی نر روبرو می‌شود؛ پرخاش می‌نماید.

¹- Lady Chatterleys Lover

«صادق هدایت» در دورانی می‌زیست که هنوز اخلاق ویکتوریایی از انگلستان شروع شده و از میانه خاور گذشته و به هندوستان رسیده بود و اشراف و اعوام را یکجا در بر گرفته بود و آن چه عجیب است این اخلاق ویکتوریایی عوض فرهنگ مونث فرهنگ مذکر را پیش آهنگ کرده بود؛ که آغاز تمام انحرافات جنسی در کشور انگلستان و کشورهای تحت سلطه بود. استعمار سیاسی، استعمار جنسی و اخلاق قشری و استعمال بعضی افعال و لغات نیز عوض شده بود؛ که فقط جنس و اعضاء جنسی را تداعی می‌کرد؛ هرچیز که زنانه است جنسی است، این یک تعریف و تلقین غلط بود؛ «هنری هاو لوک آلیس»^۱ نمونه این فرهنگ بود. یک نوجوان که به انواع هراس و انحراف دچار شده بود. و پدرش که نگران حال او و به فکر درمان او بود؛ نمی‌دانست اولین سبب بیماری فرزند پسرش خودش بود. از زن هراس داشت از جامعه هراس داشت و ... در تاریخ روانشناسی از او به عنوان اولین روانشناس و سکس شناس یاد می‌کنند؛ خون آشامی را اول او شرح داد ولی اشتباه کرده است (در باب روانشناسی جنسی) این بیماری هم نادر می‌باشد؛ هم مثال او مشاهده ساده می‌باشد؛ دختری در کودکی در نزاع سگها شاهد گاز گرفتن این حیوانات از هم می‌شود و بعد گرایش یافته خون خویش را بمکد (گاز عشق) او از این طریق به لذت جنسی میرسید؛ ولی او روان نویس بیمار خویش می‌باشد او در تاریخ ادبیات بهتر جا می‌گیرد)

¹- Henry Havelock Ellis

کتاب رقص زندگی و...) تا در تاریخ روانشناسی، با آن که در اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست زندگی می‌کرد که آغاز روانشناسی عمق بود و روانشناسی «زیگموند فروید» غیر مستقیم در مقابل این فرهنگ مذکر قرار گرفت؛ که سبب اولیه و اساسی هم جنس‌گرایی مذکر، نفرت از زن، هراس از زن، هراس از ازدواج و بقیه انحرافات که بیشتر جنسی است می‌باشد.

«لولیتا» اثر «ولادیمیر ناباکوف» یک درام عالی است و انحراف مذکر می‌باشد؛ حوادث روانشناسانه می‌باشد؛ در هراس از پدر بلوغ از زمان طبیعی زودتر آغاز می‌شود و کودک ذکور نمی‌داند این هیجان چیست؛ این قاعده کلی را بایستی در نظر داشت که زمان بر ضمیر ناخودآگاه نمی‌گذرد و متوقف مانده است پس کودکی در شخص هنوز نمرده است. این توقف یکی از اولین اسباب گرایش به نونهالان می‌باشد (رجوع شود به کتاب عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم از همین نویسنده انتشارات آوای بوف) برخلاف نظر منتقدان این اثر بار تازیانه روسی است که غرب را از راه به در می‌برد. آیا با این عشق نونهال قهرمان مرد داستان می‌توانست به بلوغ روانی برسد؛ و عشق به «لولیتا» پایدار بماند. هجران ایده آل یک مثلث راستین است زیبایی در هر سن سال اثر گزار می‌باشد. در سن میانسالی این بیماری برمی‌گردد؛ که در شخص این آرزو را ایجاد می‌کند که کاش او دخترم بود کاش او عروسم بود.

لولیتا یک درام عالی است ولی قهرمان مرد داستان یک حامی نیست اگر یک خواننده کتاب پیرسد مرد داستان بیمار است و به نونهال گرایش دارد؛ چگونه «لولیتا» که زمان بر او نیز می‌گذرد برای مرد بیمار به یک عشق ابدی تبدیل می‌شود؛ جواب این است «لولیتا» و کاراکترش یک شوک بر بیماری او وارد ساخته و بعد از سن میانسالی ضمیر ناخودآگاه و عصبیت مرضی از توان می‌افتد و نقش فعال ندارد.

اگر انحرافات جنسی توسط روانشناسان شرح و بسط یافته حقیقت خارجی ندارد؛ بلکه از ترکیب آسان زبان لاتین پیدا شده اند، نباید بیماری را فدای واژه سازی کرد داستان های سینمایی «پیرپائولوپازولینی» از جدایی با روانشناسی «زیگموند فروید» پیدا شده است که یک عده حقوق بگیر را جلوی مطب «زیگموند فروید» جمع کردند؛ و آنان مرگ بر «زیگموند فروید» و مرگ بر یهود سر دادند بعد شایع کردند که دو خواهر «زیگموند فروید» را عوامل رایش کشته اند. و کسی نپرسید اگر آلمان آنقدر ناامن بود چرا خواهران «زیگموند فروید» همراه برادرشان نرفتند دو سال بعد از این اتفاق «ژوزف گوبلز» از طرفداران روانشناسی «زیگموند فروید» و وزیر فرهنگ رایش اعلام کرد؛ شواهدی در دست است که عوامل سیونیزم در این حادثه دست داشته اند.

فیلم های کارگردان ایتالیا «پیر پائلو پارولینی» بدآموزی نمی‌باشند؛ چون بسیار انتزاعی و مستغرق هستند. سینما ایتالیا چند صحنه از فیلم داستانی سینمایی «دکامرون»^۱ را حذف کرده است به طور مثال در یک صحنه زنان را از شاخه یک درخت که از تپه ای بیرون آمده آویزان کرده اند؛ زن ویرانگر و شهوت انگیز است، که باعث گناه می‌شود؛ پس بایستی از بین برود. در آن صحنه چند مرد با گاز انبرهای دسته بلند فرج زنان را برمی‌دارند.

گرایش و حجم طلبی مردان در اندام زنان ارتباطی به اندام زنان که کامل است ندارد؛ بلکه از حالات سادیک در مردان که نتیجه مستقیم خشونت پدران می‌باشد به وجود می‌آید. حالات سادیک با دارو درمان نیز از بین می‌رود؛ و چون از بین رفت، همان تناسل مزاحم زنانه و تفکر ویرانگر بودن زنان تبدیل به زیبایی و فرم خواهد شد؛ که شکوه خلقت را در زمین و آفرینش به نمایش دوباره می‌گذارد.

در ناول «بوف کور» دو برادر که دو قلو می‌باشند و از صورت و سیرت بسیار شبیه به هم می‌باشند و در شهر ری زندگی می‌کنند؛ دو برادر؟ «صادق هدایت» به جلد «بوف کور» می‌رود؛ تا بر پدر فرزند گریز یک برادر مهرگرا به وجود آورد؛ تا اینگونه «بوف کور» به آرامش برسد. در یک خانواده که اقتدار پدر حاکم است؛ بین فرزندان اگر باشد؛ نفرت و

¹- The Decameron

بیگانگی به وجود می‌آید؛ و جزمیت دینی بر این بیگانگی و دوگانگی نیز می‌افزاید و فرزندان که پدر می‌شوند در حالی خود هنوز احتیاج به پدر دارند و آنان فرزند گرا نبوده و دیگر گرا خواهند بود. این پدر اگر لقب بر فرزند خویش انتخاب نماید «بوف کور» خواهد بود. دو برادر برای تجارت به هند سفر می‌کنند؛ یکی از برادران برای تجارت به سیر و سفر می‌رود؛ و برادر دیگرش در شهر بنارس می‌ماند؛ در این شهر به تصادف یا به قصد به اصطلاح عاشق یک رقاصه باکره معبد لینگم می‌شود. او یکی از دختران باکره می‌باشد که در معبد رقص مذهبی انجام می‌دهند که یک رسم خرافی و بدوی می‌باشد. آیا این یک عشق راستین است؟ یا یک عشق سادیک؟ باید توجه کرد که گرایش به یک باکره یک نوع تابو سادیک آشکار می‌باشد. واژه تابو از زبان تونگا و از مردم پلی نزی گرفته شده که به یک نوع کاراکتر، مظهر، شبه که عقدی هم هست گفته می‌شود که در روانشناسی نیز به معنی همان مظهر به کار می‌رود؛ این اشاره بی‌فایده نخواهد بود که معبد و باکره آورده بودا نبوده بلکه کاهنیت آن را ساز کرده است که تاریخ قدیم دارد. در دین عیسی مسیح بکارت رد می‌شود؛ اگر باکره نکاح نماید گناه نکرده لیکن این دختران زحمت جسمانی خواهند کشید و از این مرا بر شما دریغ است. انجیل نامه اول پولس باب هفتم آیه ۲۹ این آیه فراموش شده است و سراسر قرون وسطا به فاجعه گذشت پرچم سفید و قرمز به پنجره و حجله عروسی زده شد، عروس در شب اول با خون قرمز خود به آقای سادیک تعلق

گرفت. حتی امروز در بسیاری از ایالات متحده آمریکا این رسم مخوف وجود دارد. در مجله جنایت چاپ آمریکا این صحنه باز سازی شده است کشیش محل برای تایید بکارت دختر جوان آمده است و زجر از دختر مورد آزمایش به شدت پیداست در انتقال مذهب بودا به جنوب آسیا ژاپن و ظهور گیشا و زن و عروسک بکارت چون از واجبات شمرده شد و از روز اول به دختر کم سن و سالی که برای گیشایی به آنجا رفته است شب وحشت را به وجود می آورد دین اسلام به بکارت به اندازه غلغه ارزش قائل نیست که به سبب ساختار جنسی زن درونی قرار گرفته است. «زیگموند فروید» و «حضرت محمد(ص)» پیامبر بزرگ اسلام با رد بکارت اخلاق بیولوژیک را رد می کنند این پرده انواع دارد در بعضی زود از بین می رود و بعضی دارای منفذ اند و شما با قلب او زندگی خواهید کرد در طب نبوی از داوا نام برده شده است که جزو جهیزیه عروس بود که عبارت است از بادرنجبویه، مصطکی و ... می باشد که اینجا نمی آوریم زیرا امروز در کشورهای ممتاز نوع شیمیایی آن ساخته می شود این اشاره شاید ضروری باشد که گویا این دواء به اسپانیا هم رسیده بود زیرا امروز در کشوری مثل فرانسه بادرنجبویه جزو جهیزیه عروس می باشد. یکی از فلاسفه بزرگ شیعه «شیخ احمد احسائی» آورده رسول خدا تا آخر عمر از کاهنیت وحشت داشت. دین اسلام اخلاق جنسی را اختیاری و به رشد می داند و بکارت را کسر بیولوژیک زن در برابر مرد می شمارد و می آورند از عشق یک زن به یک مرد به حداکثر می کاهد؛ این اشتباه

بدون رشد اخلاق ریا و فریب می‌سازد، همان اخلاق ریا که در داستان «بوف کور» یک کبوتر بی گناه نیز قربانی این رسم بیمار گونه و سادیک می‌شود. چون در تاریخ تحریف در تحریف شده حرف تو حرف می‌آید اشاره می‌کنیم آن کس که عمر «حضرت عایشه» را کاست «ویلیام مونتگومری وات» انگلیسی بود او با یک تیر سه نشان زد هم دختران کشورهای تحت سلطه را به مقاطعه گذاشت هم به «حضرت محمد(ص)» ضربه زد و هم عشق عرفانی آن دو را زیر سوال برد «حضرت عایشه» عشق را به فرزند ترجیح داد؛ یک بانوی بسیار زیبا که سی سال بعد از رحلت پیامبر اکرم (ص) به آن عشق وفادار ماند لایق هر نوع ستایش می‌باشد. همسر سازی و همسر بازی بر علیه «حضرت محمد(ص)» ساخته دشمنان «حضرت محمد (ص)» و کاهنان یهود می‌باشد و قاعده مزیل را که عمومی‌بود خصوصی کرده اند؛ چون اسلام بقای روح آورده، مزیل قاعده آن است در حیات همسر خویش بپرسید آیا بعد از جدایی ابدی راضی به ازدواج دوم شماست زیرا روح او حضور دارد. در مجله جهانی وطن چاپ لندن که بسیار مجلات شرقی و غربی از آن رونوشت برداشته اند، این مجله نیز مشترک المنافع این بار فرهنگی می‌باشد، یک پزشک انگلیسی در یک مقاله به نام فرهنگ آزادی جنسی از قول یک دختر با نام مخفف «ج - ب» که می‌پرسد دوستانم مرا مسخره می‌کنند اما من می‌خواهم تا ازدواج دختر بمانم ولی باید

²- William Montgomery Watt

جواب داد غلط است موضوع حفظ فرج است که با رشد اراده و اختیار انجام پذیرد و در سوره نور نیز به اختیار آمده است و ازاله آن در آغاز عروسی با روش شیمیایی و پزشکی می‌باشد.

«بوف کور» از این پدر و مادر به دنیا می‌آید برادر پدرش نیز به همان بیماری دچار است و عاشق مادر «بوف کور» می‌شود این اتفاق و سایر اتفاقات جنسی از قبیل ارتباط جنسی با محارم در هر جا که اخلاق جنسی به سبب خشونت پدران سقوط کرده، اتفاق خواهد افتاد این زن هندی است و از رسم هیمیا که در کاهنیت رواج دارد مدد می‌گیرد؛ آن دو برادر بایستی آزمایش (مار) مار ناک را انجام دهند مار در یک چاه جا گرفته است و چون حیوان یک موجود مطلق است و جهت را درست انتخاب می‌کند دو برادر که به چاه می‌روند مار طرف عموی او خواهد رفت ولی آن شخص که از چاه سالم بیرون می‌آید «بوف کور» چرا او را عموی خویش می‌پندارد؟ در این خانواده مادر گم شده و پدر حاکم مطلق می‌باشد نفرت از پدر در «بوف کور» به وجود آمده و کودک برای تسکین خویش عمو را جانشین پدر می‌سازد نه مادر و نه پدر متوجه نیستند؛ این شعبده بازیهای مخوف و تمرکز فکری شان به این برد و باخت و کودک معصوم که نمی‌داند میان این چند بیمار چه آسیبی خواهد دید و چه سرنوشتی پیدا خواهد کرد او را از مادر جدا می‌کنند. و نفرت از مادر نیز در او رشد می‌یابد و به عمه اش می‌سپارند که او نیز به حدت جنسی و مرضی دچار است

که نفرت از زن را در او رشد می‌دهد و یک عمه دختری دارد و او نیز به حدت جنسی و مرضی دچار است دختر از سینه این مادر (و مادران بایستی دو سال تمام نوزدان خود را شیر دهند یکی از بزرگترین فلاسفه شیعه آورده بعد اینکه این آیه فهم نشده است و در قرآن ابی ابن کعب چنین ادامه دارد اگر مادرانی شیر ندارند بهتر است دایه شیری و صالح انتخاب کنند این کلام درست است زیرا اسلام به اشتراک و انتقال صفات مشترک و اثر شیر و مزاج اعتقاد دارد که یک نظر درست می‌باشد در اشرافیت قرن هجده فرانسه نیز اگر دایه می‌گرفتند به طبقه او که در درجه دوم قرار داشت توجهی نمی‌کردند بلکه اصل اول صفت او بود شیر چنین زنی بهتر از شیر یک آدم نااهل است زیرا خنثی می‌باشد) و «بوف کور» از سینه این عمه شیر خورده است از این کودک که این چنین آسیب دیده چه انتظار دارید؟ انتظار دارید خدا، پیغمبر، مسجد، دعا نویس و نماز او را درمان نماید؟! او دنبال خطوط کاشی های دیوار مسجد درمانده است، «صادق هدایت» با بوف کور طعنه به مسجد نمی‌زند گوش و چشم چرا نمی‌شنود و نمی‌بینند «حضرت محمد(ص)» پاسخ می‌دهند برای اینکه در پشت این دو عضو دل باطن (عمق باطن در کلام وحی) بیمار نهفته است امر به معروف و نهی از منکر که به فروع دین برده اند در نظر رسول خدا لطف می‌باشد آن که به رشد رفته به معروف خواهد رفت و آن که به رشد نرفته امر به معروف و نهی از منکر را چو ناسزا خواهد دانست. انتظار دارید درجه محرمات جنسی را رعایت نماید؟ در یک

خانواده که خشونت پدرانه همه را از هم جدا و به هم بیگانه کرد محرمات جنسی رعایت نخواهد شد حتی در این خانواده اگر کودک ذکور و مونث باشد تحریم محارم به وسیله دین هم به هم خواهد ریخت درجه تحریم در دین اسلام علت و معلول شیری را نیز در نظر گرفته است و یک مثلث تشکیل می‌دهد. کودک ذکور و اناث که از یک دایی صالح شیر خورده اند هر سه به هم محرمند انتظار دارید با مردم بجوشد؟ انتظار دارید به هرج و مرج جنسی کشیده نشود؟ انتظار دارید پیراهن محرم خویش را به جای او در لا به لای رانهایش نگذارد؟

این کودک از منش خون گرم برخوردار نیست منش سرشتی است و قبل از شکل گیری شخصیت قرار دارد؛ که در کودکان این شخصیت از سنین بعد کودکی شکل می‌گیرد و در او ضمیر خودآگاه و ضمیر ناخودآگاه گشوده شده و شخصیت او در اختیار ضمیر ناخودآگاه می‌باشد و در اختیار عصبیت مرضی می‌باشد. من در او به مرحله من مخدوش رسیده و از وجدان اخلاقی گذشته و در آستانه دیگر کشی قرار دارد.

اگر «بوف کور» قصاب که گوشت را تقسیم می‌کند با یک جنایتکار برابر می‌شمارد سلاخ نزدیک می‌باشد در احکام اسلام سلاخی از مشاغل مکروه می‌باشد و «صادق هدایت» در سراسر زندگی گیاه خوار ماند «حضرت محمد(ص)» گوسفند را حیوان مطلق می‌دانستند که مرگ را حس می‌کند بر اساس بیان و تعریف یکی از بزرگترین فلاسفه شیعه چهار آیه

در نهی ذبح گوسفند آمده بود که کاهنان یهود آن را منقلب کردند درباره عید سعید قربان ایشان می گویند چگونه ممکن است قتل نفس که از قبل حرام آمده ابراهیم اسماعیل را به قربانگاه ببرد در راس اسلام به آب یک گیاهی می ریختند و به گوسفند می دادند که گوسفند را مدهوش می کند امروز فقط آب نشان گوسفند می دهند که حیوان می داند می خواهند سرش را ببرند و نمی نوشد.

«بوف کور» عاشق دختر عمه اش که خواهر شیری اوست شده که آوردیم در درجه محرمات در اسلام در جدول محارم قرار دارد «بوف کور» و این دختر به اختلات جنسی و روانی دچارند؛ اگر زیر ساخت اسلام و روانشناسی «زیگموند فروید» را پاک نمی کردند و دختر عمه که حالا به یک لکاته تبدیل شده است در اقتدار زن مادر رشد می یافت حال او یک پری بود و «بوف کور» نیز یک جوان سالم بود و هردو دوستی را برای دوستی انتخاب می کردند؛ چرا می گویند «بوف کور» با همه زخمه ها اگر از نزدیکی هراس دارد از بخاطر سالم ماندن چند درصد ضمیر خودآگاه اوست که هنوز جا بر حس محرمات و تابوها باقی مانده است؛ ولی ضمیر ناخودآگاه او را وادار می سازد بر این گرایش ممنوع جانشین پیدا کند ولی از این جانشین که دختر عمه اش نیز در آن نقش دارد شاید گوش فرا دهد ولی هرگز لذت نمی برد، رنج می کشد، خویشتن را تا حد یک پا انداز می شمارد او بخاطر این دچار بیماری می شود که از نزدیکی به محرم خود هراس دارد و از طرفی نیز دختر به او

نزدیک نمی‌شود شاید اگر این دختر به «بوف کور» نزدیک می‌شد و یک دست نوازش بر او می‌کشید «بوف کور» جان دوباره می‌گرفت «بوف کور» دچار تناقض گویی شده است زیرا در او لذت جنسی نزدیکی به محارم بیشتر است ولی توهم این که او خواهر شیری او است او را هراسان می‌کند و بخاطر همین به پیراهن او پناه می‌برد. چرا «بوف کور» وقتی می‌گوید رجاله‌ها و دجاله‌ها که خوب می‌خورند و خوب دفع می‌کنند و خوب جماع می‌کنند انتقاد می‌کند زیرا جامعه‌ای که «بوف کور» در آن تنها مانده این تنهایی کلی است جامعه‌ای است که در آن به سبب اختلاط نژادی، فرهنگ مذکر، جامعه‌گریزی و مردم‌گریزی پیدا شده همه برای خود زندگی میکنند، همه چیز را برای خود می‌خواهند، زن‌های یکدیگر را در خفا و آشکارا می‌کنند و مدام با آلت تناسلی خود بازی می‌کنند، با محارم‌شان می‌خواهند و در حقیقت آن را انکار می‌کنند آنان ربا می‌خورند و ذکوه نمی‌دهند؛ ربا را نیز که در قرآن محارب با خدا آمده اندوخته می‌دانند، ذکوه را نیز که برابر نماز بلکه واجب‌تر از آن آمده فراموش کرده‌اند؛ اگر خمس را حلال کردیم برای آن است که یهود خمس می‌داد ولی به اهلش نمی‌رسید، اگر ذکوه را واجب آوردیم برای کاستن از انباشت پول شماس است که چون انباشت گل نیست که برای شما لطافت و زیبایی آورد بلکه تکاثف خواهد آورد؛ اگر انفاق را آوردیم برای آن است که زندگی جزر و مد دارد پس یک هم نوع که در جزر افتاده جمع بشوید و با انفاق زندگی او را به مد آورید انسانهای آسیب

دیده قهرمان نیستند بدون نجات دهنده نجات نمی‌یابند در زندگی زخمه‌هایی هست که مثل خوره روح و روان را در انزوا می‌خورد و می‌تراشد اگر در روانشناسی عمق به طفولیت و کودک جنس قائل شده منظور کودک آسیب دیده است هم چنین منظور و مقصود من طفلی است که در خشونت پدر چون ضمیر ناخودآگاه در آنان گشوده شده در نتیجه اعمال انحرافی افراد بزرگ سال، بیمار و بی‌توجه در آنان ماندگار می‌باشد و این زخمه‌ها به ضمیر ناخودآگاه رانده می‌شود پس «من» مراقبت و مواظبت از موجودی می‌باشد که کودک نامیده می‌شود بسیاری از بازی‌ها کودکی که بعد به زخمه در ضمیر ناخودآگاه تبدیل می‌شود که کودک در بزرگسالی نمی‌تواند با آن کنار آید یکی از علل هراس از درمان به وسیله هیپنوتراپی اگر با آن آشنا باشند هراس از اقرار به این زخمه‌ها است و حق دارند زیرا ذهن خارجی در خواب مصنوع هیچ تلقین نمی‌پذیرد اما خوشبختانه در همان حال ذهن درونی تلقین می‌پذیرد و زخمه‌ها را به زبان جاری می‌سازد یک بیمار روانی باید بداند این زخمه‌ها برای یک پزشک روان درمان بسیار عادی است این است که می‌گوییم اولین وظیفه یک حکومت ملی و ناسیونالیسمی ایجاد کلینیک‌های رایگان در جامعه است باید توجه داشت که سازگاری با بیماری یا به جای درمان طعمه پیدا کردن برای آن خود یک بیماریه دیگری است که ناگهانه تلقین می‌شود که همچون یک خوره در انسان بیمار است که دارای دریای درون شده است. اشخاص ضعیف در برابر یک درد قوی به ماده مخدر و

افیون مواد پناه می‌برند اما این ماده نه تنها مسکن همیشگی نیست بلکه پس از مدتی بر شدت درد می‌افزاید «صادق هدایت» یک پیشکو می‌ماند هر شخص با حداقل اندیشه در حیرت خواهد ماند که چگونه امروز پیش از دیروز از «بوف کور» انتقاد می‌شود این انتقاد در دوره هایی انجام می‌گیرد که جنایت چه به صورت قانونی یا شرعی و چه به صورت غیر قانونی یا اخلاقی به حداکثر رسیده است و چنان انواع پیدا کرده که وجدان هر انسانی را به عذاب می‌اندازد انسان های عادی و حساس قهرمان نیستند اتفاقات شدید آن ها را از پا می‌اندازد این جنایت چنان انواع و اقسام پیدا کرده که اگر «بوف کور» زنده می‌شد و از ویرانه ها بیرون می‌آمد هوش از سرش می‌رفت این جنایات در جامعه امروز ایران نیز مثل دورهایی که «بوف کور» به اصطلاح زندگی می‌کرد نتیجه مستقیم پیشگامی فرهنگ مذکر در برابر اقتدار زن مادر می‌باشد چند دهه قبل هشدار می‌دهد هیچ چیز به اندازه نفرت از انسان او را پایدار نمی‌سازد «کاریل چسمان»³ جنایتکاری که می‌توانست یک انسان کامل و یک پدر خوب برای زن و فرزندانش شود.

تمدن غرب بیمار است و اگر چنین پیش رود بیمارتر نیز خواهد بود بعد این بیماری مسری و استثمارری نیز می‌باشد. دکتربین رایش یک قاعده جهانی است کودکی که به دنیا می‌آید میان دو بیمار به نام پدر و مادر قرار دارد او شاید بدون آن دو نجات می‌یافت و حال باید

³- Caryl Chessman

سه نفر را نجات داد آنان شانه خویش را کج و معوج می‌کنند و می‌گویند نسل قبل مقصر بود؛ اگر از نسل قبل نیز می‌پرسیدیم به سلف خویش اشاره می‌کرد و این تراژدی تا کجا می‌خواهد ادامه پیدا کند؛ من ایمان دارم در یک نسل می‌توان نسل خوشبخت ساخت دو نفر حق دارند عاشق هم شوند و یکدیگر را دوست بدارند؛ ولی حق ندارند؛ این عشق را رسمیت دهند، باید ابتدا در مراکز روان درمانی رایش تست روانی انجام گیرد؛ و بعد از سلامت یا درمان آنان انجام شد، سپس ازدواج و عشق آنان رسمی شود؛ اگر جنگ افروزان گرفتار تعصب کلی نبودند و از دکتین رایش پیروی می‌کردند؛ شاهد این همه جنایت و یک جنایت جانگداز که در تاریخ جنایت سابقه ندارد نمی‌شدیم؛ سزارین جنایت یک مادر به نام «شارون تیت» که سینه هایش پر از خون سفید شده بوده شکم و رحمش با چاقو پاره شد و روح جنین به آسمان‌ها پرواز کرد.

دکتین رایش یک مذهب است کشیش عاقد می‌گوید عقد شما در آسمانها بسته شده است آیا در غم و شادی هم تا آخر عمر سهیم خواهید بود و می‌شنود می‌گویند: بله ما سهیم خواهیم بود؛ آری این دو بیمار در بیماری خود و بیماری فرزندانشان نیز سهیم خواهند بود؛ درحالی که معلوم نیست ایشان دو بیمار را به عقد هم درآورده است و به زودی نفر دوم حتی سوم نیز بیمار خواهد شد. مسیحیت طلاق را رد می‌کند؛ ولی آنان و کسانی که به

4- Sharon Tate

خویشتن انسان ها هیچ ارج و منزلتی نمی گذارند؛ بدانند این جاودانگی جز با دکترین رایش
و عقب نشینی فرهنگ مذکر امکان پذیر نمی باشد.

گفتار سوم

روانشناسی عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم

فصل اول

نونهال گرایی در روانشناسی عمق

اگر چه ادیان درجه محرمات را به بهترین شکل در برقراری ارتباط جنسی و سکسی آورده است؛ ولی چون زیر ساخت خانواده با حاکمیت پدر و تقدم مادر نبوده است؛ بنابراین دین نتوانسته محرمات را حفظ کند.

باید ابتدا بیان کرد که این دو بیماری (عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم) نتیجه مستقیم «تشویش تمدن» و «فرهنگ مذکر» می باشد.

در تاریخ «علوم»، «روانشناسی» و «ادبیات» کم و پیش یک نوع نقد واحد به کار گرفته شده است؛ در حالی که یک ارگان بایستی از بنیان عوض شود و یک نظریه شرح و بسط یابد در یک پیکره دوباره صیقل به کار برده شود تا آنچه مطلوب است ایجاد شود.

نظریه روانشناسی عمق که با نام «زیگموند فروید»^۵ تداعی می‌شود نظریه ای است که بایستی با شرح و بسط همراه می‌شد و چون این مهم نشده یا انتقاد شده یا بدون استفاده مانده است؛ در حالی که نظریات ایشان یک انقلاب بوده است. به طور مثال برای «نونهال گرایبی»^۶ حتی با آنکه «زیگموند فروید» کتاب مستقل در این باره ندارد؛ زیرا در دوره «زیگموند فروید» این بیماری شایع نبوده؛ از زمان انتشار کتاب «لولیتا»^۷ اثر «ولادیمیر ناباکف»^۸ این گرایش پیدا و بیشتر شده است؛ اگر چند سطر از این کتاب کم شود یک درام عالی است. نویسنده کتاب یک روسی تبعه آمریکا می‌باشد و روسیه کشور تازیانه است. این اشاره نیز ضروری است؛ در نظریه «زیگموند فروید» انحرافات جنسی نتیجه خشونت پدرانه و عدم تقدم مادر می‌باشد؛ پس ادبیات جنسی هر جا که تقدم با جنس مذکر

5- Sigmund Freud

6- Naniomani

7- Lolita

8- Vladimir Nabokov

بوده به وجود آمده و نویسنده ناخودآگاه به آن پرداخته است. خوانندگان صاحب نظر در شرکت نشر یکی نظر داده اروپای کهن آمریکای نو را از راه به در می‌برد؛ دیگری گفته آمریکای نو اروپای کهن را اغفال کرده است؛ ولی درست آن بود که می‌گفتند: این بار شرق، غرب را از راه به در برده است.

از ترکیب نظریه «انحراف حرمت گرایی» و سایر نظریات «زیگموند فروید» می‌توان بهترین و روانشناسانه ترین نظریه درباره انحراف نونهال گرایی را به وجود آورد و تا درمان ادامه داد.

در کتاب «انحرافات حرمت گرایی» که آقای دکتر صاحب زمان (روانشناس) در مقدمه آورده اند این اولین کتاب می‌باشد که مستقیم از زبان آلمانی ترجمه شده اما اثری از علل این انحراف تشریح نشده است آیا تشریح شده بود بعدا از بین برده اند؟ بعد از سقوط رایش، اسناد رایش، همراه بسیار کتب مفید روانشناسی توسط متفقین سوزانده شد؛ یکی از دوستان که در آلمان رایش در کار تحصیل علم جراحی در رشته روانشناسی نیز تحقیق می‌کرد به طور بریده و پراکنده اوراقی را به نگارنده نشان دادند و گفته اند بعد از ویرانی وحشتناک آلمان که جنگ را متفقین شروع کرده بودند؛ در چهار دیواری مغازه ساخته و اوراق و کتب سوخته می‌فروختند...از همین اوراق و تفاسیر نویسنده از سایر کتب «زیگموند فروید» می‌توان دو نظریه به نام «زیگموند فروید» را باز نویسی کرد.

باید ابتدا بیان کرد که این دو بیماری (عشق و گرایش به دختران نونهال و محارم) نتیجه مستقیم «تشویش تمدن» و «فرهنگ مذکر» می‌باشد. در خانواده ای که خشونت پدرانه حاکم است و جزم گرایی دینی در تقدم قرار دارد؛ اگر در راس آن خانواده، فرزندان باشند میان آنان و میان کودکان مهر و محبت خانوادگی وجود ندارد و بیگانه اند. و برعکس در خانواده ای که اقتدار زن مادر حاکم باشد مهر و محبت میان کودکان چه دختر و چه پسر ایجاد شده به طوری که آرامش به وجود می‌آید. در خانواده ای که خشونت پدر حاکم است به سبب توقف رشد «لیبیدو»^۹ (جسم، جنس، روان) و هر چقدر هراس از پدر زیاد باشد، پس طول توقف نیز بیشتر خواهد شد و در اینجا بیماری عمیق بوده و درمان آن دشوار است و کودکان صرفاً سن تقویمی را گذرانده و کودکی در آنان نمی‌میرد؛ هراس از اجتماع به خصوص در اولاد ذکور اگر داشته باشند شدید است و هر نیازی را در خانه و خانواده جست و جو می‌کنند؛ در اینجا است که خواهران و دختران و شاید هم مادر قربانی تمایلات جنسی خانوادگی می‌شوند؛ چون در این خانواده مادر غایب است گرایش کودکان ذکور و اناث به مردان و زنان میانسال پیدا می‌شود؛ اما در کودکان ذکور اضطراب اساسی تمایلات جنسی را قبل از بلوغ بیولوژیک به وجود می‌آورد؛ این تمایلات به بازی جنسی می‌انجامد. کودکان ذکور پیش از اناث به چند انحراف جنسی دچار می‌شوند؛ بنابراین هاله

^۹- Libido

مادر و زن میانسال فراموش می‌شود؛ ولی هرگز نمی‌میرد؛ این علل گرایش به محرمات می‌باشد؛ و چون این کودکان ذکور سن تقویمی را سپری کرده‌اند؛ و از روانشناسی رشد و کمال در مانده‌اند؛ در بزرگسالی نیز به نونهالان گرایش خواهند داشت؛ در نظر داشته باشیم در اثر خشونت پدرانه «ضمیرناخودآگاه» یا بیشترین سهم را دارد و دیروز را به امروز انتقال می‌دهد. آیا این کودکان در کودکی اغفال شده‌اند و اکنون به اغفال‌گرایی ناخودآگاه نیز گرایش دارند. آزادی معقول در یک خانواده مقدس وجود ندارد؛ بنابراین یک عشق آشکار به وجود نخواهد آمد. پنهان‌کاری و نوباوه‌گرایی باهم ارتباط نزدیک دارد؛ میان خویشتن‌ارضایی و گرایش به نونهالان ارتباط وجود دارد؛ میان اندوه و افسردگی و نونهال‌گرایی ارتباط وجود دارد؛ شخص قدرت آن را ندارد یک مهر و محبت کامل را تحمل کند؛ بنابراین به حداقل آن پناه می‌برد؛ اما آرزو و هجران ایده‌آل باقی می‌ماند، مثل مهر راستین و خانه انتظار، هم چون روح سرگردان تا آخر عمر دور شخص می‌گردد، شبه زندگی بسیار غم‌انگیز است...

فصل دوم

«تاریخ نوباوه گرائی و گرایش به محارم»

این بیماری در قبایل بدوی وجود نداشت و همه بالغه و رشیده تربیت شده بوده اند.

باید قبل از هر چیز خاطر نشان کرد که این بیماری در قبایل بدوی وجود نداشت و همه بالغه و رشیده بوده اند. در ورود به مدینت نیز تاریخ نویس به اشتباه رفته است ازدواج «کلئوپاترا»^۱ با برادرش بر اساس حق اطلاق و صوری بوده است. در کتاب مقدس می‌خوانیم «هرود»^۱ پادشاه دستور می‌دهد «یحیی» پیامبر را بازداشت کنند؛ زیرا «هرود» می‌خواست با دختر برادرش «فیلیپ» که «هرودیا» نام داشت ازدواج کند؛ و پیامبر آن را که خارج از حق خصوصی و حق عرضه می‌دانست؛ بنابراین حرام دانست. بقیه داستان به افسانه رفته است که در میان کاهنان یهود سابقه بسیار از این داستان سرایی‌ها وجود دارد. در «تورات»^۲ که با ده فرمان «حضرت موسی» نیز به سبب دخل کلی کاهنان یهود هم‌خوانی ندارد؛ تا آنجا که «انجیل»^۳ را نیز تحت تاثیر قرار داده است؛ این اشاره نیز ضروری است که تحصیل حاصل عیسی مسیح را درک نکرده اند، منظور و مقصود این بود که آنچه در «تورات» نهی شده من آن را تکرار نمی‌کنم؛ این دخل کلی و خرافات باعث شد، اندیشمندان آل یهود «تلمود»^۴ را بنویسند؛ اگرچه احکام درست دارد؛ ولی نوشته اندیشه می‌باشد. در یک جمع بندی زن غایب می‌باشد؛ بر این اساس در هر جا که اصالت مونث به

1 - Cleopatra	0
1 - Herod	1
1 - Torat	2
1 - Enjil	3
1 - Talmud	4

وجود آمده است، اول کاهنان یهود آن را باور نکرده اند، یک نمونه سرگذشت «خشایار شاه» می‌باشد؛ که در «تورات» آمده است پادشاه در یک مجلس نیمه رسمی مست می‌کند (هرکس از شراب هوم بنوشد درخت هوم را ملعون کرده است زرتشت) و دستور می‌دهد؛ ملکه وارد آن مجلس شود تا همه زیبایی او را تماشا کنند و چون ملکه امتناع می‌کند دستور قتل او را صادر و با یک زن یهودی به نام ستاره یا عشرت ازدواج می‌نماید؛ اگر تاریخ را از افسانه جدا کنیم می‌توانیم بگوییم در ایران باستان ملکه سهم اجتماعی و دفتر مخصوص داشته است و چون بر اختناق دستان پنهان می‌خواستند یهودیان ساکن در سرزمین پارسی را بکشند؛ «ستاره» به دفتر ملکه رفته و از او خواسته از پادشاه بخواهد جلوی این کشتار مظلومین را بگیرد و...

درباره ایران باستان نیز همین آهنگ سرداده شده است «پلوتارک»^۵ تاریخ که به نام او معروف است از قول «کتزیاس»^۶ نخستین مورخ یونانی که به ازدواج با محارم در ایران باستان اشاره کرده می‌آورد «اردشیر دوم» با «آتوسا» خواهر خویش ازدواج کرده. می‌پرسیم چرا به نسل در نیاورده اند و از این ازدواج سلاسه پیدا نشده است.

¹ - Plutarch 5
¹ - Ctesias 6

کاهنان یهود از تساهل دینی در ایران باستان استفاده بردند که نما کاهن پیدا شدند
«مزدک بامدادان»^۷ یکی از آنان بود این نظر بایستی درست باشد زیرا در یک شخص این
نوع اندیشه معمولا محبوس می ماند و آن را عمومی نمی سازد.

«انوشیروان» را بعد از تبعید بهروز فارسی پیامبر اکرم (ص) به یقین سرزنش کرده این بار
او مسلمان شده است پیامبر اکرم (ص) به انوشیروان لقب عادل دادند. امثال دکتر حسین
ابوترابیان در ترجمه پاسخ به تاریخ نوشته «محمد رضا پهلوی» این لقب را از مغزیات وطن
پرستان افراطی دانسته اند و از شاعر گرانقدر «فریدون توللی» قطعه ای آورده اند: «زنجیر
داد و زنگوله خر آورده اند که به یقین خرت کنند) خر در میان بعضی عشایر سمبل
مظلومیت است حیوانی است که اشک بر چشمانش می آید) «درباره یک پادشاه که در
ایام کهولت روی اسب می نشست تا از نوامیس این مرز و بوم دفاع کند چنین گوییم چه
بگوییم باید گفت خر در میان برخی عشایر سنبل مظلومیت است.

یک کتاب که از تاراج برکنار مانده «تجارب الامم» از «ابوعلی یعقوب بن مسکویه»
(ترجمه و پژوهش رحیم زاده صفوی) که انقلاب در تاریخ نویسی با او آغاز می شود؛ این
کتاب یادداشتهای «خسرو اول انوشیروان» پادشاه دادگر، وصیت نامه «اردشیر بابکان» و...
هم تاریخ حوادث می باشد؛ هم نوع کشورداری ... که حتی امروز هم می تواند مفید باشد.

1 - Mazdak

«انوشیروان» می‌نویسد اول «مزدک بامدادان» را به گفت و شنود دعوت کردم و چون پیروان او شمشیر روی مردم که مخالف این هرج و مرج جنسی بودند کشیده و آنان را بی گناه کشتند پیش خود اندیشیدم مردم می‌گویند در زمان حکومت من ما را می‌کشتند و پادشاه از ما دفاع نکرد پس دستور دادم این فتنه را بخوابانند.

یک عده کاهن از «حضرت محمد ص» می‌پرسند چرا دختران با وجود موی بلند و عقل کم زود بالغ می‌شوند پیامبر اکرم (ص) پاسخ می‌دهند عقل دختران براق می‌ماند؛ آنان در این ایام سن کفران یا سن بی‌التفاطی را می‌گذرانند و ندیدید کاهنان یهود تکلیف آوردند و جزء تکلیف نگرفتند؛ زیرا تکلیف یک توقف آشکار در مسیر لیبیدو است. در یک خانواده که خشونت پدرانه آشفتگی روانی را در کودک یا کودکان به وجود آورده اند؛ و این آشفتگی در کودکان ذکور شدید است در آنان توانایی ذهنی را، برعکس دختران از بین می‌برد. هر کس با یک استعداد بالقوه به دنیا می‌آید اگر حتی یکی از این کودکان با استعداد برابر بزرگترین پیکر تراشان پا به دنیا بگذارد تنها یک عروسک ساز خواهد شد.

آن کسی که عمر «حضرت عایشه» را تا هشت سالگی پایین آورده است «ویلیام مونتهگمری وات»^۱ انگلیسی بود و چرا یک انگلیسی؟ تا هم به شخصیت بزرگ «حضرت محمد (ص)» ضربه بزند و هم دختران معصوم و کودکان کشورهای تحت تسلط را به مقاطعه بگذارد و

¹ - William Montgomery Watt

قومی آنقدر نادان که دختران کم سن و سال خود را با باورهای مذهبی به تاراج می‌گذارند. تا «حضرت خدیجه» در قید حیات بود «حضرت عایشه» مهر و علاقه خویش را به «حضرت محمد (ص)» پنهان داشت او بعد از وفات «حضرت خدیجه» در ابزار عشق بر پیامبر اکرم (ص) پیشقدم شد «حضرت محمد (ص)» به او لقب ام المومنین دادند و به یک بچه دختر، مادر مومنان لقب نمی‌دهند «عبدالله بن مسعود» از قول پیامبر نقل می‌کند کاراکتر او حجاب اوست. عشق آن دو عرفانی ماند فرزند را به عشق ترجیح دادند و سی سال بعد از وفات «حضرت محمد (ص)» نیز به عشق پاک آن حضرت وفادار ماند.

خانواده مارکی دوبری در عصر پادشاه خورشید لویی چهاردهم در تاریخ جنایت از این خانواده نام برده شده ولی در زیر ساخت آن اشتباه رفته اند نوشته اند در این خانواده ضعف مذهبی وجود داشته و جنایات نتیجه مستقیم این ضعف اعتقادی بوده است. در این خانواده هم فرهنگ مذکر حاکم بود و هم جزمیت دینی از اسباب جنایت بوده است اگر بگویم یکتا دختر خانواده «ماری مادلین»^۹ (مریم مجدلیه نام سلاسه مادر حضرت عیسی مسیح) نام داشت در این خانواده اقتدار زن مادر حاکم نبود؛ بنابراین کودکان باهم و از هم بیگانه بودند. این خواهر دو برادر داشته که در نوجوانی به او تجاوز کرده اند (دین درجه محرمات را آورده ولی چون زیر ساخت خانواده با تقدم مادر نبوده دین نتوانسته محرمات

1 - Mari Madeline

را حفظ کند) این تجاوز زخمه عمیق در خاطره این دختر باقی گذاشته بود زیرا در خشونت پدر ضمیرناخودآگاه گشوده می‌شود و خاطرات بد به این اتاق وارد می‌شوند. او با یک اشراف زاده ازدواج می‌کند او دو برادرش را با سم مسموم می‌کند؛ زیرا در خشونت پدر نفرت خواهر از برادر یا برادران عمیق می‌باشد و مادرش را نیز با همان سم می‌کشد؛ زیرا در خشونت پدر نفرت از مادر و گوناگونی احساس در دختران عمیق تر می‌باشد و درباره پدرش سم را کامل به کار نمی‌گیرد و پدرش زنده می‌ماند؛ زیرا در خشونت پدر، نفرت اولاد اناث از پدر کمتر می‌باشد. این دختر نگون بخت خود را بی گناه می‌داند؛ زیرا جنایت نتیجه مستقیم من که به حد مخدوش رسیده و منش خون گرم می‌باشد و ضمیرناخودآگاه نیز رهبری و هدایت آن را بر عهده دارد.

در آن زمان روانشناسی جنایت شناخته نبود اما مجازات این دختر بی گناه بسیار وحشیانه بود؛ زیرا هیئت داوران پارلمان را روحانیون تشکیل می‌دادند که بی روح و بی احساس بودند. دستهای او را می‌برند و موی سرش را هم می‌تراشند در آن زمان موی عاریه رواج داشت جسد مثله او را می‌سوزانند و خاکسترش را بیرون شهر می‌برند. تاریخ جهل در حرکت رو به جلو بر جهل می‌افزاید و تاریک اندیشی جدید را رقم می‌زند و اشتباه گویی، اشتباه نویسی سبب دیگری است که اقتصاد کلام را از بین می‌برد.

در کتاب شرح لمعه از «شیخ زین الدین بن علی» که مورخین باختاری را نیز بسیار خوش آمده نوشته است کسی نزد «حضرت صادق (ع)» پیشوای شیعیان بود و به مجوس (مجوس را بعضی از مورخین شاخه ای از دین زرتشت دانسته اند دین زرتشت یکتا دینی است که به سبب مدنی و... انشعاب نداشته است مجوس به تعریف محقق بزرگ «حبيب الله نوبخت» معرب ماژیس در زبان پهلوی قدیم است و زرتشت را شاید بعد برای جلوگیری از پراکندگی انتخاب کرده اند از پیامبر اکرم نیز نقل شده هیچ پیامبری اسم خویش را بر دین آورده خویش ننهاده مگر اینکه آیین و مذهب آورده باشد و آن پیامبر دین و دین توحیدی می آورد) به این دلیل که با محارم خویش ازدواج می کنند دشنام می داد وصی ششم او را از دشنام بازداشته و می فرمایند نزد آنان این یک نکاح است.

باید گفت متأسفانه تشیع و اجماع صلح کلی در اسلام را فراموش کرده و حرمت شریعت سازی را فراموش کرده در علم اصول (که از احکام اسلام نیست) اتفاق نظر داشته بعد اجماع از تشیع انتقام گرفته است. کتاب لمعه یک شریعت سازی مخوف دینی است که آنقدر مورد انتقاد قرار گرفته است؛ شیخ زین الدین بن علی متوجه نبود در قرآن تبدیلی و تغیر راه یافته است اولین کتاب را تحت تاثیر کتاب العزیز رافعی نوشته است و در شریعت بازی از همگان پیش افتاده است.

فصل سوم

«پسیکو سکسو فیزیولوژی زن»

تنها مرد باید ساخت؛ دختران خود به خود ساخته می‌شوند، اگر ساخته نمی‌شوند باید دید
تقدم فرهنگ مذکر تا کجا پیش رفته است.

اگر زن و جنس او به درستی و آنگونه که هست تعریف شود، تصویر زن در تصورات یک نوجوان ذکور و بیمار اثر گذار خواهد بود. یک روانشناس بزرگ که چنین گفته از او در تعریف روانشناسی جسمی و جنسی اثری نیست. در روانشناسی تجربی (که تاریخ زندگی بزرگان مثال بسیار است) در ساخت انسان سالم تقدم مادر کم رنگ بلکه بی رنگ شده. در اینجا است که باید مرد ساخت دختران خود به خود ساخته می‌شوند، اگر ساخته نمی‌شوند باید دید تقدم مذکر تا کجا پیش رفته است. در روانشناسی عمق «زیگموند فروید» که از بین رفته است؛ «ضمیر ناخودآگاه» و «ضمیر خودآگاه» چگونه دو قسمت می‌شود؟ آنجا که فرهنگ مذکر حاکم است. پس زیر ساخت روانشناسی کمال در اقتدار زن بوده است که اثری از آن نیست دو جمله قصار از «زیگموند فروید» مانده که یکی باید از «زیگموند فروید» باشد ولی دیگری را ساخته اند:

«زن بدون مرد نیز زن می‌ماند»

«پس از یک عمر مطالعه درباره زن هنوز می‌پرسم زن چیست؟»

«زیگموند فروید» را متفقین دزدیدند یک عده حقوق بگیر را برده و آنان مرگ بر یهود و مرگ بر «زیگموند فروید» سر دادند دو خواهر او را نیز کشتند و به حساب نسل کشی رایش گذاشتند که هنوز در این افسانه سازی سیونیزم پیشتاز می باشد که به قول پیشوای بزرگ آلمان نه به یهود رحم می کنند نه به غیر یهود، اگر لازم باشد اول یهودی را می کشند.

اگر آلمان رایش آنقدر برای یهودیان ناامن بود چرا دو خواهر «زیگموند فروید» همراه برادرشان نرفتند. کنفدراسیون یهود در آلمان رایش فعالیت داشت جوانان یهودی برابر جوانان آلمانی بودند؛ در سکه یاد بود که رایش بانک ضرب کرده بود؛ در یک روی سکه علامت گردونه خورشید و در سوی دیگر ستاره داود نقش کاری شده بود. تعداد یهودیان در آلمان چهارصد هزار بودند؛ که تا پایان جنگ این عدد ثابت ماند دو سال بعد از دزدیدند «زیگموند فروید»، «ژوزف گوبلز» وزیر فرهنگ و سخن گوی رایش اعلام کرد: شواهدی به دست آمده که سیونیزم در ربودن «زیگموند فروید» دست داشته است او یکی از طرفداران روانشناسی جدید بود. این اشاره نیز ضروری است که در معاهده سن ژرمن دهم سپتامبر «۱۹۱۹» با وجود مخالفت ساکنین آلمانی، اتریش تجزیه و از ایالات آلمان نشین اتریش جدید ساختند.

0 - Joseph Goebbels 2

روانشناسی جسمی و جنسی زن با اسناد رایش یکجا سوختند. نمی‌شد از یک طرف مونث را به تعریف آورد و از یک طرف دیگر نیز زن ابزار استمناء بماند و ضلع سوم: روانشناسان بازاری چون «ویلیام مسترز»^۱ و همکار خانم او «ویرجینیا جانسون»^۲ و مجلات سکسولوژی که سوزاندن کاغذ می‌باشد.

تمدن غرب بیمار است و اگر چنین پیش رود بیماری هم خودی، هم بیشتر و هم مسری خواهد شد. از آلمان شروع کردند سیصد روسپی را که رایش از محله چراغ قرمز جمع آوری و در اردوگاه کار آموزشی تعلیم داده و به خانه بخت فرستاده بود که در میان آنان روسپی یهودی نیز وجود داشت، پس گرفتند یک قفل ساز به نام «هلموت روزنبرگ» را پیدا کردند و بندر هامبورگ را که بندر تجاری بود به بندر عیش و نوش تبدیل کردند و این زن عیش و نوش را به همه جا سرایت دادند.

از روانشناسی جسمی و جنسی زن از اوراق سوخته این قطعات را توانستیم دربیاریم نوجوان ذکور باید بداند زن و مرد از یک گوشت و پوست می‌باشد؛ دست درازی به اندام زنان ارتباطی به اندام آنان که دخولی و کامل است ندارد، در کودکی به این نوجوان ذکور دست درازی شده است و اگر فراموش نشده به سبب گشایش «ضمیرناخودآگاه» در خشونت پدر می‌باشد. اگر یک نوجوان در جسمانیت یک زن متوقف مانده باید بداند در اثر توقف سه

¹ - William Masters

² - Virginia Johnson

گانه جسم، جنس و روان از جسمانیت خویش رانده شده است؛ بنابراین به پستان که رشد و نمو را در دختر کودک آغاز کرده همان مقدار گرایش را دارد که به پستان کامل در یک زن نیز چنین گرایشی دارند.

حجم پرستی ارتباط مستقیم با حالت سادیک یک فرد دارد زنان نطفه دان شما نیستند و علقه مردان دارای قند و لیپید میباشد که به ظرافت اندام بانوان ضربه می‌رساند اصراف نطفه که آثار آن بعد از جوانی ظاهر می‌شود انتقام «ضمیر ناخودآگاه» از خویشتن می‌باشد که «ضمیر ناخودآگاه» و «عشق تناسلی» آن را رهبری و هدایت می‌نماید. اگر ودیعه مادری نبود، تمایلات مرد بی جواب می‌ماند. همه زنان سرد مزاجند و گرم مزاجی نقشی است که از جهل مانده که زنان را جزء جنس و سکس امتیازی نبود باید بیان کرد که یکی از علل روانشناسانه روسپی گری در زنان همان بی تفاوتی جنسی در آنان است، تفاوت را عشق به وجود می‌آورد؛ اگر به عورت است زن چه احتیاج به مرد دارد باید بسیار تلاش کرد تا عشق را احیا کرد؛ ولی بدخواهان و کسانی که توان دیدن خوشبختی دیگران را ندارند مانع میشوند.

عشق بازی، بازی با عشق است به جوانان می‌گوییم قول فیلم‌ها و کارت پستالها جنسی را نخورند پشت این دوربین عکاس و فیلمبردار بیمار قرار دارد و معلوم نیست آه خشنودی که عکاس و زن به تصویر آمده اند چندبار تمرین شده است بورواژی لیبرال هرروز بر جلوه

کاذب آن خواهد افزود. هیچ دختر و زنی از توجه به جسمانیت او جلب مرد نمی‌شود، جلوه گری زنانه را نباید به جنس تعبیر کرد، این جلوه گری کلی است در حیوانات که برعکس انسان فصل جفت گیری دارند تمایل جنسی نر را با پرخاش می‌پذیرند چنین است که شیر در نوازش از طرف انسان گربه شدن را به سلطان بودن ترجیح می‌دهد. اگر در دختران آن هم اولین بار در لمس آنان احساس دیده می‌شود، حرمت آنان لمس شده است یک دختر در خشونت پدرانه و خانواده جزم برعکس پسر به خویشتن ارضایی دچار نمی‌شود، در آنان عصبیت مرضی و موضعی پیدا می‌شود که از پایانه رشته عصب می‌باشد که به جنس آنان نرسیده است. اگر دنیا را زنان تشکیل می‌دادند احتیاجی به این همه بسط روانشناسی عمق و روانشناسی انحراف نبود. کلیتوریش که حتی دختران عصبی به تحریک آن گرایش ندارند و حتی به وجود آن پی نبرده اند، پایانه عصبی است که به جنس نرسیده است؛ تحریک آن توسط مردان بیمار که می‌خواهند استواری جنسی زنان را ناخودآگاه انکار کنند به پیری زود رس زنان می‌انجامد؛ شاید چون ساختار جنسی آنان درونی است دخل و تصرف را تجاوز به خویشتن می‌پندارند در دختران همجنسگرایی به وجود نمی‌آید نقاشان و ادیبان اگر تصویری از آن ساخته اند برای ایجاد شوک در خواننده و بیننده می‌باشد. تغییرات در ترشح غدد حتی قوه آن را ندارد همجنسگرایی راستین را به وجود آورند اگر در یک خانواده خشونت پدرانه حاکم باشد در رشد سه گانه دختر جسم، جنس و روان

اختلاف و اختلال پیدا می‌شود؛ آنقدر رشد نکرده اند که بتوانند به یک مرد بگویند من شما را دوست دارم، می‌خواهند کسی عاشق او شود که در این حس تقدم وجه اشتراک میان مذکر و مونث وجود دارد با آنکه سیمای متناسب دارند ضمیرناخودآگاه در تناسب شک ایجاد می‌نماید؛ بنابراین یک دختر زیبا را انتخاب می‌کنند به او علاقه عاطفی شدید و یک طرفه پیدا می‌کنند (این دختر در اقتدار مادر یا حداقل تفاهم و تقابل به رشد سه گانه رسیده است) اگر عاشق شوند دوست دارند قاصد نامه های عاشقانه او باشند اگر خلاصه کنم او را در عشق، زیبایی، قدرت جانشین خویش می‌سازند زندگی غم انگیزی هست که می‌توانست به وجود نیاید.

آمیزش به ساختار جنسی بیرونی زن آسیب می‌رساند که نشان می‌دهد انسان برعکس حیوانات از فصل جفت گیری فراتر رفته است، ساختار بیرونی تناسل زنانه برای تکرار آمیزش ساخته نشده است هم چنین نطفه چون دارای قند، لیپید و... است در اندام زن فرجه گی به وجود می‌آورد. حدت در جنس مونث و حدت جنسی در جنس مذکر نتیجه مستقیم خشونت پدرانه و فرهنگ مذکر می‌باشد؛ در دختران عصبیت مرضی بروز می‌نماید در پسران اضطراب نیز به آن اضافه می‌شود و اختلالات عاطفی بروز می‌نماید چه مرد و چه زن از نظر روحی ارضاء نمی‌شوند و به اشتباه شکایت از جسم و جنس خویش می‌کنند بر ضمیر ناخودآگاه رضایتمندی معنی پیدا نمی‌کند. در جنس مذکر پیش از مونث اقتدار مادر تسلط

بر جنس را فراهم می‌آورد و بلوغ با آرامی‌سپری می‌شود، منش تابع شخصیت می‌شود، احتلام‌های بیولوژیک کافی بر آرامش جنسی است یک عشق بی‌آلایش رضایت روح را بر عهده می‌گیرد این روح هست که می‌میرد و به اشتباه به حساب جسم می‌گذاریم. دکترین رایش در یک ازدواج پایدار و یک نسل سالم برتر از احکام ازدواج در ادیان الهی است؛ عشق و ازدواج یک اتفاق خصوصی است ولی چون مستقیم با جامعه ارتباط دارد، اگر در آزمایش روانی تشخیص داده شد که هر یک از تعادل روانی برخوردار نیستند بعد از درمان حق ازدواج خواهند داشت؛ گفته شده «زیگموند فروید» از دکترین رایش حمایت کرده بود.

اگر من به طفولیت جنس قائل شده‌ام برای حراست کودک می‌باشد اگر روانی است سبب کاستراسیون یا امحاء آلت نتیجه مستقیم انحراف افراد بزرگ سال می‌باشد که آلت کودک را که حالا بزرگ شده به بازی گرفته بودند در همجنسگرایی مذکر فاعل و مفعول از یک واحد که خشونت پدران می‌باشد انحراف یافته اند فاعل منش خونی دارد و مفعول منش سودایی هم چنین به سبب این که جنین اگر قرار است مذکر شود یک مدت در حالت مونث غوطه‌ور می‌باشد (این کشف چند دهه قبل از آغاز روانشناسی جدید کشف شد و «زیگموند فروید» اولین روانشناسی بود که به آن وفادار ماند یک موضوع مذهبی نیز به تعریف علمی در آمد که در یکی از شماره‌های مجله بهداشت روان به چاپ رسید زن از

دنده چپ مرد آفریده شده است یعنی این که جنین مونث از مذکر سهم نمی‌برد) که خشونت پدران او را به تانیث عقب می‌برد (غدد سرنوشت وجود ندارد این نظریه بعد مورد انتقاد قرار گرفت ژینگل گوپ در کتاب غدد سرنوشت این عقب نشینی چهره مذکر به تانیث را نتیجه اختلال در ترشح غده تست استرون می‌داند اگر هم این نظر درست باشد می‌پرسیم چرا این غده در خشونت پدران فعال می‌شود) من به آموزش جنسی کودکان اعتقاد ندارم ترکیب عصبیت مرضی با اختلالات روانی نوجوان ذکور را از رشد طبیعی باز می‌دارد به چنین نوجوانی با ده ها جلد کتاب آموزش جنسی نخواهد توانست راه سالم را دریابد به کودک هنوز هم بگویید تو را لک لک در سبد آورد («حضرت محمد(ص)» نیز این نظر را آورده اند اگر کودک پسر پرسید بگویید خلقت خدایی بود اگر کودک دختر بود بگویید از خمره عسل درآمدی) او بعد از رشد خواهد دانست سن او اجازه نمی‌داد یک موضوع پیچیده بیولوژیک را به او تشریح کنند؛ افتتاح کلاس آموزشی جنسی بر کودکان را در آلمان ویران دستان پنهان به وجود آورد بعد نیز مجله ای چاپ شد به نام مادر، این کلاس و مجله یک تجدد نیست بلکه ارتجاع می‌باشد زیرا همان اثر تکلیف را به بار می‌آورد.

آیا نظریه فراجنسی درباره جسم شناسی زن می‌تواند یک دلیل روانشناسانه در کتب آسمانی باشد چون پوشش خاص بر اندام زنان وجود ندارد ما زن و مرد را از یک گوشت و پوست آفریدیم تفاوت در زیبایی مطلق است.

فرموده «حضرت محمد(ص)» به کاهنان یهود که ایراد گرفته بودند چرا پوشش در کتاب شما نیست؟

فصل چهارم

«شخصیت‌شناسی فرد نونهال‌گرا»

فرهنگ مذکر برای آن که عضو جنسی خویش را استوار نشان دهد هر قطعه‌ای از اندام زن را نقطه جنسی و سکسی تعریف کرده است.

منش، اگر «منش سودائی» باشد به خود آسیب خواهد رساند؛ اگر «منش خونی» باشد به دیگران صدمه خواهد زد؛ در نوع «سودائی» شخص درون گرا هست و در نوع «خونی» شخص برون گرا می‌باشد؛ نتیجه در هر دو حال یکی است کودک آسیب دیده حتی اگر دارای استعداد بالقوه (که همه یک نوع از آن را دارند) و عالی باشد بی اثر و ثمر خواهد ماند.

منش، یکتا صفتی است که با انسان زاده می‌شود ولی تحت تاثیر شخصیت قرار دارد و شخصیت سالم در اقتدار مادر یا حداقل در تفاهم و انضباط گرایی میان مرد همسر با زن همسر به وجود می‌آید. غرور سالم لازمه تکمیل شخصیت است یک نوجوان که در خشونت پدرانه به آشفتگی روانی گرفتار آمده و چند انحرافی است و مادر نیز به سبب همین نوع خشونت در خانواده ی پدری خود از شخصیت ضعیف برخوردار می‌باشد. در نظر کودک به خصوص کودک ذکور مادر یک موجود گمشده و خاکستری است این نوجوان در نوسان جنس اسیر می‌باشد و چون مادر نیز در اقتدار قرار ندارد به زنان درشت هیکل گرایش پیدا می‌کند در همان حال به سبب همان نوسان جنسی به نونهال نیز گرایش (اضطراب اساسی

که جنس او را پیش رس ساخته و از درک تمایلات و بی قراری نسبت به جنس مخالف عاجز مانده است تا چه حد در تمایل بعدی او به نونهالان اثر گذار می‌باشد؟ دارد.

یک نوجوان که در خشونت پدرانیه از رشد شخصیت باز مانده و ضمیرناخودآگاه در او گشوده شده است هم به طرف یک زن ضعیف کشیده می‌شود و هم به طرف یک زن با شخصیت قوی تمایل و گرایش پیدا می‌کند، که در این گرایش درام خانوادگی کمتر می‌باشد.

این نوجوان تا درمان نشود سن تقویمی را خواهد گذراند؛ کودکی شخصیت او را همراهی می‌کند او در جسمانیت خویش محبوس مانده؛ بنابراین در شناخت یک یار نمی‌تواند از جسمانیت او فرا رود. او از شناخت کاراکتر یا سبجیه یا خمیری نیز عاجز است پس این نظر درست خواهد بود او نونهال را انتخاب می‌کند؛ زیرا صداقت دارد و... دارد زیرا شرم مرضی دارد، در این گرایش اغفال‌گرایی نیز نقش دارد. او با رسم ظرافت آشناست اگر دست هنری داشته باشد می‌تواند از او تصویر یا پیکره‌ای بکشد یا بسازد به سورپرایز بیش از هر کس آشناست اما او میان شخصیت و فردیت رها شده است.

این انحراف مثل انحراف هم جنس‌گرایی مذکر (رجوع شود به کتاب همجنس‌گرایی مذکر (فاعل و منفعل) و رد تحلیل همجنس‌گرایی زنان از همین نویسنده انتشارات آوای بوف)

در سلامت روانی نونهال بی اثر نخواهد بود این بیماری آزادی زیبا را از دختران نونهال خواهد گرفت (اگر در این کودکان در اثر خشونت پدران ضمیم ناخودآگاه گشوده شده باشد زخمه پایدار خواهد ماند) یک رفتار دوستانه از جانب یک مرد درباره یک نونهال اعتماد به خویشتن را در او قوت خواهد داد. چهره و اندام یک نونهال در انحراف نونهال گرایي موثر نیست. در تاریخ پیمائی باید گفت این یک بیماری جدید است که با داستان «لولیتا» به وجود آمده (این بار شرق غرب را از راه بدر می برد) یک شخص که به انحراف نونهال گرایي دچار است یک چهره که او را جلب می کند یک چهره کودکانه نمی باشد. «ولادیمیر ناباکف» نیز در تشبیه چهره «لولیتا» «سیمونتا وسیوچی»^۳ عشق بزرگ نقاش بزرگ ایتالیا دوره رنسانس «ساندرو بوتیلچی»^۴ را نمونه می آورد چهره «سیمونتا وسیوچی» چهره یک دختر زن می باشد.

در دین و در روانشناسی جسمی و جنسی زن (اگر یک توجیه روانشناسانه بر حلیت اندام زن در دین به حساب آوریم) زن فرا جنسی است اگر در اندام زن احساسی دیده می شود به آن سبب است که حرمت او لمس شده است یک فرد سالم در گرایش عاشقانه زیبایی و کاراکتر را یک جا خواهد دید.

2 - Simonetta Vespucci 3

2 - Sandro Botticelli 4

در تصویر اندام و اندام جنسی زن یک دختر نونهال هنوز زیبایی زنانه در او کامل نشده است؛ در این سن یک دختر که مدل یک مجله جنسی می‌شود او در خشونت پدرانیه جنس را مقدم می‌شمارد، با آنکه می‌داند لذت پایدار وجود ندارد؛ عکاس که مرد است بیمار می‌باشد. روانشناسان جنس و سکس اغراق کرده اند و نوجوان ذکور نیز آن را باور کرده است دختر نونهال نمی‌داند یک مرد که به اعضاء و اندام او گرایش دارد بیمار است و صرفاً سن تقویمی را سپری کرده است.

پستان ها رشد نکرده است ولی پستان عنصر جنسی نیست (بر این اساس در برابر طمع خام مردان بیمار زود تحلیل می‌رود زن بی‌غرض و عوض خلق شده است) فرهنگ مذکر (آزادی یعنی اینکه موضوعات مختلف درست تعریف شوند ولی با تاریک اندیشی جدید تجزیه و تحلیل شده است) برای آن که عضو جنسی خویش را استوار نشان دهد هر قطعه ای از اندام زن را نقطه جنسی و سکسی تعریف کرده است (دمکراسی هنوز معنی نشده است لیبرال را پس وند آن کرده است به دو وعده غذا در یک وعده می‌ماند.) پستان زن مقدس می‌باشد یک عضو اعجاز است چون خون سرخ را به خون سفید تبدیل می‌سازد؛ سادیسم حجم می‌طلبد پس گرایش به پستان یک تمایل سادیک مردانه می‌باشد پستان برجسته و صفت پستان لطیف نیز از حالات سادیک (سادومازوخیسم (خوددگرآزاری) در

خشونت پدرانه در کودکانه ذکور رشد می‌یابد) تاثیر می‌پذیرد نوک پستان لطیف نیز صفت است.

هر میلی که باعث شور و شوق روحی نمی‌شود هوس و بیماری است با بورواژی لیبرال نمی‌توان مقابله کرد او محصولات کاذب خود را خواهد ساخت تعریف روانشناسانه از اصالت زن یکتا حربه در برابر این بازیها می‌باشد.

اگر لب‌های بزرگ یک آلت تناسلی کوچک از هم جدا شود لبهای کوچک هنوز در بالا به هم پیوسته و برجسته می‌باشد برخلاف نظر جنس‌شناسان بازاری حساسیت این لبها پایدار و جنسی نیست این حالت به تدریج در امتداد لبهای بزرگ قرار می‌گیرد فرج شکوه خلقت را به نمایش می‌گذارد.

امثال «ویلیام مسترز»^{۲۵} و همکار خانم او «ویرجینیا جانسون»^{۲۶} متأسفانه کلیتوریس را یک قسمت حساس از دستگاه جنسی زن دانسته اند در حالی که محرک این عضو اثر یک گزیدگی را دارد و تحریک این عضو به پیری زودرس زنان می‌انجامد. زن خارق‌العاده ترین موجود در طبیعت است که هم زیبایی مطلق و رشیده می‌باشد و هم زیر ساخت یک خانواده و جامعه سالم با اوست.

² - William H. Masters 5

² - Virginia E. Johnson 6

فصل پنجم

«درمان»

برقراری یک رابطه جنسی و سکسی از هر نوع، حتی به صورت قانونی، شرعی و طبیعی نیز
حالتی از انحراف و بیماری را در خود دارد.

انسان یک موجود روانی است، تا آنجا که اختلالات روانی روی رشد اندام انسان نیز اثر گذار می‌باشد؛ هم چنین موجودی است که در خشونت پدرانۀ ضمیر او از صورت واحد و آشکار در می‌آید. نمی‌دانیم «ضمیر ناخودآگاه» از تقسیم «ضمیر خودآگاه»^۱ به وجود می‌آید یا مستقل می‌باشد؛ درمان جزء با «هیپنوتراپی»^۳ موثر نمی‌باشد. اگر بنده اصرار دارم که درمانگاههای رایگان برای مردم و عموم در برنامه دولت ملی و وطنی در الویت قرار گیرد و شخص بداند که بیمار است و پزشک محرم اوست؛ هم به سبب اجتماعی آن هست، هم به سبب فردی آن. یک کودک آسیب دیده در بزرگسالی اگر با خطای ایام کودکی رنج می‌برد به سبب ناآگاهی بزرگ سالان از ریشه بیماری او است؛ باید توجه کرد که عمر مفید یک انسان تنها یک دهه هست و در این یک دهه می‌تواند برای اجتماع نیز مفید باشد؛ اگر چه آگاهی، اندوه و افسردگی را سبب خواهد شد در حالی که با «ضمیر ناخودآگاه» زمانی نه چندان دور آن را شادکامی می‌پنداشت؛ در این حادثه انقباض نیز

1- Unconscious

2- Conscious

3- Hypnotherapy

وجود دارد؛ با یک پرخاش ناخودآگاه به شوک دچار می‌شود، یک تجاوز نیز بر ناخودآگاه چنین اثری دارد، پشیمانی نتیجه آزادی خودآگاه از جبر ناخودآگاه می‌باشد؛ این است که شخص احساس می‌کند کار خلاف عرف و اخلاق انجام داده اگر در صدد بر می‌آید علت پشیمانی را از بین ببرد به سبب بازگشت دوباره ضمیر ناخودآگاه است؛ زمان بر «ضمیر ناخودآگاه» نمی‌گذرد و ثابت مانده است ولی چند درصدی که بر «ضمیر خودآگاه» باقی گذاشته، که اگر جزء این بود درمان امکان نداشت ولی عمل خلاف نیز اتفاق نمی‌افتاد. بر این اساس در مجازات یک شخص بزرگسال در واقع یک کودک را مجازات کرده ایم در درمان با «هیپنوتراپی» «ضمیر خودآگاه» این بار به طور کامل از کار می‌افتد و «ضمیر ناخودآگاه» آگاه و آماده می‌ماند ولی خواب مصنوع باید عمیق باشد و این عمق با تلقین به شخص به خواب رفته مشخص می‌شود. این نوع درمان روانی بعد به وجود آمد؛ «زیگموند فروید» به «پسیکانالیز»^۱ در درمان انحرافات حدودی قائل بود در زمان او یک تخت که بیمار در آن دراز می‌کشید و روانپزشک پشت سر او در یک نور ملایم قرار می‌گرفت و چهره پزشک نباید دیده می‌شد و روانپزشک تداعی آزاد را تلقین می‌کرد؛ این روش که در درمان به «زیگموند فروید» نسبت می‌دهند تا چه حد درست می‌باشد او با «ژان شارکو»^۲

1- Psychoanalysis

2- Jean Charcot

و «هیپولت برنهایم»^۱ همکار بود و این دو روانپزشک استاد درمان با «هیپنوتیزم» بودند؛ این اشاره ضروری است که «زیگموند فروید» با گفت و گو درمانی مخالف بود او بر این عقیده درست بود که گفت و گو درمانی زخمه های روانی را شناور می کند بدون آنکه آنها را بیرون آورد ...

او دارو-درمان را بی فایده نمی دانست یک پزشک حاذق با ترکیب چند دارو می تواند بیماری های روانی را درمان نماید؛ ولی باید بداند «ضمیرناخودآگاه» سر جای خود قرار دارد «ضمیرناخودآگاه» فریب می دهد، ولی فریب نمی پذیرد. اگر درمان دشوار است سبب در این است که بیمار تک انحرافی وجود ندارد و کودک و نوجوان آسیب دیده به چند انحراف دچار است.

دو اصل عمومی و کلی را یک بیمار جدا از درمان بایستی در نظر داشته باشد:

- برقراری یک رابطه جنسی از هر نوعی حتی به صورت قانونی، شرعی و طبیعی نیز حالتی از انحراف و بیماری را در خود دارد.

¹- Hippolyte Bernheim

در حس چشمانی، بینائی، شامه، شنوایی با حیات مشترکیم پس آن را قبول دارم ولی درباره جنس خلقت در حق انسان، باید شکل انسانی به آن می‌داد اکنون که نداده انسان باید به آن جلوه انسانی دهد.

- زن حتی از نظر اندامی یک موجودی است که متحیر می‌سازد.

پزشک در درمان بیمار چهار منش «منش خون گرم»، «منش سودائی»، «منش صفراوی»، «منش بلغمی» را نیز باید در نظر داشته باشد که با شخص زاده می‌شود و قبل از شکل گیری شخصیت قرار می‌گیرد ولی تابع شخصیت می‌باشد که در اقتدار و تقدم زن مادر شکل کامل پیدا می‌کند.

اگر درمان دشوار است سبب آن است که دو عامل بیماری زنده اند؛ پدر که به بیماری عصبی دچار است و مادر که شخصیت ضعیف دارد؛ تصور نرود اگر این دو به طور طبیعی از زندگی کودک یا کودکان بیرون روند رشد آغاز خواهد شد. تغییرات جسمانی و روانی ملاک خواهد بود اگر شرایط مخففه قائل شوم با فقدان پدر و خشونت او همه اختلافات روانی در کودک خواهد مرد ولی هراس از زن، هراس از ازدواج، هراس از جامعه و عشق تناسلی باقی خواهد ماند در فقدان مادر چون کودک (کودک ذکور) به مادر و شخصیت ضعیف او پناه برده تانیث در چهره کودک و نوجوان تا حدی از بین خواهد رفت (یک دلیل

دیگر بر رد نظر غدد سرنوشت) این پدر و مادر با دو صفت خشن و ضعیف که بر زندگی کودک اثر می‌گذارند، ولی کاش کودک می‌دانست پشت این خشونت پدر، نه اقتدار، بلکه ضعف وجود دارد و او نیز وارث یک جامعه و خانواده با فرهنگ مذکر می‌باشد؛ این فرهنگ هم سبب گشوده شدن «ضمیرناخودآگاه» بوده هم این ضمیر بر آنچه انحراف و تخریب است در اتاق کاذب جا داده است حتی می‌گویم نگهبان نیز بر این اتاق انتخاب کرده تا تحریکات و پیمانات سالم را راه ندهد روانکاو تا چه حد توان دارد «ضمیرناخودآگاه» را جانشین این دریای درون سازد؛ دریای درون بیش از نود درصد ضمیر را در اختیار «ضمیر ناخودآگاه» قرار داده این یک جبر درونی است و انسان بی‌گناه است.

در نیمه دوم قرن نوزده چنانکه پیش از این آشنا شدیم «پسیکانالیز» آغاز «هیپنوتراپی» بود «هیپنوتراپی» قادر است زمان را به مکان باز گرداند؛ یک بیمار که کاراکتر او بازگشته با کودکان چو کودک رفتار خواهد داشت.

در عشق است که جسم و روح به آزمایش درمی‌آید در شخص که «ضمیرناخودآگاه» گشوده شده انتخاب با این ضمیر انجام می‌گیرد؛ شخص هر قدر هم از علم زیباشناسی حتی سنجیه‌شناسی و ایده‌آلیسم برخوردار باشد نمی‌تواند به «ضمیرناخودآگاه» یا «وجدان لاشعور» غلبه کند؛ این ضمیر تا دوستی نظر را پنهان می‌سازد این را باید دانست هر آنچه را که «ضمیرناخودآگاه» می‌خواهد در افعال بیرونی نه راضی می‌کند نه پایان دارند. «زیگموند

فروید» در زمان دستیاری با «ژان شارکو» به حد کافی با «هیپنوتیزم» آشنا بود و مدتی نیز با «هیپولت برنهایم» که معروف است اتوهای خاصی در خواب مصنوع ابداع کرده بود همکاری داشت او گفت و گو درمانی را بسیار خطرناک می دانست زیرا گفت و گو درمانی آن زخمه هایی را که در عمق ضمیر پنهان دفن شده بود شناور ساخته بالا می آورد ولی قدرت ندارد آن را خارج سازد؛ در نتیجه اضطراب عصبی و مرضی بیمار شدت می یابد آن روانپزشک حتی نمی داند بایستی آن زخمه ها را حداقل به عمق بستر ناخودآگاه بخواباند چگونه؟

دارو - درمانی اگر ترکیب دارو درست باشد حداقل میان «ضمیر خودآگاه» و «ضمیر ناخودآگاه» جدایی می اندازد ولی ضمیر ناخودآگاه را کامل از بین نمی برد.

دکتر شعبان طاووسی کابوک که «هیپنوتیزم» را می خواست بسط دهد و در جرم شناسی (دستگاه دروغ سنج کامپیوتری حتی اشتباه می کند یک بی گناه که اول بار وارد یک اتاق جرم نگاری می شود اضطراب او در دستگاه نیز اثر گذار می باشد) حتی به کار گیرد اول بار آن را روی یک مجرم خانم محکوم به اعدام به امتحان در آورد.

در یک بحث آزاد عنوان کردند بعد از درمان «هیپنوتراپیک» (که قبل از آن که بیماری مزمن شود و سن مفید سپری گردد) یک دختر نوجوان از ضمیر خودآگاه دستور خواهد گرفت.

گفتار چهارم

خویشتن ارضایی

فصل اول

خویشتن ارضایی در مردان

زمانی فهمیدم که یک بیمار و منهوک هستم که دیگر برای درمان من بسیار دیر شده است
یگانه درمان من جان ستاندن من است.

در خانواده ای که خشونت پدر حاکم است و زن همسر به حاشیه رانده شده و از یک ساختار روانی ضعیف برخوردار است؛ مادر هیچ قدرتی ندارد و مورد حقارت و تحقیر پدر واقع شده، وسیله ی است که پدر صرفاً تمایلات جنسی ناتمام و بی حد و مرز خود را با او ارضاء می کند؛ به گونه ای که زن همسر نقش ضعیفی را در مدیریت و بقاء خانواده ایفاء می کند، که باعث وجود نوعی اضطراب در کودکان شده و این اضطراب اساسی و مرضی باعث می شود، بلوغ جنسی در کودکان بخصوص کودک ذکور خانواده زودرس شود؛ زیرا در این شرایط یک نوع کشش و تمایل وجود دارد که کودک ذکور را به طرف جنس سوق می دهد؛ ولی کودک ذکور هرگز نمی داند که این کشش های درونی چیست! از آنجا که این بلوغ زودرس ایجاد شده و هیچ آمادگی طبیعی و جسمی در کودک ذکور نبوده است؛ آغازگر یک نوع «عشق تناسلی»^۱ بیمارگونه است عشق تناسلی باعث حذف و انکار شکوه و امتیازات معالی زن شده و جز این نتیجه ای نخواهد داشت که هر چیز زیبا و روح افزا به حس نخواهد آمد و هر آنچه علاقه را برمی انگیزد؛ ریشه های جنسی خواهد داشت و شادمانی و آرامش خالص را مانع خواهد شد.

1- Genital Love

میل این نوجوان ذکور به پر کردن آغوش خویش با اندام زن در جوانانی شدت دارد؛ که از مهر و محبت استوار و اقتدار مادرانه محروم مانده اند؛ این میل به همین یک سبب پایان ندارد. در اینجا است که کودک ذکور اگر در پیدا کردن جنس موفق نشود؛ به حاشیه های جنسی روی می آورد؛ مثلاً برای ارضای تمایلات جنسی خود حتی به البسه جنس مونث نیز دست درازی می کند و روی آوردن این ذکور دارای «عشق تناسلی» به خانواده برای ارضاء تمایلات جنسی خود از قبیل خواهر یا محارم به دور از انتظار نیز نیست؛ ولی آیا طبیعت یا خدا با آفریدن زن معلول و تجسم انحراف آفریده است؟ پاسخ نه است؛ زن موجود زیبا، متین، همدم، مادر و موزون می باشد؛ پس عوض تحدید و محدود کردن زن که نتیجه ندارد؛ باید امراض روانی را که بیشتر آن شامل جنس مذکر می شود درمان کرد.

در این کودکان ضمیر ناخودآگاه در کنار ضمیر خودآگاه گشوده شده است؛ ولی مشخص نیست که ضمیر ناخودآگاه جایگاه مستقل در مغز باز می کند یا ضمیر خودآگاه را نصف می نماید؛ در این حالت عصبیت مرضی نیز بر کودک ذکور اضافه شده و باعث تحریکات عصبی می شود.

ولی اگر یک کودک ذکور در امنیت روانی کامل رشد کند؛ که حداقل با تفاهم گرایی دو همسر به وجود می آید؛ بلوغ در مسیر خلقت و طبیعت قرار می گیرد. و این بار گرایش جنسی به جای اینکه مرض گونه جلوه کند به طرف عشق، عاطفه و مهرورزی می رود. اختلام

های شبانه که یک دهه برای جوانان ذکور ادامه دارد برای آرامش جنسی آنان کافی خواهد بود و نیازی نیست که حتما ارتباط جنسی صورت گیرد؛ زیرا تمایلات جنسی در مرحله شدت جنسی نتیجه مستقیم اضطراب مرضی و عارضی می‌باشد؛ و شخصی که دچار این نوع مرض است لیبدو (جنس، جسم و روان) مساوی هم و با سیر طبیعی رشد نکرده است؛ توقف رشد لیبدو خودپرستی را رشد می‌دهد و از رشد خرد، اخلاق و بخشش جلوگیری می‌کند؛ بنابراین یک نوجوان ذکور وقتی دختری را دوست دارد ولی احساس می‌کند این عشق یک طرفه است، اولین دلیل که باید او مرا دوست داشته باشد از خود بینی است. وفا در یک شخص سالم دارای تعادل است اما در یک فرد بیمار ادیپ سماجت می‌باشد و این اصرار روی یک جنس مخالف تا زمانی ادامه خواهد یافت که او را در دام عشق ببینیم. (قیاس کنید این نظر اخلاق جنسی «زیگموند فروید»^۲ را با نظر اخلاقی جنسی «برتراند راسل»^۳ که ازدواج آزمایش موقت را در کتاب «اخلاق و زناشویی» مطرح کرده است که باعث شد از تدریس در دانشگاه‌های آمریکا محروم و سپس از کشور آمریکا اخراج شود.)

خیال گرایی جنسی در این کودکان که در خشونت پدر رشد کرده اند بیشتر است که اگر در امنیت روانی رشد می‌کردند از خیال گرایی یک ترکیب عالی با عملگرایی به وجود

^۲- Sigmund Freud

^۳- Bertrand Arthur William Russel

می‌آمد؛ این کودکان (کودکانی که در خشونت پدر رشد کرده اند) که قوه تخیل والا و بالا دارند حتی اگر از ودیعه هنری بالقوه برخوردار باشند تخیل گرایی آنان به پوچ گرایی می‌رود و این انحراف یک صدمه بزرگ به شخص زده و از ساخت یک دوره ای هنر ملی و جهانی نیز جلوگیری می‌نماید؛ پیش آگهی نیز وجود دارد، این کودکان به کلکسیون حقییر و نوعی حقارت درونی پناه می‌برند، این قناعت به هر نوع تمایل و احساسات غلبه می‌کند و از بلند گرایی و اعتماد به نفس فرد نیز می‌کاهد. در این کودکان نیز خود دگر آزاری وجود دارد و اگر این کودکان ذکور تمایل بسیار به بکارت (اخلاقی که بر اساس بیولوژیک بنا شده است اخلاق ریاکارانه و فریبنده خواهد بود؛ زیرا بکارت نه تنها سبب حفظ اخلاق نیست بلکه در جوامعی که به این نوع اخلاق صرفا بیولوژیکی حساس هستند، دختران مجبور به نوعی سکس مقعدی می‌شوند؛ که این نوع سکس بر دختران که بیشتر برای حفظ بکارت یا ارضاء تمایلات مرضی جنس مذکر صورت می‌گیرد؛ تاثیر بسیار منفی بر روح و روان آن‌ها می‌گذارد.) دارند؛ از جنبه اخلاقی یا پاکدامنی جنس مونث نیست؛ بلکه از حالت سادیک پنهان است. مذکر مرضی که به بکارت و سکس مقعدی گرایش دارد، دارای حالت سادیک و یک میل همجنسگرایی خفیف در آنان نیز وجود دارد؛ زیباترین و خوش سلیقه ترین زنان نیز قدرت آن را ندارند عقده ادیپ و حات سادیک را از اثر بیندازند. درباره مردی که با داشتن یک همسر کمال دلخواه یک زن آکله را نیز می‌پسندد

باید ریشه آن را در ترکیب حالت سادیک و عقده ادیپ جست و جو کرد؛ این شخص از جسمانیت خویش رانده شده است؛ بنابراین از جسمانیت جنس مونث نمی‌تواند فراتر رود و او در یک خانواده و جامعه قرار دارد که جزمیت جنسی برزن قائل شده اند که از نظر روانشناسی جنسی زن باطل می‌باشد. جنس زیبا نیست یا وقتی آزاد و زیبا است که یک دختر می‌خواهد مادر شود؛ پس پنهان کاری جنسی این نوجوان ذکور که با امساک نیز همراه نمی‌باشد در حد شروع نیز زشت می‌پندارد؛ یک جمله قصار می‌آورم هر میل و احساسی که تسکین ایجاد نمی‌کند بیماری است اما نوجوان و مرد این را نمی‌داند چون توسط ضمیر ناخودآگاه که پیش از این‌ها در اقتدار پدر و ضعف و حقارت مادر رشد کرده است هدایت می‌شود و او هرگز نخواهد دانست که در حال انتقام غیرمستقیم از خویشتن می‌باشد. زیرا اصراف نطفه انتقام غیر مستقیم از خویشتن می‌باشد. بر نوجوانان باید غیر عادی بودن این عمل تعریف و تلقین شود. و آمیزش با زنان فاحشه که واژن آنها کاملاً سخت و فیبریک شده است هیچ فرقی با خویشتن ارضایی ندارد.

یک کودک که در امنیت روانی بزرگ نشده در بلوغ که اضطراب مرضی آن را زودرس نیز کرده است (و این ضد تطبیق مصیبت بار خواهد بود) هر آن چه که خاطرات کودکی است بار اختلالات روانی و جنسی او نیز می‌شود. جنس نیز به یک کشمکش اساسی تبدیل می‌شود و هم روان را تهدید می‌کند و بار دیگری است که در بعضی تمایلات حضور قاطع

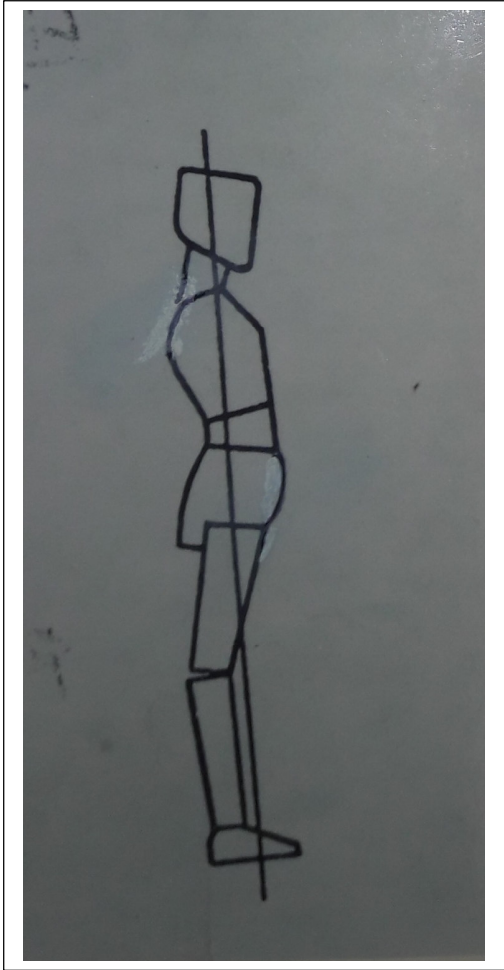
دارد اما خود عامل همه چیز نیست اگر نوجوانی به بعضی از نقاط اندام زن گرایش دارد نه از اندام زن است نه از جنس نوجوان بلکه اینجا سادیسم وارد میدان می‌شود به من ایراد می‌گیرند گفته ام حتی باز می‌گویم جنایت غیر جنسی وجود ندارد بسیار آزرده می‌شوم نگاه کنید به طعمه جنایتکاران همه طعمه‌ها از جنس مونث است به من ایراد دیگری می‌گیرند که بر نوجوان آزادی جنسی طلب می‌کنم نه من از نوع تربیت آغاز می‌کنم و روش‌هایی را می‌آورم که او از تسلط بر جنس عاجز نماند من می‌خواهم او را از عشق تناسلی برهانم.

بعضی از روانشناسان فیزیولوژیک خویشتن‌ارضایی را برای نوجوانان ذکور و بالغ بیماری نمی‌دانند و در بزرگ‌سالی این عمل را غیر عادی می‌پندارند؛ اما به دلایل بسیار مضر است و خارج از قواعد خلقت و طبیعت می‌باشد و یک نوع تحریکات ذهنی تناسلی است که بستر طبیعی ندارد و همیشه بعد از این عمل، فرد با پریشانی و پشیمانی همراه است چرا؟ برای آنکه این فرد ذکور در این حالت توسط ضمیر ناخودآگاه اداره و هدایت می‌شود؛ و چون تسکین موقت پیدا شد، ضمیر خودآگاه مجال بروز پیدا می‌کند و وارد میدان می‌شود و فرد از عملی که انجام داده احساس پشیمانی و ندامت می‌کند. در این افراد ذهن به گونه‌ای عادت را پذیرفته است و هم‌زود از هر خط و نشان و لوازم و ابزار، سمبل جنسی می‌سازد و ضمیر ناخودآگاه به گسترش ابعاد بی‌حد و مرز آن می‌پردازد و ضمیر ناخودآگاه اجازه

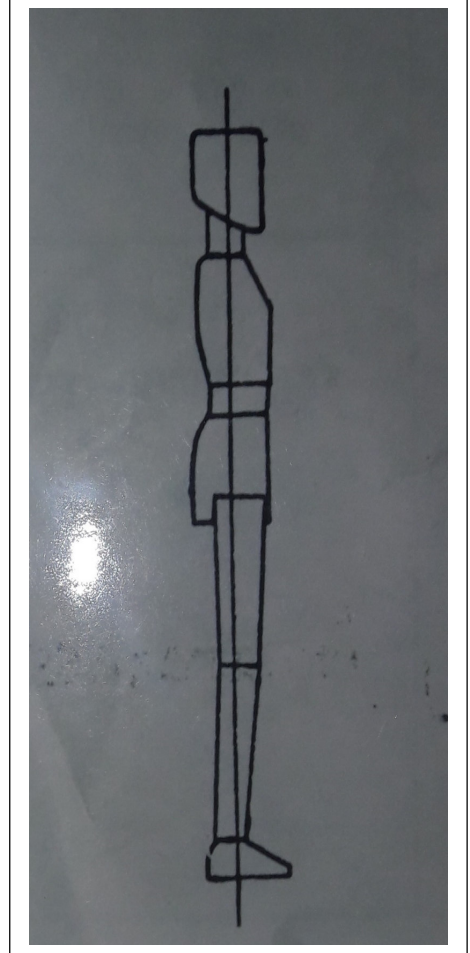
نمی‌دهد که ضمیر خود آگاه غیر عادی و ناشایست بودن عمل را تعریف و تلقین نماید؛ تا فرد از زشتی آن آگاهی یابد؛ باید در اینجا اضافه کنیم این عمل در یک فرد سالم با یک فرد افسرده فرق اساسی دارد و در یک فرد سالم بدون تحریکات خارجی به طور اختیاری و با فاصله بسیار زیاد انجام می‌گیرد و اورگاسم در حد مردان می‌ماند و او در جنس اسیر و زنجیر نمی‌باشد و او یک انسان یک بعدی نیست.

بر نوجوانان غیر عادی بودن این عمل را تعریف و تلقین نماید انزال دیررس و زودرس از اضطراب‌ها و استرس‌های روانی است؛ بنابراین بر خلاف حیوانات انسان‌ها فکر و کار می‌کنند و باید حرکات مسخره و منحرف زمان را کوتاه کرد؛ این یک رفتار و بستر ظریف می‌خواهد، یک نوجوانی که تا مرکز جنسی راه می‌پیماید آماده نیست و همچنین آمیزش با بعضی از این نوع زنان (فاحشه) که دارای یک حالت فیزیکی سخت و روان پریش هستند (اساساً زنان لذت کمی از ارتباط جنسی می‌برند و این لطف و محبتی است که آنان در حق مردان می‌کنند خدمتی است که در قبال دریافت سایر چیزها عرضه می‌کنند. زن فاحشه زنی است که در قبال دریافت پول به چندین مرد یک بار تن و جسم خود را عرضه می‌کند و زن خانه دار زنی است که در قبال دریافت منفعت از قبیل پول، مسکن، غذا و... چندین بار به یک مرد تن و جسم خود را تسلیم می‌کند؛ در هر دو هدف از تن فروشی جلب منفعت می‌باشد و اگر مطلق وجودی سکس را آلت مردانه و فرو رفتن آن در واژن یا ... زن قرار

دهیم صرف نظر از مردان متفاوت هر دو زن عمل مشابهی انجام می‌دهد؛ اگر زن فاحشه رفتارهای جنسی متفاوتی را از مردان مختلف تجربه می‌کند؛ زن خانه دار نیز با گذشت زمان برای ارضاء تمایلات جنسی شریک خود تن به سایر رفتارهای جنسی او می‌دهد؛ زیرا طی زندگی مشترک سکس از حالت طبیعی خود (برای مرد) اگر حالت طبیعی برای سکس در نظر بگیریم خارج شده و مرد برای لذت بردن به سایر رفتارهای جنسی روی می‌آورد) و واژن آنان به حالت فیبریک و سخت درآمده فرقی با خویشتن ارضایی نخواهد داشت؛ و آثار روانی و جسمانی این عمل نابهنجار بعد از میانسالی آشکار می‌شود؛ که علاج ناپذیر است. نظر روانشناس بی مانند که از هر طرف به او می‌تازند به طور تجربی درست می‌باشد. در اینجا تصویر اندام یک فرد سالم و تصویر اندام یک فرد خود ارضاء را می‌بینیم.



تصویر یک فرد خود ارضاء



تصویر یک فرد سالم

می‌گوییم و تکرار می‌کنیم که بعضی از انحرافات را ساخته اند و این از قوه ترکیب زبان لاتین می‌باشد و ارزش روانشناسانه ندارد. و افرادی که لغت نامه جنسی مصور انتشار داده اند همگی جز لغت سازی و تعریف لغات نمی‌باشد. این اشاره نیز ضروری است در نظریه «زیگموند فروید» انحرافات جنسی نتیجه خشونت پدرانه و عدم تقدم مادر می‌باشد؛ پس ادبیات جنسی هر جا که تقدم با جنس مذکر بوده به وجود آمده و نویسنده ناخودآگاه به آن پرداخته است رمان «لولیتا»^۴ اثر «ولادیمیر ناباکوف»^۵ یک درام عالی است ولی قهرمان مرد داستان یک حامی نیست اگر یک خواننده کتاب پیرسد مرد داستان بیمار است و به نونهال گرایش دارد چگونه «لولیتا» که زمان بر او نیز می‌گذرد برای مرد بیمار به یک عشق ابدی تبدیل می‌شود جواب این است «لولیتا» و کاراکترش یک شوک بر بیماری او وارد ساخته و بعد از سن میانسالی ضمیر ناخودآگاه و عصبیت مرضی از توان می‌افتد و نقش فعال ندارد.

یک نوجوان ذکور در انحراف یک نفره اسیر شده و برای او که معشوق های کاغذی و تصویری را پذیرفته است؛ ولی در حرمان حضور او به سر می‌برد. گرایش به حیوانات ماده، بیماری بینندگان، دست بردن به البسه زنان و غیره یک نوع دیگری از خویشتن ارضایی است؛ سمبلیسم از محدود جنسی نمی‌تواند فرا رود.

⁴- Lolita

⁵- Vladimir Nabokov

اگر همان نوجوان ذکور در اقتدار و تقدم زن همسر و مادر روانشناسی رشد را طی می‌کرد؛ این بار نظر زیبا شناسانه پیدا می‌کرد، یک شاهکاری از زیبایی اندام و چهره می‌دید و از تناسب اجزاء، صورت متحیر می‌ماند و احساس خرسندی بی‌شائبه‌ی را درمی‌یافت و از جسم و جنس مونث عبور می‌کرد و زیبایی و شکوه اندام جایگزین آن می‌شد.

یک نوجوان گرفتار به بیماری خویشتن ارضائی مدام با چند نوع بیماری دیگر روبه‌رو است، این بیماری محدودیت ندارد، این بیماری یک آنارشسیسم جنسی است، این بیماری با خویشتن آزاری و دیگر آزاری همراه است. تمایلات سادیک در ذکور باعث می‌شود که اعضاء و اندام زنان را حجم‌دهنده بخواند و گرایش برخی مردان به زنان درشت اندام و قوی هیكل نشانه تمایلات سادیک آنان است. بیماری فیتیشم، علاقه به پوشش زنان که با جنس آنان مستقیم ارتباط دارد؛ یک نوع کمپلکس ادیپ است. علاقه و گرایش به هر نوع چهره و تیپ با این نوع بیماری همراه می‌باشد؛ بیماری بینندگان نیز دغدغه خاطر می‌باشد و همجنس‌گرایی نیز وجود دارد. غلو و غلوگرایی سمبلیسم تغزلی و هنرگونه نوع دیگری از ارضاء جنسی است که ادیپ فراهم می‌کند.

این انحرافات نیز یک نفره می‌ماند و انحرافی نیست که در آن تماس بدنی با انسان دیگر وجود داشت باشد. به جوانان می‌گوییم که هرگز گول و فریب این کارت پستال‌ها، تصاویر و فیلمهای ساخته شده لیبرالیسم را نخورند؛ که بورژوازی لیبرال برای جیب‌گشاد خویش

هر روز بیشتر تولید می‌کند؛ این قاعده خارج از قانون خلقت و آثار تخریبی بسیار شدیدی بعد از میانسالی به وجود می‌آورد روانشناسانی که خویشتن ارضائی را به مرده گرایي برده اند، در تعریف دچار اشتباه فاحش شده اند یک زن ایده آل، که بیمار خیال پرداز، بی خبر از آن که در حق زیبایی او غلو نیز کرده است، و اکنون جسم او روح ندارد؛ تسخیر جسم او در خیال او می‌گذرد این مرگ بر ضمیر ناخودآگاه یک شوک می‌باشد بنابراین نمیتواند وارد عمل شود.

(دمکراسی یعنی احزاب و پارلمان و یا حکومت مردم بر مردم معنی ندارد آیا کسی از مردم انگلستان و آمریکا پرسید که با آلمان بجنگیم با پسوند لیبرال این دمکراسی را از توان انداخته اند و به آن می‌ماند که در یک وعده دو بار غذا بخوریم...

نظر پیشوای فقید آلمان رایش درست درآمد یک قدرت که می‌خواهد جهان را اداره کند نمیداند که جهان را آلوده کرده است تنوع آنقدر به انحراف و اشباع رسیده که آمیزش با یک زنی که با ماده ی مخدر بیهوش شده هر روز رواج بیشتری می‌یابد فیلم «بچه های روزماری» اثر «رومن پولانسکی»^۷ می‌تواند انتقادی باشد از جامعه آمریکا که زن در آن فدا شده است اما این کارگردان نمی‌داند که خود نیز بیمار است بنایراین با این داستان سینمایی راه برای یک سزارین وحشتناک و بسیار غم انگیز و مثله شدن همسرش «شارون

⁶- Rosemay s Baby

⁷- Roman Polanski

تیت^۸ «آماده می‌سازد حکومت آمریکا که نظامیگری او را سرمست کرده است نتوانست از رایش اخلاق بردارد داستان سینمایی «چشمان کاملاً بسته»^۹ انتقادی است از اخلاق جنسی در جامعه آمریکا که انجمن مخوف بر آن ساخته است (فراماسونری جنسی) و این فاجعه در کشوری اتفاق افتاده که در سال ۱۹۵۸ جزو کشورهایی درآمده که براساس نشریه سازمان ملل تحریم فحشاء را امضاء کرده اند این داستان سینمایی وصیت نامه «استتلی کوبریک»^{۱۰} می‌باشد این اشاره نیز ضروری است اصل داستان از قصه رویا اثر «آرتور شنیتسلر»^{۱۱} که یک روانپزشک بود گرفته شده است).

اولین وظیفه روانشناسانی که مریض نیستند یا به تعکس رسیده اند تعریف درست زن می‌باشد؛ زن یک موجود فرا جنسی می‌باشد اگر در لمس اندام یک دختر احساس بروز میکند برای آن است که حرمت او لمس شده است.

من میدانم که سکس زیبا نیست آیا با تکلیف خواسته اند آن را زیبا سازند؟ اما نتیجه معکوس خواهد بود این اعتراض به خلقت است از یک طرف به دختر تلقین می‌کنیم جنس در حرمت قرار دارد بعد برای همان دختر می‌گوییم این بار مبارک است یک دختر اگر روانشناسی رشد را طی می‌کرد و به حقیقت مونث می‌رسید آسان تر می‌توانست از زنانگی

8- Sharon Tate

9- Eyes Wide Shut

1 - Stanley Kubrick 0

1 - Arthur Schnitzler 1

خویش حراست نماید. ای محمد (ص) بگو ما زن و مرد را از یک گوشت و پوست آفریدیم؛ اگر مردانی هستند جزء این می‌بینند یا بیمار دل هستند یا بر آنان جنس تلقین شده است.

آه خوشنودی در زن وجود ندارد و این از تاریخ جعل و جهل مانده (این نظر درست «زیگموند فروید» به یک زن می‌آموزد در آواز خوانی دنبال ندا و صدای جنسی نرود و یک جوان را نیز از بیماری گرایش به صدا و ندای جنسی برهاند) است که زنان را امتیازی جزء جنس نبود پس آن را زینتی برای جلب مردان می‌دانند؛ تمام زنان سرد مزاج هستند و هیچ نقطه ای جنسی در ساختمان جنسی آن‌ها وجود ندارد و زن استوارتر از مرد می‌باشد.

خواب یک نوجوان که به خویشتن ارضایی دچار است بدون رابطه با جنس مونث می‌گذرد؛ او در بیداری نیز با خود می‌ماند؛ اما اینجا برعکس نباید دنبال محرک‌های جنسی گشت مضمون خارجی نیز وجود ندارد، انگیزه نیز وجود ندارد و اگر شخصیت فرد به خواب رفته را مطرح کنم درباره این نوع بیمار که شخصیت او رشد نکرده است و تحت تسلط منش سودایی قرار دارد؛ این تنهایی در خواب نشانه خلوص پنهان اوست یک نوجوان یا مردی که خویشتن ارضاء است دارای منش سودایی می‌باشد بر این اساس یک چهره و اندام برای او در خارج جنس می‌ماند و او را عارفانه دوست دارد؛ (اخلاق ویکتوریایی که از غرب تا شرق راه پیموده را باید دور ریخت که برای این بیماری نسخه ای را صادر می‌کردند و ازدواج را علاج این بیماری می‌دانستند) پس اگر این نوجوان ذکور در هنگام کودکی روانشناسی

کمال را طی می‌کرد یک مرد زندگی می‌شد و ایده آل بسیاری از دختران قرار می‌گرفت ولی اکنون در خود مانده و به سن نرسیده است؛ این سرنوشت چون ساختگی است، بیشتر غم انگیز می‌باشد.

روانشناسی وقتی می‌گوید او مهر طلب است تحلیل درستی را به انجام رسانده است؛ اما وقتی می‌گوید یک مهر خالص دست بر این سر نکشیده است؛ تحلیل غلط را بیان کرده است این درون پر نخواهد شد؛ اما این بیماری آسان درمان می‌شود. دارو - درمانی اثر درمانی دارد؛ چون می‌تواند میان عصبیت مرضی و ناخودآگاه جدایی به وجود آورده در این فاصله عصبیت مرض را خنثی نماید ولی چون این بیمار را ضمیر ناخودآگاه به بازی و آشوب گرفته است رفتار غیر اخلاقی افراد بزرگ سال را نیز دررنجوری روانی آنان باید در نظر داشت.

باید در نظر داشت باشیم که زمان بر ضمیر ناخودآگاه نمی‌گذرد و ایستاده است و حتی می‌خکوب شده است یک خانواده که در آن خشونت پدر، حقارت مادر و پنهان کاری عرف و رسم شده است کودک ذکور اگر با عشق ورزی عامیانه پدر و مادرش روبرو شود آن را آزار گونه خواهد پنداشت ولی او خواهد اندیشید که چرا این آزار و اذیت فرق دارد. در هیپنوتراپی چند جوان ذکور که به خویشتن ارضائی دچار بوده اند اقرار کرده اند آمیزش با دختری که عشق راستین و حقیقی بر او دارند آزار و اذیت او می‌پندارند.

کتاب سبد خالی که بعد از دزدیدن «زیگموند فروید» در مطب او از دفتر یادداشت او این مطلب را انتشار داده بودند. این اشاره ضروری است که پیشوای فقید آلمان از خطر سیونیزم جهانی می‌گفت و تکرار می‌کرد سیونیزم نه به یهود رحم می‌کند و نه به غیر یهود اگر لازم باشد اول یهود را می‌کشد استعمارگران بین‌المللی آنان که هیچ ارزشی به منزلت انسان قائل نیستند حقوق بگیران و مزدوران خود را جلو مطب «زیگموند فروید» برده و آنان مرگ بر یهود و مرگ بر «زیگموند فروید» سر دادند و دو خواهر او را نیز کشتند که هنوز حسب نمایشنامه به حساب نسل‌کشی گذاشتند اگر اتریش و آلمان تا آن حد ناامن بود چرا خواهران «زیگموند فروید» یا برادرشان نرفتند گفته شده نقشه آلمان رایش را در اسکان یهود در اراضی مقدس را ربوده و از آن جغرافیای سیاست ساختند این سیونیزم بود که می‌گفت برای کشور اسرائیل نه یهود علیل می‌خواهیم نه یهود کمونیست. «مارکسیسم»^۱ را به بیان «آدلف هیتلر»^۲ سیونیزم تحریف کرده و به روسیه بخت برگشته صادر کردند برای آلمان نیز نه سوسیالیسم دموکراتیک بلکه مخفف آن سوسیال دمکرات را باقی گذاشت نظر پیشوای بزرگ آلمان درست است «کارل مارکس»^۳ مخالف آزادی فردی و بورواژی ملی نبود اصالت جمع از «کارل مارکس» نیست بهترین تعریف را

1- Marxism

2- Adolf Hitler

3- Karl Marx

«روژه گارودی» اندیشمند آزاده فرانسوی آورده است پرورش اصالت و سپس گذاشتن از

آن به نفع جمع.

¹- Roger Garaudy

فصل دوم

«خویشتن ارضایی در زنان»

من زن را مقصر می‌دانم؛ زیرا با هر عقده ای که جامعه مذکر بر او تحمیل کرده به سبب قدرت بالا و مادری با آن کنار آمده و آن قانون غلط را با تحمل شکل داده است در حالی که درست بود اعتراض می‌کرد اما کم آگاهی روانشناسانه مانع بوده است.

از فیزیولوژی ساختار اندام جنسی زنان و اخلاق مونث شروع می‌کنم. یک دختر در خانواده ای که خشونت پدر حاکم می‌باشد؛ با بحران بلوغ همراه می‌شود که اگر مادر در اقتدار و در تقدم قرار گیرید، پسرش و دخترش را بدون بار تکلیف برای همسری دیگری تربیت خواهد کرد؛ هر قدر زن به ظرایف زنانه نزدیک شود به همان نسبت میل جنسی مرد نیز به تصعید متمایل خواهد شد؛ کارت پستال‌ها و تصاویر و فیلم‌هایی که به بازار آمده است یک شوخی زشت می‌باشند در ساختار جنسی زن کیلتوریست پایانه عصبيت است که به ساختمان جنسی آنان نرسیده است؛ ولی خشونت پدرانه و فقدان امنیت روانی در خانواده، جنس ساکن دختران را به سبب عصبيت مرضی، در این عضو، متمرکز می‌سازد و حرکات موضعی انجام می‌دهند؛ و در این پایانه آرامش پیدا می‌شود و برعکس پسران در همان شرایط، نیازی به رابطه تناسلی پیدا نمی‌کنند و هرگز از وسیله ای که شکل قضیب مرد باشد را استفاده نمی‌کنند؛ زیرا ساختمان تناسلی آنان درونی و این عمل را تجاوز آشکار به خویشان می‌شمارند؛ و این رفتار نشانه اصالت مونث و حفظ فرج از طرف آنان می‌باشد؛ علائم جسمانی است مثل تورم لب‌ها، جوش و... اگر منش آنان سودایی باشد، این دوره در دختران زود گذر می‌باشد و با مفتونیت غرض و عوض، احتراض، پاسیون و سن بی التفاتی سپری می‌شود. به دهان گرفتن و هرگونه بازی و تحریک کلیتوریس توسط مردان که پایان

عصبیت است این عضو را هم از حساسیت می‌اندازد و هم به پیری زودرس در زنان می‌انجامد؛ چه اصراری است که زن را جنس معرفی می‌کنند؛ شاید این اصرار توسط مردانی است که در خشونت پدر به عشق تناسلی و عصبیت مرضی دچار شده‌اند؛ پس با اصرار بر جنس بودن زن سعی می‌کنند، بیماری جنسی خود را با جنس جلوه دادن زنان پنهان دارند. زن بدون مرد نیز زن باقی می‌ماند. استفاده از منفذ زنان انتقال پنهان مفعولیت مردان به زنان می‌باشد. دختران به تحریک این عضو یعنی کلیتوریس که پایانه عصبیت است گرایش ندارند؛ اگر در بعضی قبایل آنان را ختنه می‌کنند که به لطافت زنانه آسیب می‌رسانند و تحریک این عضو غیر جنسی توسط مردان بیمار به پیری زودرس دختران و زنان می‌انجامد؛ قیاس کنیم این نظریه «زیگموند فروید» را با نظریه روانشناسان سکسولوژیست امروز در کشور آمریکا، امثال «دکتر ویلیام هانس ماسترز»^۱ و همکار خانم او «ویرجینیا جانسون»^۲ که این عضو را وارد جنس کردند، یک شخص نادان هستند؛ اگر مردانگی و همسری بسته به این تحریکات هست دیگر زن چه احتیاج به مرد دارد؛ زن بدون مرد نیز زن می‌ماند؛ اگر ودیعه مادری در زنان نبود تمایلات مرد بی‌جواب می‌ماند. روسپی‌گری را نباید آن روی سکه دانست روسپی‌گری نتیجه مستقیم بیماری و سرد

1- Dr. William H Masters

2- Virginia E Gohnson

مزاجی زنان می‌باشد. در دختران این بحران رد می‌شود و آسیب جسمانی و روانی چندانی ندارد و در دختران برعکس پسران تخیل و تجسم یک چهره مذکر به وجود نمی‌آید.

خویشتن آزاری با مفعولیت زنانه توجیه می‌شود (تصاویر گرافیک که از نظر «فرانسوا دو ساد»^۳ الهام گرفته اند که ضربه به نشیمن زن تحرکات جنسی است، یک جعل تاریخی و دروغ بزرگ است اگر چه امروز کسانی که هنوز میخواهند زن را جنس نگه دارند و از این راه سود های کلانی به جیب بزنند؛ در تصاویر از این روش استفاده کرده و جوانان را فریب می‌دهند و جز تحریک اعصاب محیطی با آن که نزدیک به اعضاء جنسی انجام می‌گیرد و اختلاج نیست؛ و استواری جنس زن را نمی‌توان با این حرکات قبیح بی اعتبار و ضعیف جلوه داد) در این مرحله مثل مردان می‌مانند؛ که از فاعلیت برخوردارند و خویشتن آزاری را نمی‌توان با فاعلیت آنان به تعریف آورد. در هر دو جنس که در خشونت پدران دگر آزار و خود آزار شدند خود آزاری مستقیم نمی‌باشد بلکه ناخودآگاه با انتخاب یک کار سخت برای انجام یک کار که راه آسان آن نیز وجود دارد؛ نمی‌دانند می‌خواهند خویشتن را آزار دهند.

زن از نظر جنینی خالص می‌ماند زن از دنده چپ مرد آفریده شده (یا ایها الناس اتقوا ربکم الذی خلقکم من نفس واحده و خلق منها زوجها سوره نساء آیه ۱ - خلقکم من نفس واحده

³- Francois Marquis De Sade

ثم جعل منها زوجها سورة زمر آیه ۶) از عیسی مسیح است ولی نه درک شده و نه در کسر اصالت مونث می‌باشد. که ظاهر گرایان چنین استنباط نموده اند ولی اشتباه کرده اند چپ در زبان لاتین به معنی آزاد می‌باشد که به طور مثال درباره شاه دکل سفاین دریایی نیز به کار می‌رود که بادبان اصلی را بر آن وصل می‌کنند و بقیه دکل ها نیز وابسته به آن می‌باشند و همچنین در علم بیولوژیک در دوره ای که «چارلز داروین» نیز به آن دوره تعلق دارد در جنین شناسی به یک کشف درست نائل آمده بود اگر قرار باشد یک جنین مذکر شود یک مدت در مرحله مونث غوطه ور می‌ماند ولی اگر قرار باشد یک جنین مونث باشد از اول تا آخر تانیث را سیر می‌کند پس چپ به این معنی است که زن از مرد هیچ سهمی نمی‌برد.

دخترانی که به رشد روان نرسیده اند با آن که دارای تیپ، زیبایی و ملاحظت هستند در زیبایی خویش مرددند و در انتخاب یک چهره زیبا و زنانه نیز همان اشتباه را مرتکب می‌شوند ولی باید بگویم تیپ و زیبا پرستی درباره جنس مونث در آنان باقی می‌ماند، همچنین عاطفه را بر ظاهر ترجیح می‌دهند این نوع پسند بر پسند مردان سبقت دارد و این ثبات، اصالت و کاملیت مونث را نشان می‌دهد. بسیار روسپیان که در میان آنان روسپیان یهودی نیز بودند در اردوگاه های اصلاح رایش خانم خانه و زن زندگی شدند و در اینجا

4- Charles Darwin

باید ضرب المثلی را عنوان کرد خانه ای را که یکبار دزد زده است بار دوم دیگر دزد
نمیزند.

با آن که از نظر تولید مثل رنج و عذاب با اوست؛ ولی او از آزار و رنج استقبال نمی‌کند، بلکه
صرفاً آن را تحمل می‌کند و آن را باید در توانایی و صبر زنانه دانست. آه خشنودی وجود
ندارد از تاریخ جهل و جهد مانده و این نظر درست به یک زن می‌آموزد در آواخوانی
دنبال ندا و صدای جنسی نرود یک جوان را نیز از بیماری گرایش به صدا و ندای جنسی
برهاند.

در یک خانواده که خشونت پدر و بدتر تربیت کیفری پدر حاکم است و در کودکان چه
ذکور و چه اناث در ضمیر جایی پیدا شده است؛ ولی در دختران از حد رفتاری و
پرخاشگری فراتر نمی‌رود؛ ولی در پسران انتقال می‌یابد. در این خانواده خواهر در مطاوعت
بزرگ شده است؛ اگر بر خواهر کوچک خویش (اگر آن خانواده دختر کوچک داشته باشد)
تحقیر و خشونت نشان می‌دهد در آن لحظه اوست که به ایام کودکی خویش بازگشته و
خواهر کوچک را در جلو خویش می‌بیند و اگر برادر نیز در برابر همسرش یا خواهرش
رفتار و خشونت جسمانی انجام می‌دهد جا عوض شده است و پدر خود اوست و خواهر و
همسرش کودکی او می‌باشند؛ این جا به جایی را ضمیر ناخودآگاه فراهم کرده است و

عصبیت مرضی نیز بر شدت آن افزوده است؛ اگر در همان لحظه خواهر یا همسرش عکس العمل نشان دهند ضمیر ناخودآگاه جای خود را با او عوض خواهد کرد .

آزار اغلب رفتاری است مثل انتظار طولانی یا رد یک عشق، که دگر آزاری را با خود آزاری همراه می‌سازد؛ شخصیت که بعد از منش قرار دارد و رشد نکرده است پس آسیب از خارج وجود دارد. در دختران که بحران بلوغ از بین می‌رود (در خشونت پدر و بحران بلوغ، در هوش و توانایی پسران توقف کامل به وجود می‌آورد ولی در دختران هوش و توانایی آسیب نمی‌بیند؛ و از نظر تاریخی از زن جنازه ای به ما رسیده است و این توانایی بالقوه فرهنگ مذکر را به اشتباه انداخته؛ زیرا هر طوری است دختران از عهده وظیفه خانوادگی و اجتماعی برآمده اند. تا زن در تقدم قرار نگیرد و اینگونه خانواده سالم و جامعه سالم و مدنیت بزرگ ساخته نخواهد شد؛ پس دارو - درمانی ضرورت ندارد ولی عصبیت مرضی و وجدان لاشعور باید تخلیه شود درمان آن با اتوهای هیپنوتراپی است؛ زیرا جنبه های حیات روانی - ذهنی در دسترس ذهن آگاه نیستند؛ قاعده علت و معلول پیش و پس شده اند؛ آنان که هیپنوتراپی را رد می‌کنند تا به امروز جانشین مناسب بر درمان روان پریشی پیدا نکرده اند آنان که می‌گویند روان کاوی گاهی وضعیت بیمار را بدتر می‌کند درست می‌گویند؛ زیرا روان کاوی و قوه هیپنوتیک نیز یک ودیعه بالقوه است؛ ذهن خارجی هیچ تلقینی نمی‌پذیرد؛ ولی خوشبختانه در همان حال ذهن درونی تلقین می‌پذیرد؛ اما همین ذهن

خارجی بایستی به دکتر و روش خواب ایمان داشت باشد و بداند عمر مفید یک انسان در یک دهه میان قرار دارد.

در اشخاصی که دارای «منش خون گرم» هستند عشق تناسلی از خیال خارج می‌شود و دنبال یک تقاس بدنی است؛ در اشخاصی که دارای منش سودایی می‌باشند و در خشونت پدرا نه از رشد سه گانه جسم، جنس و روان بازمانده اند از خیال خارج نمی‌شود؛ عصبیت مرضی و حالت سادیک با دارو - درمان نیز از بین نمی‌رود در مرد جوانی که در خیال و توهم زندانی شده است و با خیال پردازی از زنان، به خود ارضایی می‌پردازد (زیرا با خیال و توهم میشود همه زنان را به دست آورد حتی در زمان رسیدن به ارگاسم در کنار همسر و هم خواب خود باید با توهم تصاویری که در ذهن است ارضاء شود) یک پیش آگهی وجود ندارد که از ضمیر ناخودآگاه دستور می‌گیرد او یک چهره را به عشق تناسلی راه می‌دهد و صادقانه دوست ندارد. در درمان این نوجوان این سوژه کمک خواهد کرد او می‌پذیرد که زن جنس نیست و در زن عیش و آه خشنودی وجود ندارد؛ درمان تا آنجا که به این انحرافات که قوه خیال قوه امتداد این عرض و قرض می‌باشد با هیپنوتراپی باید انجام گیرد.

گفتار پنجم

همجنسگرایی در مذکر (فاعل و منفعل) و مونث

فصل اول

همجنسگرایی در مذکر (فاعل و منفعل)

از میان انواع انحرافات روانشناسی، انحراف «همجنسگرایی مذکر» پایه و اساسی است.

اساس «انحرافات جنسی» که در انسان ها بروز و رشد میکند و تا ابد شاهد آن خواهیم بود؛ شاید در این سبب باشد که خود «میل جنسی طبیعی» نیز حالتی از انحراف و بیماری را در خود دارد و طبیعت در آفرینش این «میل جنسی» کاملاً به خطا و اشتباه رفته است. مقدمه بر کتاب سه آزمایش بر تئوری جنسی اثر «زیگموند فروید» که مثال را از اساطیر شروع می کند.

⁵ -Sexual deviations

⁶ -Natural sexual desire

در داستان «پیشه» الهه جوانی و «کوییدون» خدای زیبایی، که به صورت کودکی تصویر میشود؛ چون «پیشه» برای دیدن چهره شوهرش «کوییدون» شمع روشن کرده بود چند قطره از شمع که می‌چکد اثر بدی روی او می‌گذارد.

«ونوس» از موجهای دریا زاده و حلول می‌کند.

زن، موجودی «ملکوتی» و «فراجنسی» است.

زن، کامل ترین موجود طبیعت است.

«عشق افلاطونی» از این راز، نیز ریشه می‌گیرد...

شاید بتوان گفت: نظریه «زیگموند فروید» درباره «همجنسگرایی مذکر» هنوز هم به اعتبار و به قوت اولیه خویش باقی است و تاکنون هیچ روانشناسی، درباره این انحراف خاص، نظر برتری نسبت به نظریه ی عمیق او نتوانسته ارائه بدهد و شاید هم نمی‌توان ارائه دهد زیرا درست ترین نظر در مورد «همجنسگرایی مذکر» است و حتی یک دکترین می‌باشد در روانشناسی که زن از نظر «روانی، جنسی و جسمی» استوارتر و کامل تر دیده می‌شود و

⁷ -Platonic Love

⁸ - Sigmund-Freud

⁹ - Male homosexuality

«همجنسگرایی زنان»^{۱۳} که در ادامه با ایراد دلایل «جنینی»^{۱۴} و «روانی»^{۱۵} و «جنسی»^{۱۶} آن را رد خواهیم کرد و بر این اعتقاد استوار خواهیم بود؛ که «همجنس گرایی مونث»^{۱۷} آورده ای روانشناسی سود و بازار است، بازاری از کارت پستالها و فیلم های دروغین که بر جامعه ای خام، چون حقیقت جلوه می کند و هر روز، پیش از پیش پر میشود. در این کتاب بهتر مشخص خواهد شد که چرا «همجنس گرایی زنان» محال و ساختگی است و گفتاری کاذب و دروغ می باشد؟ و آنچه که به عنوان ازدواج دو زن یا ارتباط جنسی توسط آنان به رویت تصویر می کشند؛ کاملا ساختگی و نقش آفرینی از؛ دوهنرمندی است که در طول سالیان دراز از مادران و عقبه خود هنر سکس ورزی را برای جنس موافق و مخالف آموخته اند؛ مادرانی که دختران خود را برای ملکه سکس شدن آماده و تربیت می کنند.

این سوال که چرا یک «جوان ذکور» تا حد «تثبیت مقعدی» عقب می نشیند؟ و مقعد که صرفا برای دفع ضایعات غذایی است برای او عامل ایجاد لذت و تحریک جنسی می شود و این «جوان ذکوری» که از «ارتباط مقعدی» لذت میبرد؛ دارای حالت های مازوخیسم نیز می باشد و این «ارتباط مقعدی» را باید در زمینه ی روان و رشد لیبدو^{۱۸} (جسم، جنس،

1 -Women s homosexuality
 1 -Fetal
 1 -Psychological
 1 -Sex
 1 -Female Homosexuality
 1 - Libido

روان) مورد بررسی قرار داد. ولی در دختران این انتقال به وجود نمی‌آید و اگر زنانی وجود دارند که «سکس مقعدی» بر آنان انجام میشود بر خلاف «جنس مذکر» که از روی علاقه و گاهی التماس و پرداخت وجه، تن به این کار میدهند، در این زنان هیچ علاقه و لذتی از این ارتباط وجود ندارد و آنان با سکس مقعدی کاملاً بیگانه هستند؛ و بیشتر برای رفع علاقه بیمار مذکر تن به این کار میدهند، اگرچه در جوامعی که «بکارت» به عنوان پاکدامنی دختران پایه و اساس «اخلاقیات» است، پنداری کاملاً غلطی که ساخته و پرداخته سنت های قدیمی است در این گونه باورهاست که ممکن است آنان تن به «ارتباط مقعدی» بدهند؛ ولی باز آنان برای جلب توجه و ارضاء امیال بیمارگونه مذکر مجبور به انجام چنین عملی می‌شوند. دخترانی که در «خشونت پدر» و «حقارت مادر» رشد می‌کنند بر خلاف پسران، کمتر آسیب می‌بینند و اگر آسیبی بر آنان وارد شود به دلایل «فیزیولوژی» که در ادامه به آن اشاره خواهیم کرد، قابل «بازیابی» دوباره هستند. اگر تجاوز به عنف را در دو جنس مذکر و مونث تصور کنیم، انجام این عمل بیشترین آسیب جبران ناپذیر را به «جنس مذکر» می‌گذارد ولی در مورد جنس مونث اگرچه آسیب وجود دارد؛ ولی قابل درمان و ادامه زندگی به صورت طبیعی است و عدم تمایل و علاقه به انجام «سکس

1- Virginity

2 -Father Violence

3- Mothers humiliation

4- Recovery

مقعدی» توسط زنان را باید در ارتباط عصبی فیزیولوژیک تناسلی با مقعدی جست و جو کرد که در دختران بر حسب طبیعت آنان این ارتباط وجود ندارد، هم چنین باید متوجه بود که عصبیت مرضی هیچ ارتباطی به سلسله اعصاب ندارد، خشونت و پرخاش مستقیم از «ضمیر ناخودآگاه» یا وجدان لاشعور برمی‌خیزد، که از «تربیت کیفی پدر» و «عقب نشینی مادر» ریشه می‌گیرد بروز خشونت نتیجه مستقیم جبر خشونت است. اگر یک نوجوان در مادر خویش جز خدمتکار ممتاز برای روز و خدمتکار جنسی و دهانی بر شب نمی‌دید و جامعه اجازه می‌داد امتیازات خاص و بی‌کران زن پدیدار شود عقده ادیب تا این حد در کودک ذکور اختلال در پذیرش یک چهره و عشق را به وجود نمی‌آورد.

از میان انواع انحرافات روانشناسی، انحراف «همجنسگرایی مذکر» پایه و اساسی است برای کسی که تمایلات خارجی یا فاعلی دارد و نیز برای کسی که تمایلات درونی یا مفعولی دارد؛ که دشواری خاص بر هر کدام، مستقل از دیگری می‌ماند. این توضیح را لازم می‌دانم و بعد تکمیل خواهم کرد و از «اصل معلول» شروع خواهیم نمود می‌پرسند اگر اصل معلول از یک نوع است چرا برخی به فاعل تبدیل می‌شوند؟ و برخی دیگر به نقش مفعول در می‌آیند؟ اول بگوییم بیمارانی که بنده با آن‌ها گفت و گو داشته‌ام هر دو صفت یا تمایل را

1- Anal sex

2- Unconscious

باهم داشته اند برخی افراد «فاعل» اگرچه تا به حال عمل «مفعولیت» را انجام نداده بودند؛ ولی تصور و تمایل بسیاری برای تجربه ی آن داشتند و حتی در برخی موارد ارتباط اگرچه به صورت مقعدی جای فاعل و مفعول عوض نشده است ولی فاعل در «ارضاء کردن مفعول» از طروق دیگر کوشا و پرتلاش بوده است؛ اما نوع سوم نیز وجود دارد یک «جوان ذکور» چون تا حدی در «امنیت روانی» بزرگ شده و از «منش سودایی» برخوردار است تمایلات انفعالی در او عوض گرایش به فعل و انفعال به هراس متقابل دچار میشود زیرا شخصیت که با رشد ارتباط نزدیکی دارد و بهتر بگوییم همان رشد است که شخصیت انسان را می‌سازد تا حد قابل توجهی باقی است. درمان نوع سوم آسان تر است حتی با دارو - درمان، که پزشکی حاذق با ترکیب دو یا چند دارو، او زود از مرحله مغلوب چه چهره و چه روان از تمایل خارج می‌شود اما فاعل خالص و مفعول مطاوع نیز وجود دارند. این بار دلیل را باید در اندازه هراس و اندام شناسی و منش شناسی باهم جست جو کرد؛ اگر یک فردی از نظر اندام شناسی از گروه آتلتیک «قوی هیکل» باشد و دارای منش صفراوی یا خونی به فاعل تبدیل خواهد شد اگر از گروه آستتیک «ضعیف هیکل» باشد و دارای «منش سودایی» به مفعول و ارتباط مقعدی عقب خواهد نشست اضافه میکنم: اگر رشد سه گانه لیبدو(جسم، روان، جنس) مهیا باشد، نه از توقف روان بلکه از خفقان جسم نیز آزاد خواهد

¹-T.Athletique

²-T.Asthenic

شد) نگارنده نظر و تقسیم «زیگموند فروید» را بر تقسیم بندی «ویلهم اشگل» برتر می‌داند تقسیم بندی «ویلهم اشگل» یک تقسیم بندی ثابت می‌باشد که از بیرون تاثیر نمی‌پذیرد تقسیم بندی «آ - کرچمر» نیز اگرچه به تقسیم بندی «زیگموند فروید» نزدیک است اما باز از بیرون اثر نمی‌پذیرد) و فردی طبیعی خواهد بود.

برای «همجنس باز فاعل» امکان هر فعالیت اجتماعی و نیز معاش و شغلی؛ هرچند با اخلاص امکان پذیر است او می‌تواند زندگی اجتماعی داشته باشد و حتی با جنس مونث ازدواج کند که در این صورت او فاعلیت خود را به همسرش انتقال می‌دهد و سکس مقعدی در این نوع ازدواج و ارتباط برجسته تر از دیگری می‌شود ولی او می‌تواند زندگی هرچند ملایمی را ادامه بدهد.

ولی دشواری در مفعولیت است که او عقب نشسته و به انزواگرایی پناه برده است و به ترس از اجتماع و «اجتماع گریزی» دچار است و در چهره این افراد مفعول نوعی حقارت و بیچارگی موج میزند که در طول زندگی خانواده «مذکر محور» بر چهره او نقش بسته است و او هرگز نخواهد توانست هیچ عشقی پیدا کند؛ اگر چه در این نوجوان احساسات عاطفی، ذوق و استعداد هنری و... وجود داشته باشد، با آنکه در توقف رشد سه گانه جسم، جنس،

¹ -A-KRECHMER

روان مانده یا اگر این نوجوان تا حدی در «امنیت روانی» بزرگ شده باشد بدون آنکه احساسات عاطفی و ودیعه هنری و... در او وجود داشته باشد در حالت آمبی والانس (نوسان گرایش به دو جنس موافق و مخالف) گرایش او به جنس مونث پیش از گرایش به جنس مذکر خواهد بود ولی چون حالت سادیک نیز در او رشد و نمو کرده است تمایلات به جنس موافق گرچه از گرایش کامل او به جنس مخالف جلوگیری می‌کند؛ اما چون اندام زن ساکن (زنان برعکس مردان، صرفاً دارای آلت تناسلی دخولی یا حریم داخلی هستند ولی مردان دارای آلت تناسلی خروجی (جلو یا کیر) و داخلی (عقب و مقعد) می‌باشند) است و برای حالت سادیک که آزار ذهنی دایمی در او به وجود آورده زن مناسب جلوه نمی‌کند و باید توضیح بدهیم که این بیماری عارض شده است و از بدو تولد در شخص وجود نداشت و در طول زندگی «مذکر محور» بر او ایجاد گشته است و به خاطر وجود همین حالت سادیک به جنس موافق گرایش بیشتری پیدا می‌کند بنابراین تمایلات طبیعی به طور کامل در فرد نمی‌میرند و این تمایلات طبیعی (گرایش به جنس مونث) حتی در سخت‌ترین گرایش‌های مفعولی و فاعلی هم وجود دارد و این افراد قابل درمان می‌باشند؛ اگر این «برهان نظم» نبود مداوا هرگز امکان نداشت هیچ چیز به طور کامل نمی‌تواند به طبیعت و خلقت غلبه کامل داشت باشد مشاهده می‌کنید «همجنس باز مفعول» می‌خواهد

¹-Psychological Security

مقبول نظر فاعل واقع شود و به نوعی که یک زن خود را برای فاعل خود می‌آراید و مثل یک نوجوان سالم که میخواهد از نظر چهره و رسم ظرافت مقبول جنس مخالف قرار گیرد یا این که یک همجنس‌گرای مفعول و حتی فاعل در چهره اش تمایل پیدا می‌کند که به حالات دخترانه نزدیکتر باشد؛ نوجوانی که رشد سه گانه (جسم، جنس، روان) را طی کرده است و تبدیل به مردی بالغ شده است با همه فرم و زیبایی چهره هرگز در ضمیر ناخودآگاه فاعل جایی ندارد طی کردن رشد سه گانه در فرد مذکر چهره و حالتی در او ایجاد می‌کند که به هیچ عنوان نمی‌تواند مورد مقبول فاعلی که در توقف رشد بالغ شده قرار گیرد فاعل که در تصورات خود مفعول را می‌پروراند و مفعولی که در تصور خود فاعل را پرورش می‌دهد هر دو تصورهماهنگ نسبت به یکدیگر دارند و شکل یک فرد سالم هرگز در تصورات هر دو وجود ندارد.

از نظر تاریخ روانشناسی ساده و ابتدایی، این انحراف (همجنسگرایی) ژن ارث نامیده می‌شد و این نظر یک قاعده جبری را در ذهن تداعی می‌کرد، با این حال برای این نوع اشخاص مجازاتهای مختلفی رواج داشت بعد امثال «ریچارد فن کرافت ابنیک» روان پزشک آلمانی و «هنری آلیس» معاصر «زیگموند فروید» که زندگی ملایمی نداشت؛ براین اعتقاد بودند که هم جنس بازی مذکر را یک نوع اصول بیولوژیک هدایت می‌کند. نظریه ای اخلاقی

1- Richard Von Krafft-Ebing

2- Henry.Ellis

دیگری نیز وجود داشت اخلاق «ویکتوریایی» منصوب به ملکه ویکتوریا که یک اخلاق قشری بود و از اروپا تا هندوستان را در نوردیده بود. نقادان این «اخلاق صوری» اعتقاد داشته اند، چون دختر و پسر از هم جدا مانده اند این انحراف بروز می کند و اگر آزادی وجود داشت باشد ذکور به جای گرایش به هم جنس خود برای ارضاء تمایلات جنسی خود به جنس مخالف، یعنی «زنان» گرایش پیدا می کند؛ ولی اشتباه بزرگ «آزادی زن» به این بیماری هراس پایان نمی دهد «زیگموند فروید» با اندک تغییر به این اصل بیولوژیک که قبل از او کشف شده بود وفادار ماند جنین اگر قرار باشد مذکر شود یک مدتی حالت مونث را سیر می کند، ولی اگر قرار باشد مونث شود سیر با تانیث همراه است (مونث مطلق) بر عکس برخی روانپزشکان و روانشناسان که این انحراف را درمان ناپذیر می دانستند ولی «زیگموند فروید» اعتقاد داشت که، این انحراف درمان پذیر است. اما اولین نقادی درست بر این اخلاق ریاکارانه ویکتوریایی از طرف «زیگموند فروید» انجام گرفت که اعتقاد داشت همه در تب و تاب می گدازند و اخلاق صوری نیز تلاش دارد پرده داری کند، اما وقت آن رسیده که گفته شود او بیمار است اما «زیگموند فروید» این عقیده را که جدایی پسر از دختر در یک نظام اجتماعی خاص و جزم باعث این انحراف شده است را قبول نداشت و خواهیم دید روان شناسی بلند مرتبه و بی مانند تا چه حد درست دیده است.

1- 1837 تا 1901

2 -Women s freedom

در «انگلستان» بعد از تغییرات سانتیمتری که دختر و پسر در آغاز قرن بیستم آزادی آشنایی یافتند؛ یا در تحولات ایران در قرن جدید (کشف حجاب) به وجود آمد و چهره دختران از تاریکی و کثافت بیرون افتاد و زنجیرهای جهل و نادانی را گسست و زنان وارد اجتماع و فعالیت شدند و از دهلیزها و سیاه چاله های تاریکی که، مردان با سیرت وحشی گری و خوی حیوانی بر آنان ساخته بودند (همان مردانی که صرفاً زنان را نطفه دان خود میدانند و همانطور که چاه توالت جایی برای خالی کردن محتویات شکمشان به شمار می آورند و در هنگام نیاز به آن رجوع می کنند رحم زن را هم جایی برای خالی کردن نطفه خود می خواهند) در هم شکست حرکت جامعه برای دگرگونی فرهنگی و رشد همه جانبه شدت بسیار گرفت و در تحولات ترکیه جدید که آزادی زن به تقلید از لیبرالیسم باختری به افراط کاذب نیز انجامید هم جنس گرایی مذکر از بین نرفت، زیرا به قول «زیگموند فروید» ریشه آن را باید در هراس سادیک جست و جو کرد.

«هانس وسباخ» که یکی از هزاران سرباز ارتش در ساخت و دفاع از وطن بود، (جنگی که بر آلمان و نابودی اقتصاد آلمان که تولیدات آلمانی همیشگی و دائمی هستند توسط سیاست بازان کهنه کار انگلستان طراحی شده بود تا همچنان دنیا را در استعمار و غارت خود نگهدارند) او که یک چشم خود را نیز از دست داده بود، و با همه مخالفین از همه جا بی

¹- Hanns.Vesbach

خبر و اگر نگویم صدای استاد عضو پارلمان نیز می‌باشد جمله ای دارد که جملات پیشوای بزرگ آلمان را به یاد می‌آورد: انگلستان به جای آنکه این بیماری (همجنسگرایی) را به درمانگاه و بیمارستان ببرد و در آنجا معالجه کند؛ آن را به پارلمان و نزد سیاستمداران برده است، و وحشتناک تر آن که احتمال تقلید نیز بر حکومت های بی کفایت و دست نشانده را فراهم کرده است به نوجوانان می‌گوییم: اگر در یک کشور حکومت دختران را آزاد و درست پرورش بدهد استثمار نخواهد گذاشت نوجوانان ذکور آنان را از نزدیک بشناسد با انواع کتب، عکس، تصاویر، فیلم، حجاب از دختر جنس خواهد ساخت که از حقیقت زنانه به دور است اگر یک حکومت دختران کشور را بسته و پوچ سازد، آزادی دوستی را ساز خواهد کرد. بنابراین نوجوان ذکور باز هم دختر و جنس مونث را نخواهد شناخت نتیجه در هر دو حال یکی است اما یک راه وجود دارد روانشناسانی که خود مریض نیستند یا به تعکیس رسیده اند وظیفه دارند زن را درست تعریف کنند.

این دو بیماری (فاعل و مفعول) نتیجه مستقیم «خشونت پدر» و «تربیت کیفری پدر» و «جامعه مذکر محور» می‌باشد در خشونت پدر افسوس کودک آن مقدار قوه تشخیص ندارد که بداند یا ببیند این اقتدار عصیبت کاذب نیز هست و اقتدار نیست اگر می‌توانست این شکاف را تشخیص دهد شاید راهی می‌شد تا به رشد روان او کمک شود. این دو بیماری تنها انحرافی است که به طور کامل تفکیک نمی‌شود؛ ولی غالب از منش خونی (خون

گرم) و مغلوب از منش سودایی برخوردارند در اقتدار «زن مادر» و جامعه ای که اساس تقدم زن مادر در آن مشهود است ظهور و بروز این بیماری و انحراف دوگانه از محالات است در اقتدار زن - مادر همه امراض روانی صعب العلاج که بدون مواد اساسی تشکیل می یابد (یک تعداد معلول که از هیچ به وجود آمده اند ولی با تمام قدرت موجودیت و فرمانروایی خویش را اعلام می دارند و نشان می دهند) به وجود نمی آمد.

با این نظر «زیگموند فروید» تاریخ مدنیت سالم و بزرگ قابل تعریف می شود که چرا «ایران باستان» بیگانه از همجنسگرایی بود؟ و دختران تا آن حد رشیده بار می آمدند که به مقام شهربان یا کارامان می رسیدند و نه این از عهده اداره یک امپراطوری بزرگ نیز بر می آمدند در قوم آریا اقتدار مادر حاکم بود و باید قبول کرد که «پیامبر زرتشت» آن را اساس گرفته باشد و اقتدار زن در جامعه و ایران باستان عامل عدم وجود گرایش همجنسگرایی بود بر خلاف نظر تاریخ نویسان که مقصود و غرض داشته اند در عربستان قبل از اسلام نیز این اقتدار زن وجود داشت و رسول اکرم آن را اساس گرفتند و ما زن و مرد را از یک نوع گوشت و پوست آفریدیم در این که چرا در قرآن حرمت اندام زن نیامده و قرآن اندام زن را با چنین تفسیری از جنس دور کرده و این دل بیمار شماسست که زن و اندام او را جنس می بیند در میان قوم عرب همجنس بازی وجود نداشت بنابراین

معلوم نیست که در تقسیم ایران به دو دوره که در دوره ای اسلام همجنس بازی پیدا شد و هنوز هم ادامه دارد؛ که آن را به اشتباه و به غرض، به دین مبارک اسلام نسبت داده اند.

یک جمله از «زیگموند فروید» که با حروف درشت در مجله بهداشت روان چاپ رایش شماره آوریل ۱۹۳۴ به تعریف آمده که این جا نیز با حروف درشت می آوریم:

در یک «خانواده مذکر» و «جامعه مذکر» امنیت روانی وجود ندارد که به دنبال آن در «تربیت کیفی» انسان سالم به وجود نمی آید؛ زیرا یک انسان سالم انسانی است که در او لیپیدو (جسم، جنس، روان) مساوی هم و نه پس و پیش رشد کند. پس از چاپ کتاب «یک کودک آسیب دیده» اثر «زیگموند فروید» مقاله ای علیه کتاب ایشان نوشته شد نویسنده که روانشناس هم بود و «زیگموند فروید» اسمی از او نبرده است نامبرده انتقاد کرده بود روان شناسی آقای «زیگموند فروید» کودکان را لوس بار خواهد آورد زیرا تنها یک سیلی پدرانه را نیزعامل هراس کودک و خشونت پدر می داند (چندین سال قبل در یک برنامه به اصطلاح روانشناسانه از رادیو ایران روان شناس وطنی نیز طوطی وار این جمله را تکرار کرده بود) جواب می دهیم: این سیلی از طرف پدری خشن در برابر مادری مطیع و حقیر بوده پس می گوئیم درست به اندازه عرض و طول کف دست این پدر که از روان شناسی رشد بی خبر مانده است، زیرا خود نیز در خشونت پدری رشد کرده و به بار نشست است در کودک و مغز او ضمیر دوم و پنهان یا ضمیر ناخود آگاه را می گشاید و به همان مقدار

هراس می‌سازد و به همان مقدار رشد سه گانه کودک را مانع می‌شود، و به همان مقدار نفرت از پدر در کودک حاصل می‌شود. نفرت از پدر به خاطر خشونت او و نفرت از مادر به سبب ضعف و مطیع بودن او، اما آنچه که یک روانشناس و یا فرد حساس و دقیق را عذاب می‌دهد؛ این است که در پشت این نفرت فرزند، پدر و مادر نسبت به هم مهر زیرجلی دارند که نگران هم دیگر هستند؛ اگر در خشونت پدر و تربیت کیفی منش (در قدیم مزاج به کار می‌رفت که کاشف این منش چهارگانه کلودیوس جالینوس بود) کودک ذکور «صفرایی یا خونی» با «اندام قوی» باشد (امروز در روانشناسی تقسیم منش و اصطلاح خون گرم رواج یافته است) تمایلات به حالت سادیک و فاعلیت خواهد انجامید؛ چهره و سجایای کودک به حالت غالب منحرف شبیه خواهد شد در همان شرایط یک کودک ذکور که دارای منش سودایی است تمایلات به حالات سادومازوشیک («مارکی فرانسوا دی ساد»^۱ در سایه خشونت پدری اشرافی، ظاهراً بزرگ شد تصویری قلمی از او مانده که چهره ای غیر طبیعی را از او نشان می‌دهد ظاهراً اشرافیت یا ذوق یا هنر نگذاشت که از انتقال خشونت فرا رود. در اواخر قرن نوزدهم یک داستان نویسی به نام «ساشر مازوخ»^۲ که در یکی از داستان هایش از خویشتن آزاری تعریف آورده بود، که با آغاز روانشناسی جدید هم زمان

¹ -Marquis de sades

² - Leopold von sacher masoch

بود سپس «دکتر ناخت» آن را وارد روان شناسی کرد گرچه در بعضی از یادداشت های «زیگموند فروید» نیز در تعریف بیمار چند انحرافی، در اینجا باید خاطر نشان کرد بیمار تک انحرافی وجود ندارد، آورده است خود دگر آزاری در یک فرد که در خشونت پدر در توقف رشد مانده یک جا بروز میکند.) خواهد انجامید و چهره و سجایای کودک به تانیث عقب خواهد نشست که سبب اول آن را باید در دوجنسی بودن کودک ذکور در حالت جنس دانست؛ که توقف رشد سه گانه از بروز و ظهور چهره مردانه جلوگیری کرده است و به جنس دوم یعنی حالت دخولی گرایش پیدا کرده است.

می توان حتی از تاریخ مثال منصور بیرون آورد یک نمونه معروف «لودویک ون بتهون»^۲ می باشد که حتی موسیقی را با خشونت پدر یاد گرفت چهره منشی او که پسر جوانی است به نام «آنتوان فیلکس شیندلر»^۳ تیپ مفعول را می نماید؛ حتی چند معشوقه و دوست موسیقیدان بزرگ نیز چهره ای دو گانه دارند و حالت زیبایی پسرانه را می نمایند چهره «پل ورلن»^۴ شاعر سکس پرداز فرانسوی، در صورت و چشمانش به شدت یک همجنس گرای فاعل را می نمایند. او علاقه مجنونانه به «آرتور ریمبو»^۵ که یک شاعر شیدایی و نوجوان هم وطن او بود پیدا می کند در چهره «آرتور ریمبو» حالت انفعالی تا حدود زیادی

1 -Dr.Naeht

2- Ludwig Van Beethoven

3- Anton felix schindler

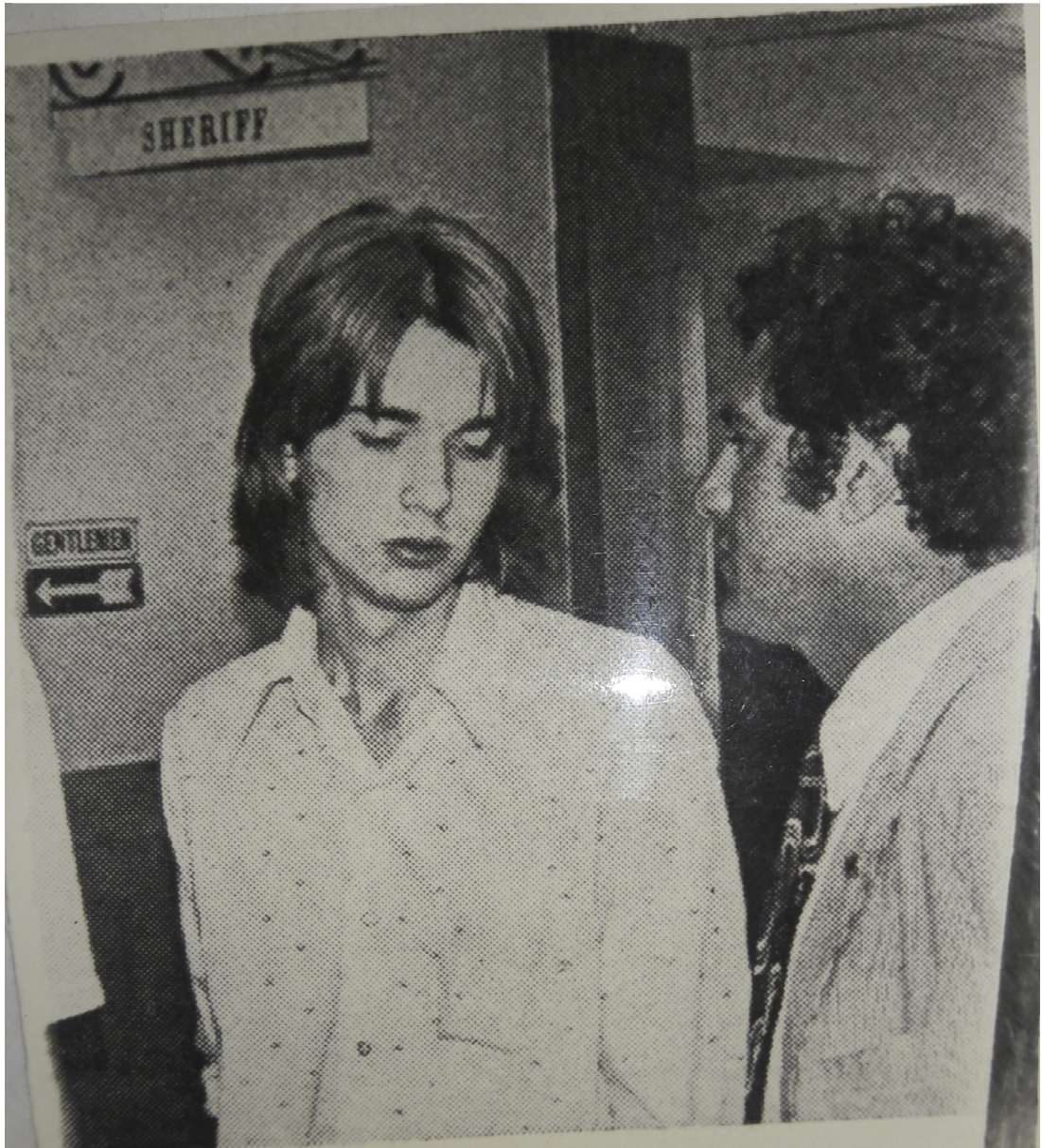
4- Paul-Marie.Verlaine

5- Arthur .Rimbaud

پیداست؛ او زیبایی «مالیخولیایی» دارد «آرتور ریمبو» فکری سودایی داشت و از مادرش متنفر بود و چون «آرتور ریمبو» می‌خواست به سفر خیال و ماجرا برود؛ او را با اسلحه تهدید و زخمی کرد در حالی که از فاصله نزدیک تیراندازی کرده بود ضمیر خود آگاه «پل ورن» نمی‌خواست که او بمیرد پلیس فرانسه که از روان‌شناسی به دور بود در تحقیقات نوشته بود اگر شخصی اول بار نیز سلاح گرم به کار برد، از این فاصله نزدیک خواهد توانست هدف‌گیری کند.

این نظر «زیگموند فروید» تا عصر ما ادامه دارد و تاکنون نیز ادامه خواهد داشت چندین تصویر در بایگانی بسیار کشورها بر این ادعاها وجود دارد و برخی از آنها هم چاپ می‌شوند تصویر شماره یک در زیر از بایگانی «اف بی آی» و پلیس یا شریف محلی است که فاعلیت و مطاوعت در تصویر به خوبی پیداست.

¹ -Melancholy



از آن زمان که «ژن شناسی» وارده دوره جدیدی گشت؛ کم و بیش این آهنگ سر داده شد «زیگموند فروید» مرده است؛ اما او نمرده است. روی جلد مجله «نیوزویک»^۱ شماره مارس ۲۰۰۶ طراحان این مجله، جمله ی پر معنا آورده اند در میان جمله «زیگموند فروید» مرده است با حروف درشت علامت بزرگ نفی را آورده اند و در این شماره کتب و مطالب مفید در زمینه روانشناسی او بسیار است. یک گروه پژوهش مستقر در دانشگاه «سنت آندرو»^۲ در بولتونی پزشکی، علمی، کشف علمی گروه را چنین اعلام داشتند: اگر در بلوغ چهره دختران و پسران از حالت پسرانه و دخترانه به حالت مشابه در می آیند در اثر هورمون «استروژن»^۳ و «تست استرون»^۴ می باشد که، از هورمونهای اساسی هر جنس می باشد که غده ی سورنال آن را از ترکیب چند هورمون می سازد که نوع استروژن در دختران باعث توقف رشد صورت و در عوض رشد «لبان»، «برآمدگی در گونه ها» و «لپها» در اثر گوشت چربی می شود در این گزارش نوع اسکلت صورت توارث، تغییرات فراموش شده است در پسران نوع تست استرون باعث رشد «صورت»، «لپ ها» و تعویض چهره به خطوط مردانه و اگر چهره زیبا داشت باشند با حفظ زیبایی و فرم حالت مردانه نیز از آن حذف میشود. اگر این تعریف درست باشد و سرنوشت و غدد را قبول کنیم پس غدد نیز

1- Newsweek

2- S.Androw

3- Estrogen

4- Testosterone

تحت تاثیر رشد «لیبدو» و در اثر «امنیت روانی» قرار دارند، می پرسیم چرا در خشونت پدر چهره نوجوان با منش سودایی به حالت تانیث می رود؟ و نه این، بلکه در حالت او «ضعف مرضی»، «شرم مرضی»، «اطاعت مرضی»، «مهر طلبی مرضی»، و همانند آن نیز بروز می نماید؟ سرنوشت آدمی بسته به سلامت روانی و نوع شرح اوست. غدد سرنوشت وجود ندارد انسان موجود روان - تنی است و این همان استعداد او بر بیماری روانی می باشد حتی می گویم بیماری های جسمی نیز چنین اند.

بر خلاف روانشناسی سطح پیش آهنگ وجود دارد یک چنین کودک زود اسیر و شیفته جنس مذکر می گردد که از بعضی امتیازات به خصوص جسمانی و قدرت و اندام تنومند بسیار برخوردار است که او را تحت تاثیر ابر مرد قرار می دهد («آلفرد هیچکاک» که در خاطراتش می خوانیم هراس را امتحان کرده است و کارنامه سینمایی او روانشناسانه می باشد در فیلم طناب نشان می دهد چگونه دو دانشجوی جوان در توقف رشد تحت تاثیر یک استاد برتر قرار گرفته اند) و بدون داشتن امتیازات او در جلد او فرو می روند، و بعضی حرکات او را به تقلید در می آورند که بر آینده و سرنوشت او بسیار اثر منفی دارد؛ زیرا جلب صفاتی شده که خود فاقد آن است که جزء با درمان به خود بر نمی گردد. در یک انسان سالم «من» به صورت آمرانه رشد می نماید «فوق من» بیماری است که در این اشخاص توقف رشد سه گانه اتفاق افتاده بروز می نماید «اعتماد به نفس» وجود ندارد. در

کودکی که «هراس کاذب» جلو رشد طبیعی را گرفته است «اعتماد» به هیچ چیز وجود ندارد.

خوشبختی یک امر روانی است بعد به هنجارها و ناهنجاری مادی و معنوی خانواده ارتباط پیدا می‌کند در یک خانواده که «تغییرات اجتماعی» اگر با اصول «روانشناسی» انجام نگیرد؛ جامعه مذکر بروز خواهد کرد و اگر حاکمیت با مذکر باشد آن جامعه و خانواده در خاکستر پیدا خواهد شد و مادر در مطاوع در «پشت مرد» یک پدر پرخاشگر یا در «جزم دینی» بزرگ شده یا در جامعه «مذکر محور» یا در «خشونت پدر»، بنابراین باید گفت تسلسل وجود دارد اما در پشت این نوع خشونت ضعف وجود دارد و خشونت یک نوع دفاع است و با «اقتدار سالم» فرق دارد. بنابراین چنین مردی زن مطاوع و اسیر انتخاب خواهد کرد یا در شرایط مخففه به تسلط زنی مقتدر در خواهد آمد در نوع دوم (تسلط زن مقتدر)

۱- اتوبوسهای آکاردیونی وارد میدان شدند؛ گول و فریب مدرنیسم کاذب را نخورید این «رنگ آمیزی تمدن» است داخل آن تهی از زن و اقتدار است این است که استنمارگران نه این که با آن مخالف نیستند بلکه در این زمینه سرمایه گذاری نیز خواهند کرد آنجا که دختران در عقب اتوبوس جا گرفته اند، این عمل اثر روانی خواهد داشت و بهانه ای بر مزاحمت است و چرا پرسیده نمی‌شود؟ چرا اصلاً باید مزاحمت باشد! خوب راه حل وجود دارد سر و صداها را می‌شنوم نمی‌گویم جای مردان با زنان عوض شود! چرا در دو ردیف مساوی نمی‌نشینند؟ دختران و زنان خویش را پشت اسب سوار نکنید قبل از رسالت این رسم در میان اعراب و نه همه قبایل عرب وجود داشت عبدالرحمان بن عوف از اشراف «عصر ایمان» چند صد اسب را، به افراد بی بضاعت بخشید تا زن و مرد جداگانه سوار اسب شوند این حکم را بسیاری از آنها اجرا کردند و چنانکه کعب اشرف نقل میکند بعضی مردان پیاده و همراه آنان سواره میرفتند. این اشاره را نیز ضروری می‌دانم در قرآن از اسب یاد شده که آن را بعضی از تاریخ نگاران بی طرف نشانه ی مدنیت در نظر رسول خدا می‌دانند این رسم به اسپانیا رسید که به حکم رسول اکرم، اجرا می‌شد امروز نیز در جشن ها و مسافرت، در روستاها اگر خاتمی‌پشت اسب سوار است که مردی آن را هدایت می‌کند خانم پشت اسب و به پهنا می‌نشیند و پاهایش از پهلو اسب آویزان است از مدتی قبل هم موتور وارد میدان شده رسول خدا سوار شدن خانم ها پشت اسب و شتر را مکروه آورده اند اما آنها را پشت موتور سوار می‌کنیم، بر استاد کار چندان سخت نیست یک یا چند نفر حقوق بگیر با هر آنچه که غیر مدنی است، مجهز می‌سازد و به خیابان می‌آورد پس از آن تقلید نیز راه می‌افتد، زن که بدون حضور جدی او نه حضور نمایشی او، جامعه هرگز نجات پیدا نمی‌کند بلکه خود زن نیز به نجات احتیاج پیدا کرده است.

اگرچه کودکان تا حدی گلیم خویش را از آب بیرون می‌کشند، اما نابسامانی روانی در آن‌ها وجود دارد ولی این نابسامانی روانی به اندازه اقتدار پدر در خانواده‌های «مذکر محور» نیست در خانواده‌ای که خشونت پدر، حاکم است و زن عقب رانده شده؛ اگرچه پدر مهر و محبت به فرزندان خود نثار می‌کند اما، مهر او از نوع مهر و محبت مخرب خواهد بود و جوان که با تانیث عقب نشسته است مهر و محبت او هرگز نمی‌تواند جایگزین یا مساوی با خشونت او باشد زیرا خشونت تاثیر خود را گذاشته و باعث باز شدن و گسترش «ضمیر ناخودآگاه» کودک شده است.

اگر خشونت پدر نباشد سیر رشد کودک به خصوص ذکور طبیعی و بدون توقف انجام خواهد گرفت در این صورت بلوغ نیز با آرامش و تسلط بر جنس سپری خواهد شد اما در صورت اختلالات روانی و توقف رشد و محرومیت جنسی، خویشتن‌ارضایی اگر بعد نوجوان در بهترین شرایط آزادی جنسی باشد و به رابطه جنسی مخالف موفق شود کوچکترین تاثیری در امراض ناشی از وجدان لاشعور و غیره نخواهد داشت. یک جامعه لیبرال که به اندازه یک جامعه جزم زن را کاذب معرفی می‌کنند و نوجوان یک عمر زن را جز در پوشش یا جنس نمی‌بیند پس از آنکه به حقیقت زن پی برد و تمام تخیلات مریض او فرو ریخت، چون سن جایگزینی سپری شد، بیماری اندوه و افسردگی به جا خواهد ماند.

این اساس تربیت را لازم می‌دانم توضیح بدهم؛ یک اصل کلی آن است که پدر باید در موضع مهر و نرم، قرار گیرد «تفاهم گرایی» که سخن از آن می‌کنند؛ باز موثر نیست مگر آن که اقتدار مادران مشهود باشد در یک خانواده که اقتدار پدر با خشونت همراه است برعکس خانواده ای که مرد همسر همجواره احترام نزدیک به اطاعت زن همسرش را حفظ می‌کند کودک و کودکان از آسیب های روان دور مانده اند و از نظر روانشناسانه نیز به امنیت روانی تعبیر می‌کنم... در این خانواده امنیت روانی حاکم است و مرحله ای عالی یک تربیت اساسی وقتی است که زن همسر در کمال وقار و اقتدار قرار دارد و مرد همسر نیز دارای وجاهت و رجالت می‌باشد. نظر «زیگموند فروید» در نوع احترام و اطاعت از زن همسر ودیعه ای خواهد بود بر آنان که تلاش دارند زندگی مردانی چون «آدلف هیتلر» را از کودکی مختل سازند زیرا در وین خانواده پدر دارای انضباط و احترام به همسر، تا حد مطاوعت پیش رفته بود. سرایندگان این آهنگ فراموش کرده اند که او یک خواهر به نام «اورنا» نیز داشت که خانمی کامل و پرستاری جانسوز و مهربان بود.

«عشق تناسلی» از طریق عصب با «تثبیت مقعدی» یکی شده است و اضطراب اساسی بروز کرده است خانواده نواقص دیگری نیز در خود دارد؛ جوان را به یک اقتصاد فردی عادت نداده اند «مهر طلبی مرضی»، «اغفال پذیری» به سبب ضعف رشد اجتماعی او، مطاوعت و تسلیم و... از عوامل دیگر گرایش خواهد بود.

بر خلاف نظر برخی روانشناسان سطح فکر «عقده ادیپ» در اینجا در تمایلات فاعل نقش ندارد و این اثر منفی نشان می‌دهد که روانشناس عمق موضوع را تا چه حدی درست دیده است یک نوجوان که در خشونت پدر بزرگ شده که مادر در خانواده گم شده است و نقش فعالی ندارد در بزرگسالی نمی‌تواند روی یک چهره مخالف احساس ثابت عاشقانه و علاقه پیدا نماید چهرها دایم عوض می‌شوند و او دنبال هاله مادر می‌گردد اما همان شخص در گرایش به یک هم جنس این تلون پایان می‌یابد؛ زیرا اینجا مادر نقشی ندارد یک فاعل همجنسگرا چون در جنس اسیر دگر آزاری است به سبب توقف رشد «روان، جسم، جنس» از جریان طبیعی جنس و زن بیگانه مانده است خویشتن را انتقال می‌دهد سکون اندام زن (اندام جنسی زن) برای یک شخص که در حالت سادیک اسیر است هرگز جذاب نمی‌باشد یک مرد به خصوص در مرحله دفع و رفع رفتارهای جنسی خود بسیار بی تاب تر از زن می‌باشد بیماری سادیسم حجم و حرکت می‌طلبد بنابراین تناسل یک نوجوان به یک گرایش سمبلیک تبدیل می‌شود اما همه قضیه این نیست و اینجا بسیار مناسب است تا از سرو صدایی که درباره یکی از نظریات «زیگموند فروید» کودک و جنس به پا شده دفاع کنیم «زیگموند فروید» «معصومیت طفل» را انکار نکرده است؛ بلکه نگران دو موضوع و موضع بودند : خشونت پدر و حراست کودک

⁶- The Oedipus Complex

تاریک اندیشان قدیم و جدید، بر این باورند که جنس زمان ظهور و بروز دارد، بله دارد اما از خارج وارد نمی‌شود در ساختار «جنینی» و «طفلی» مضمیر می‌باشد؛ اگر حتی کودک در «امنیت روانی» و اقتدار و «تفاهم طلبی» پدر و همسر رشد یافته باشد ولی از طرف افراد بزرگ ولی «منحرف» در تماس باشد که، لازم نیست بگویم این تماس تناسلی خواهد بود که از حالت هنجاری خارج خواهد شد و اگر در خشونت پدر آن آرامش روانی که بر رشد سه گانه ضروری است؛ از بین برود و آثاری از ضمیر ناخودآگاه در کودک گشوده شود این نوع بازی جنسی از طرف افراد بزرگ و منحرف در وجدان لاشعور کودک به طور مضمیر می‌ماند قبل و بعد بلوغ که انحرافات روانی در او بروز کرد در انحراف همجنسگرایی گرایش فاعل به تناسل مفعول را در انتقال همان بازی ایام کودکی او نیز باید جستجو کرد این نوع شروع طفولیت در اطفال که اغلب آنان پرنشاط با زندگی و طبیعت روبرو میشوند، افسردگی را پی ریزی می‌کند «جامعه مرده» اثر مستقیم ندارد، افسردگی پس از یک دوره روان پریشی که جوان به این یا آن علل پی می‌برد. کدام یک از تمایلات طبیعی و کدام یک انحراف بوده است شدت بیشتری می‌یابد اگر مشاهده می‌کنید در بسیاری از این جوانان گاه امیدواری و گاه ملانکولی بروزمی‌کند سبب را باید در تبدیل ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه جستجو کرد هر زمان به هر معلول خارجی ضمیر ناخودآگاه غلبه می‌کند که

7- Deviated

غلبه اغلب با این ضمیر است؛ خروج بعضی علایم از عمق، به افسردگی می‌انجامد و هر وقت ضمیر خودآگاه فرجه پیدا کند (در غیبت موقت ضمیر پنهان به سبب بعضی ضربات خارجی) شخص به امید برمی‌گردد؛ اگر آوا در جوانانی که دارای منش سودایی هستند امید و شوق ایجاد می‌کند دلیل اول را فقط باید در اثر آوا در جانشین موقت «ضمیر آگاه» در برابر «ضمیر پنهان» دانست گرایش این افراد به آواز غم که باعث نشاط آنان میشود همچنین سراینده‌گان این آهنگ را باید در همان افسردگی آنان جست‌جو کرد. اینجا یک اشاره بس ضروری است قبل از «زیگموند فروید» و هم زمان با «زیگموند فروید» امثال «امیل کرپلین» این نوع نوسان نشاط و غم را «جنون جوانی» می‌دانستند که در این اتفاق باید زوال زودرس عقل را دخالت داد.

«پل یوجین بلولر» که برای تحصیل روان پزشکی از «سویس» به «مونیخ» رفت تحت تاثیر نظریه ای «زیگموند فروید» قرار گرفت و بعد یکی از شارحان روان شناسی او شد و پس از اتمام تحصیلات در بیمارستانی روان درمانی که در «آلمان» قرار داشت انتخاب شد؛ اما آنجا یک صومعه ای قدیمی بود که به سبب آغاز روان شناسی جدید بیماران روحی را در آن نگه داری می‌کردند و این روش برای عام تازگی داشت؛ اما درمان جدید از وقتی شروع شد که روان شناس سوئیسی وارد آنجا گردید یکی از بیماران او به این اختلال روانی

⁸ - E.Kraepelin

دچار بود در درمان بالینی این جوان «پل یوجین بلولر» نظریه «جنون جوانی» را رد کرد و این اختلال را «اسکیزوفرنی» نامید که از ترکیب دو واژه یونانی ساخته بود که «جدایی در روان» معنی می‌داد.

در تعریفی کلی باسن زنان به سبب مادر شدن در آینده دارای تفاوت با باسن مردان، می‌باشد در مردان و زنان دو نوع باسن وجود دارد کیفی شکل و استوانه ای شکل در آن مردان که باسن آنان کیفی شکل است، مردان زنی شکل می‌باشند (ویلهم اشتکل که با او اندام شناسی جدید در آلمان و جهان به وجود آمد) از نظر زیباشناسی باسن چه در مردان چه در زنان، شکل استوانه مناسب ترین باسن چه در شکل و چه در لباس پوشیدن می‌باشد و در نظر یک فرد نرمال کمال زیبایی و زینت است البته نباید تصور کرد یک فاعل همجنسگرا به آمیزش غیر عادی در همجنس گرایش دارد گرایش او تغزلی، جانشینی و شیفتگی است که نصف بیشتر سبب خارجی آن چهره نوجوانی است که به تانیت عقب نشسته است اما اینجا نیز حالت سادیک نقش دارد بنابراین این کودک آسیب دیده به طور کلی به باسن مونث و مذکر یکسان گرایش دارد و این گرایش در حالت سادیک او می‌گذرد زیرا حجم استفاده بیرونی و عملی ندارد و در خیال بیمار می‌گذرد «زیگموند فروید» «اصطلاح آلمانی» را به کار برده و می‌افزاید: این افراد به «پستان بزرگ» نیز گرایش دارند که آن را نیز باید در حالت سادیک جستجو کرد و این حالت عارضی چنان

مسلط است که نمی‌گذارد شخص بداند که این بزرگی و حجم زیبایی نیست و هیچ استفاده عملی ندارد و این روان بیمار است که در فرد چنین گرایشی ایجاد کرده است که چشم را یک جام بیش نیست. جا به جایی دایم امید و یاس از جابه جایی دایم ضمیر پنهان و ضمیر آشکار در اثر بعضی حالات درونی و خارجی و تذکار و خاطره و امثال آن می‌باشد غیر مستقیم به جواب رسیده ایم این کشف «پل یوجین بلولر» هرچند افتخار آن در مقابل «جنون جوانی» بر او محفوظ می‌ماند اما این نوسان نتیجه مستقیم جا به جایی دو ضمیر می‌باشد که گاه از علل درونی تذکار بیرونی این جابه جایی صورت گرفته در بروز «ضمیر آگاه» امید و در بروز «ضمیر ناآگاه» یاس پیدا می‌شود.

در این بیماری گرچه «فاعلیت» به طور کامل جدا از «مفعولیت» نیست اما درمان فاعلیت دشوارتر می‌باشد گرچه روش «هیپنوتیک» اولین درمان در این بیماری است (براین اساس که این حالات و تغییرات ذاتی نیستند، فطری نیستند و سرشتی هم نیستند پس درمان مشابه لازم دارند تا این مبدل و مغيير را به بالا کشیده و بیرون ببریم از اتاق خالی «ضمیر ناخودآگاه» کاری ساخته نیست و از بین رفته حساب می‌شود اما دارو - درمانی را نیز از نظر دور نداریم) اما چون فرد فاعل، شخصی جامعه گرا، کار پذیر، مسولیت پذیر و همانند آن می‌باشد (به خصوص در نظر داشت باشیم که همین فاعل همجنسگرا در برابر نوجوانی که چهره مردانه در او بروز کرده است به مرحله نور سالی عقب می‌نشیند) گاه به سبب نوع

تغزلی بیماری بیرون می‌رود. درمان مفعولیت را از خانواده باید شروع کرد به دو دلیل نشان می‌دهیم نمودش تا کجاست. پیش آگهی باشد که این بیماری نتیجه توقف رشد سه گانه است ولی درمان پذیر است اگرچه دشوار است نوجوانی که چهره او به سبب توقف رشد به تاثیر عقب نشسته است ولی هنوز نوجوان است اگر مادر جای پدر نشیند یعنی اقتدار را با همسر پدر عوض کنند حتی اگر بازی و نمایش باشد که میان خودشان به اجرا گذاشته اند ظهور و بروز چهره مردانه را در کودک ذکور شاهد خواهند شد غم انگیز است و نباید چنین باشد اما ناچاریم بگوییم با فقدان پدر و مادر (که محبت زیر جلی به کودک داشته اند و کودک نیز به سبب ضعف مادر از او نفرت داشت و همان نفرت را به سبب اقتدار پدر در خویش می‌پروراند اما او نیز به همان نسبت آن دو را دوست می‌داشت) به سرعت رشد روانی و دگرگونی آغاز می‌شود و چهره دخترانه - پسرانه و جوان ذکور نیز به حالت مردی؛ تغییر شکل می‌دهد، زیرا دو موجود که اثر منفی و دائم داشته اند دیگر وجود ندارد.

به یک سبب اصلی، این انحرافات یک مثلث تشکیل داده اند یک ضلع آن را «ناخودآگاه» در اختیار دارد و به نسبت زخمه‌ها در شدت و ضعف انحراف اثر مستقیم دارد و دو ضلع دیگر یکی در اختیار «عصبیت مرضی» و ضلع مقابل در اختیار «تحریکات سادیک» می‌باشد و در دارو - درمانی که مثل روش هیپنوتیزم باید توسط پزشکی حاذق و آشنا به ترکیب داروها انجام گیرد. البته در دارو - درمانی تصور نرود ضمیر ناخودآگاه از بین رفته

است این وجدان لاشعور باقی است دارو - درمانی توانسته میان ضمیر خودآگاه و ناخودآگاه دیواری به وجود آورد این مقدار اثر نیز یک درمان کوچک نیست به خصوص که این دیوار اجازه می‌دهد بیمار روانی بدون دخالت مداوم «وجدان لاشعور» به کند و کاو خویش پردازد و اندک اصلاح شود و زندگی شخصی خود را بدون آسیب بگذرانند. در درمان فاعلیت، درمان نباید مستقیم صورت گیرد در درمان بعضی انحرافات که زخمه روانی در کودکی وارد شده روانکاو اگر زن باشد بهتر است به طور ساده بگوییم: یک فرزند به خصوص فرزند ذکور از رنجوری خویش با مادرش بهتر و آسانتر سخن می‌گوید تا پدرش.

درمان با روش «هیپنوتیک» مشخص است در درمان - دارو علاوه بر این که پزشک حاذق با ترکیب مناسب دو دارو یا سه دارو در همان حال که روی جدایی ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه تکیه می‌کند در صدد دفع و رفع گرایشهای سادیک نیز برآید و این را باید از درمان عصبیت مرضی شروع کند. در هنگام خواب تسلط «ضمیر ناخودآگاه» از بین رفته و بیمار تحت تسلط «ضمیر خودآگاه» می‌باشد و در اینجاست که میتوان اتاق «ضمیر ناخودآگاه» را درمانگر خالی کند.

این توجه ضروری است که اخلاص در اندیشه و خرد را وجدان لاشعور به هم میزند پس در جدایی «ضمیر ناخودآگاه» از «ضمیر خودآگاه»، ضمیر خودآگاه چون از دخالت مصون می‌ماند بسیاری از زواید باقی مانده، عوارض و تمایلات مرضی به طور فردی و مردانه قابل

حل و فصل خواهد بود و کودک مردانه خواهد اندیشید و از استعدادهای بالقوه خویش،
(خلقت در هر کس به طور بالقوه یک ودیعه استعداد به وجود آورده این تخریب روان است
که فرد را از بروز و اجرای این استعداد جلوگیری می‌کند) استفاده خواهد نمود چون ودیعه
بدون استفاده مانده حتی در میان سالی نیز این ودیعه به نیرو تبدیل خواهد شد.

فصل دوم

«همجنسگرایی در مونت»

اگر «ودیعہ مادری» در زنان نبود تمایلات جنسی بدون مرز و بی پایان مردان بی جواب می ماند.

تمدن غرب بیمار است و اگر چنین پیش رود بیمارتر نیز خواهد شد نابودی آلمان اثر معکوس خواهد داشت وقت آن رسیده که برای تحلیل بردن روان و جسمی جوانان این یا آن کشور ، به فکر فدا شدن جوانان کشور خویش نیز باشیم.

اگر از غدد نگوییم که سبب «بیولوژیک» «هم جنس گرایی» مذكر می باشد «کمپلکس مردانگی» در زنان وجود ندارد. از ادبیات و (کتاب سرای جابه جا شده و سیدونی گابریل کولت در کتاب ولگرد و گوستاو کوربه در پرده نقاشی خواب که در چهره یکی از دو زن خلسه پیداست) هنر نقاشی شروع میکنیم که امروز با پیدایش روانشناسی هم در ادبیات (کتاب سرای جا به جا شده اثر توماس مان این نویسنده آلمانی چندین سال بعد از زیگموند فروید در قید حیات بود سیدونی گابریل کولت در کتاب ولگرد و گوستاو کوربه در پرده نقاشی خواب که در چهره یکی از دو زن خلسه پیداست) وهم در کارت پستال ها و فیلم ها ادامه دارد دیروز را که روانشناسی انحراف وجود نداشت می توان این نوع ادبیات و هنر نقاشی را یک شوک ناامید ولی امروز با «روانشناسی جدید» ادبیات و هنر نقاشی و پیکر تراشی بایستی به روانشناسی جوابگو باشد.

این اشاره ضروری است درباره روانشناسی زن، جزء یک کتاب چنان که گفته میشود وجود ندارد و آن را «دکتر هلن دویچ»^۹ نوشته است «هلن دویچ» این کتاب را در زمانی نوشته که «زیگموند فروید» در قید حیات نبود و او از بیماران «زیگموند فروید» بود و با هیپنوتراپی توسط «زیگموند فروید» درمان شد ولی «زیگموند فروید» به سبب وجود بیماری که اسم او را پل ثبت کرده اند و از اسب و سگ هراس داشت چون به درمان او بسیار علاقه مند بود درمان «هلن دویچ» را به یک روانشناس دیگری سپرد؛ در سرگذشت «هلن دویچ» او اقرار می‌کند هنوز هم احساس میکنم روانکاوی نیاز دارم؛ بنابراین در خصوص کتاب او «مفعولیت زنان»، «خودآزایی زنان»، «هم جنس طلبی زنان» برداشت محتاطانه «زیگموند فروید» را به کلی فراموش کرد.

در خانواده ای که «خشونت مذکر» حاکم است کودکان «راون شناسی کمال» را طی نخواهند کرد اگر در این خانواده دختر و یا دخترانی باشند من در آنان رشد نکرده است و چهره خویش را گویی در آینه کج نما دیده اند منش در آنان سودایی است. بنابراین عواطف و احساسات شدید است گرایش آنان به دوست دختر زیبا انتقال آرزو و عشق و تجلی آن در دختری می‌باشد که زیباست غلو گرایی در آنان اغراض انگیز است (برعکس

⁹- DR.Helene.Deutseh

مردان که این انحراف تاریک را مقداری «کمپلکس الکترا»^۱ فراهم می‌کند و تصور می‌کنند هنوز آینه‌ای وجود ندارد که زیبایی آن دختر را که دوست دارند نشان دهد اگر او عاشق مرد می‌شود این عشق را جانشین و تعکس خواهد پنداشت؛ تا آن حد که گویی خود عاشق شده است دوستی او فداکارانه و بی‌ریاست، دوستی او عاطفی و تصعیدی است؛ بسیار خوشحال خواهد شد تا نامه عاشقانه دوست خویش را او به آن مرد برساند. سرنوشت غم‌انگیزی است آنان قاصد می‌مانند هرگز به فکر جانشین نیستند و این رفتار خالص صداقت انحصاری جنس مونث را نشان می‌دهد. تعارف را نیز بر این نامه اضافه می‌کنند با آن که یک دختر مردی را ترجیح می‌دهد که ظرافت و لطافت را در او رعایت می‌کند با این حال هرگز به دختری که علاقه پیدا کرده و لطیف است گرایش جسمانی پیدا نمی‌کند. (این نظر، «روانشناسی آمار» و آمارگر معروف «دکتر آلفرد کینزی» که آمارهای او قابل تکیه نیستند، ولی به آمارهای او استناد می‌شود به خصوص درباره «همجنس‌گرایی زنان» از اعتبار می‌اندازد) دوست ندارد با او بخوابد و اگر از هم جدا می‌شوند وقتی است که این دختر احساس کند آن دختر از مهر خالص او را می‌خواهد و به خدمت خویش درآورد، اگر از او جدا شود مدتی دراز به یکتا حربه انسان در برابر حوادث یعنی گریه پناه خواهد برد. این عکس‌العمل را نباید اشک در فراق یک هم‌جنس دانست بلکه آن را بایستی در عاطفه

0 Electra complex -1

کلی این دختر جست جو کرد. در دختران بدان سبب که یک موجود «فراجنسی» هستند و این فرهنگ مذکر است که اسرار تام دارد آن ها را جنس معرفی کنند تا همچنان جامعه را بیمار نگه دارند و در جامعه ذهنیتی بسازند که تا عمر دارند درگیر این میل جنسی شوند این نوع گرایش بدون درمان با گذشت زمان، برعکس مذکر از بین می‌رود.

دخترانی که به رشد روان نرسیده اند با آنان که دارای تیپ ، زیبایی و ملاحظت دارند در زیبایی خویش مرددند و در انتخاب یک چهره زیبا و زنانه نیز همان اشتباه را مرتکب می‌شوند ولی باید بگویم تیپ و زیبا پرستی درباره جنس مونث در آنان باقی می‌ماند. چنین عاطفه را بر ظاهر ترجیح می‌دهند این نوع پسند بر پسند مردان سبقت دارد و این ثبات، اصالت و کاملیت مونث را نشان می‌دهد بسیار روسپیان که در میان آنان روسپیان یهودی نیز بودند در اردوگاه های اصلاح رایش خانم خانه و زن زندگی شدند و در اینجا باید ضرب المثلی را عنوان کرد خانه ای را که یکبار دزد زده است بار دوم دیگر دزد نمی‌زند.

آنان بیشتر در ناخودآگاه به دنبال تکیه گاهی استوار می‌باشند، اگر به یک مرد متاهل گرایش پیدا می‌کنند این بار نباید آن را با «دزدی عشق» به تعریف درآورد و به آن دختر لقب دزد عشق داد بلکه این گرایش بخاطر هراس از ازدواج است (این هراس از خشونت پدرانه نیز می‌باشد بنابراین عمومی نیز می‌باشد از جامعه نیز هراس دارند به کار در محیط زنانه ناخودآگاه کشیده می‌شوند) این مرد مناسب دوستی برای دوستی است این دختران

همین قدر که عکس خویش را کنار عکس مرد ایده آل بچسبانند راضی هستند ولی خلاف حقایق اشیاء را مدتی می‌توان پیمود آشفتگی روانی بروز خواهد کرد که در این اواخر شوک الکترونیکی ابداع شده است ولی این شوک در جنس مونث بایستی به کار گرفته شود («زیگموند فروید» آنقدر زنده نماند تا نظر درست خویش را در درمان آشفتگی روانی دختران با شوک الکتریکی مشاهده نماید) شاید به این سبب که در دختران که در خشونت پدر و توقف رشد قرار دارند ضمیر ناخودآگاه تا نیمه گشوده میشود و برعکس پسران دارای عمق نیست در خواهر کوچک اگر داشته باشند این آشفتگی روانی بروز نمی‌کند خشونت پدران که عصیبت مرضی است و از سلف خود به ارث (ارث روانی) رسیده است و پشت آن ضعف مرضی وجود دارد در سن کهولت قوه اولیه را ندارد.

پدر خشونت را بدون آنکه گناه داشته باشد یا از عواقب آن با خبر باشد از خانه پدری خویش آورده است. خشونت پدر در دختران نیز به همان اندازه پسران وجدان لاشعور می‌گشاید اگر قوه مادری در آنان نبود این ضمیر ناخودآگاه به اندازه ضمیر ناخودآگاه مذکر می‌رسید اما خشونت پدر این بار به تعکس عمل می‌نماید.

همانطور که پیش از این گفتیم اندام زنان دخولی هست و برعکس مردان صرفاً دارای «تناسل دخولی» هستند؛ پس در مورد زنان فاعل و مفعولیت معنایی ندارد و برعکس مردان که فاعل از عمل فعلیت خود لذت می‌برد؛ این لذت در مورد زن فاعل قابل تصور نیست

زیرا دارای تناسل خروجی نبوده و استفاده از ابزارات دیگر برای فاعل نیز هیچ لذتی ایجاد نخواهد کرد و این امر نیز بر مفعول زن نیز صادق است به دلیل داشتن تناسل داخلی زنان استفاده از کلمه فاعل و مفعولیت بر آنان نیز درست نبوده و اگر همجنسگرایی را یک بیماری محسوب کنیم که از نظر ما یک بیماری روانی است که به دلیل عدم رشد سه گانه لیبیدو در جنس مذکر ایجاد می‌شود ولی جنس مونث به دلیل کامل بودن خود تقریباً فارغ از تمام «انحرافات جنسی» است پس همجنسگرایی که یک انحراف جنسی است نمیتواند بر زنان صادق باشد.

گفتار ششم

خودکشی و دگرکشی در انسان

خودکشی عاری از شرافت می‌باشد من درباره این بیماری اخلاقی بسیار اندیشیده ام و اعتقاد یافته ام بهتر است آدم رنج ببرد تا با افتخار به رنج پایان بدهد.

فصل اول

«خودکشی در انسان» (وجدان منفعل)

خودکشی اراده ای است که فقط نصیب انسان های بزرگ و با اراده می شود؛ مردی که میتواند دست به خودکشی بزند کاملترین آن هاست و آنان خدای خداها هستند.

هر شخصی با یک ودیعه و «استعداد بالقوه» به دنیا می‌آید ولی شخص منفعل در خشونت پدران و «جزمیت دینی» استعدادش مدفون می‌شود و با خود آن را به خاک می‌برد دلیلی که بر «کارل یونگ» همکارم آوردم این است او حتی به کلکسیون حقیر نیز پناه نمی‌آورد اگر حتی از استعداد خارق العاده یکی از هزار پیکر تراش برخوردار باشد حتی یک «عروسک ساز» ساده نیز نخواهد شد.

او دارای «منش بلغمی» است و چون شخصیت او، در چنین تربیتی رشد نکرده است عاری از هرگونه هیجان می‌باشد و نیز ناخودآگاه یا وجدان لاشعور در او به صورت درون گرا عمل می‌کند ولی ضمیر ناخودآگاه که هدایت مخرب شخص مبتلا را بر عهده گرفته است در تلقین خود کشی از قوه می‌افتد و قدرت تلقین ندارد شخص خودکش افسرده نیست، بی جان است وجدان معذب نیز وجود ندارد وجدان معذب کشاکش ایجاد می‌کند، مگر اینکه وجدان معذب بر عموم آشکار شود.

«ناپلئون بناپارت»^۱ نیز خودکشی کرد، اما این اقدام آن زمان بود که دانست با استعداد به حد کافی جنگیده و چون حامیان احمق در دنیا زیاد است؛ بیش از این نمی‌تواند بجنگد. یک شخصی که خود را می‌کشد روز بعد مایل بود زنده بماند این شخص می‌داند یکبار می‌شود خود را کشت؛ خودکشی عاری از شرافت می‌باشد من درباره این بیماری اخلاقی بسیار اندیشیده‌ام و اعتقاد یافته‌ام بهتر است آدم رنج ببرد تا با افتخار به رنج پایان بدهد. در نوجوان و جوان خودکش استعداد دفن شده است پس انتحار برای جلب نظر اطرافیان به خصوص پدر که به سبب خشونت پدرانه فرزند گریز مانده نظری اغراق آمیز نمی‌باشد در فرد خودکش غریزه دخالت ندارد در تعریفی کلی، غریزه هم چون نوری شدید و ماورایی می‌باشد.

غریزه حیات و مرگ و هدف زندگی مرگ است تا مل لازم دارد نیستی با هستی ضد هم می‌باشند شخصی که در اقتدار مادر رشد می‌یابد «استعداد بالقوه» او به کمال می‌رسد و آثاری از خویش باقی می‌گذارد که در برابر مرگ و نیستی به او آرامش می‌بخشد (برهان نظم) او از مرحله «من» به «فوق من» و «من ایده آل» رسیده است اما «زیگموند فروید» فراموش کرد در ناخرسندی از فرهنگ و تمدن این قاعده اساسی را مطرح کند در یک

1 - Napoleon Bonaparte 1

جامعه که فردیت وجود دارد استعداد تنها می ماند و این تعریف که شخص می خواهد؛ از یک موجود متحرک یک موجود بیحرکت بسازد یک نظر بی معنی است.

غدد سرنوشت نیز وجود ندارد تا شخص خود کش را هدایت نماید امثال «ژیگل گوپ»^۱ که غدد سرنوشت را مطرح کرده اند در فرد خود کش افت مردانگی را از مقدار ترشح هورمون تستسترون می دانند اگر حتی این نظر را قبول کنیم می پرسیم؛ چرا این غده در «خشونت پدران» و «هراس از پدر» از حالت عادی خارج می شود؟

در روانشناسی عمق با «تقدم زن مادر»، «خودکش» و «دیگرکشی» از بین می رود پس حتی می توان آماری از دوران باستان به دست آورد در مدینه «هخامنشی» خودکش و دیگر کش وجود ندارد گفته می شود در قوم آریا «مادر سالاری» وجود داشته که «زرتشت» آن را پذیرا شده این تقدم تا به امروز نیز در خانواده ها میان پیروان دین زرتشت باقی مانده است که روانشناسی آن پیامبر باستان را نشان می دهد. این اشاره ضروری است بعد از سقوط «آلمان رایش»، این نظر روانشناسی بی مانند همراه استاد رایش، یا سوخت و یا پاک گردید و کسی نپرسید «ضمیر ناخودآگاه» (با روش تجربی) در خشونت پدران گشوده می شود پس زن - مادر یا اقتدار مادر یا حداقل تفاهم میان دو همسر در ساخت انسان سالم در روانشناسی کمال به شرح و بسط بلکه اشاره نیز نشده است.

1 - G.Gopp

حضرت محمد (ص) این زیر ساخت با وحی را کامل می‌سازد(جبرئیل چیزی نیست جز
قوای پیامبری)

«مزاج مادر»، «مزاج رحم مادر»، «شیر مادر» (مادران دو سال تمام فرزندان خود را شیر
دهند قرآن مجید سوره بقره آیه ۲۳۲ یکی از بزرگترین فلاسفه شیعه بعد این آیه را در
تفسیر نبوی چنین آورده مادرانی که دایه می‌گیرند حسب نسب دایه صالح، بایستی باشد،
چون شیر ازعضوی می‌آید که خون سرخ را به خون سفید تبدیل می‌کند در قرن ۱۸ در
فرانسه نیز وقتی دایه شیری انتخاب می‌کردند، نه به طبقه دایه بلکه به اصالت خونی او
توجه داشتند. می‌دانیم در درجه محرمات در اسلام و قرآن ما، دایه ای که به کودکی شیر
داده است در درجه حرمت قرار دارد؛ اسلام علقه مرد را دخیل نمی‌داند طب تجربی که از
مکاتبات اساسی در انواع علوم می‌باشد این قاعده را قبول کرده است بولتن مرکز آناتومی-
پاتولوژیک ۱۸۶۱ دکتر کارل شولزر) و «تربیت مادر» مهمترین عامل در انتخاب نوع
زندگی افراد است باید گفت در دین اسلام فطرت رد می‌شود زیرا ساخت یک انسان سالم
بعد جامعه سالم با «تربیت مادرانه» می‌باشد این نظر درک نشد یک دلیل قرآن بود که
آیات پراکنده شده اند اگر کسی یک مقطع از مقطعات قرآن را بخواند و به مقطعات دیگر
رجوع نکند خواهد گفت خدا یک عده را خودش ظالم خلق کرده است و یک عده را نیز
صالح آفریده است پس خدا ظالم است که چنین کرده و عادل و ظالم به جبر می‌روند و

فاعل مختار وجود ندارد رجعه نیز به وجود آمد حالا که عادل و ظالم به تخلق است پس هر دو به فطرت می‌باشند ظالم به اندازه صالح بی گناه است و ثواب و جزا نیز با ما نیست با خداست. ولی ظالم و عادل بودن اشخاص ارتباطی به خلقت خداوند ندارد و در تربیت خانواده و جامعه است که افراد چنین می‌شوند.

هزار سال گذشت یک پزشک و روانپزشک ایتالیایی معاصر «زیگموند فروید» به نام «سزار لومبروزه»^۳ استاد دانشگاه «پاویا»^۴ که در اعراض دماغی و افسردگی نیز تحقیق می‌کرد در سال ۱۸۷۵ یک کتاب انتشار داد با این نام «انسان جنایتکار»^۵ سپس در سال ۱۸۹۷ «انسان مجرم»^۶ را نوشت در سال ۱۹۰۰ یک کتاب سوم نیز بر دو کتاب فوق افزود با نام «جنایت علت و معلول» که در هر سه کتاب به «جنایتکار بالفطره» نظر داشت و گفته شده چون او پزشک زندان مجرمین خطرناک نیز بود با یک جنایتکار روبرو شده که جمجمه متعادلی نداشته است از نظر «زیگموند فروید» در مورد دکتر «سزار لومبروزه» اطلاعی نداریم از یک پزشک به نام «چارلز گورینگ»^۱ که پزشک سلطنتی زندان های انگلستان بود گفته شده پس از آزمایش روی سیصد زندانی جنایتکار نظریه جانی مادرزاد را رد نمود.

1 - Cesare Lombroso	3
1 - Pavia	4
1 - Criminal Man	5
1 - The Man Guilty	6
1 - Charlescoering	7

یک اشاره نیز ضروری است در «دکترین رایش» که بر اساس اصلاح نژاد تکوین و تولد انسان سالم و متناسب پایه گذاری شده ژانویه ۱۹۳۳ روانشناسان و پاتولوژیستهایی که کار می‌کردند در اختلالات مادرزادی که قاعده بیولوژیک روی حالات پسیکوتیک اثر می‌گذارد «سندرم بخش پیشانی مغز»^۱ را یکتا بیماری ارثی دانستند، که این ضایعه قدامی چون به عصب مغز ارتباط پیدا می‌کند در شخص بیمار مادر زاد جزء قدرت کنترل، پیش اندیشی و قوه تمرکز کاهش نمی‌یابد که خطرناک نیست.

یک تقسیم بندی نظر درست «زیگموند فروید» را نشان می‌دهد

خودکشی و دیگرکشی یکی است^۱ (نادرست)

خودکشی و دیگرکشی اتفاق جدا از هم نیستند^۲ (درست)

در خودکشی و دیگرکشی رابطه معکوس وجود دارد^۱ (درست)

جغرافیای خودکشی وجود ندارد و چندان به رسم منحنی خودکشی خوشبین نیستیم. شومان

وینگر

1 -Syndromprontale	8
1 -Gabriel Tarde	9
2 -David Emile Durkheim	0
2 - David Emile Durkheim	1

دینامیسم خودکشی وجود ندارد و تفکر خودکشی در فرد آنی به وجود نمی‌آید بلکه در طول زندگی فرد در ضمیر ناخودآگاه پرورش یافته و به مرور در ذهن فرد رشد کرده و با خودکشی به کمال می‌رسد؛ عوامل جوی شاید تنهایی و اندوه و یاس را سبب شوند ولی عامل خارجی خودکشی نیستند. در این افراد خودکشی را نباید نوعی انتقام از خویشتن دانست. «مرگ من» که این کودکی مورد توجه قرار نمی‌گیرد؛ خودکشی نوعی جلب توجه با عزاداری بازماندگان است. نوع و جنس در خودکشی آمار درست می‌باشد. نقض اندامی سبب خودکشی نمی‌باشد. اگر خودکشی در میان «جنس مونث» محدود است؛ سبب بیولوژیکی نیز دارد یک دهه قبل کشف شده بود اگر جنین قرار باشد مونث شود از اول تا تولد در حالت تانیث قرار دارد ولی اگر قرار باشد جنین مذکر شود مدتی در حالت مونث غوطه ور می‌ماند «زیگموند فروید» به این کشف وفادار ماند و همچنین چون زن خلقت و آفرینش را حمل می‌کند و زن نه تنها میتواند خود را نجات بدهد و هم مرد را می‌تواند نجات بدهد و زن بدون مرد هم زن می‌ماند و در خشونت پدر در جنس مونث ضمیر ناخودآگاه عمیق گشوده نمی‌شود و آسیب بسیار کم است.

در اواخر عمر «زیگموند فروید» الکتروشوک در درمان بیماری‌های مغزی کشف شد بر اساس نظر «زیگموند فروید» این نوع درمان ثابت شد که در درمان آشفتگی‌های رفتاری زنان موثر می‌باشد. بر این اساس زن جانی وجود ندارد.

پس روانشناسی «زیگموند فروید» به اختلالات ارگانیک نمی‌پردازد اینجا ضروری است که چند کلمه از «آلفرد آدلر»^۲ بگوییم که از روانشناسانی بود که از «زیگموند فروید» جدا شدند که دوباره باید روانشناسی او را به روانشناسی عمق برگرداند ساختمان بدنی و تناسب در قدم دوم قرار می‌گیرد قدم اول رشد سه گانه جسم، جنس، روان می‌باشد. بسیاری از افراد که از تناسب ظاهری برخوردار نیستند ولی روانشناسی رشد را طی کرده اند به زندگی خوشبین می‌باشند افرادی که از تناسب ظاهری برخوردارند ولی رشد سه گانه را طی نکرده اند (هر قدر طول این توقف امتداد یابد هم شخص پیش از پیش با خویشتن بیگانه خواهد شد و هم درمان او دشوار خواهد گردید) از توانایی و استعداد خویشتن نیز بی بهره خواهد ماند این شخص با چهره خویشتن نیز بیگانه است روانشناسی عمومی که از فرد می‌گذارد نمی‌تواند در قدم اول قرار گیرد، بر چنین شخص انگیزه خارجی نیز چندان اثر گذار نمی‌باشد.

² - Alfred Adler

فصل دوم

«دگر کشی در انسان» (وجدان مخدوش)

نظریه «وجدان اخلاقی» در «روانشناسی جنایت»^۲ هنوز هم برترین نظر است و نظریه برتری نسبت به آن ارائه نشده است.

² -Crime Psychology ³

جنایت نتیجه مستقیم «تربیت کیفری» (در میان پستنداران انسان یکتا موجودی است که هم نوع خود را می کشد زیرا تربیت کیفری آدم توسط یک آدم به نام پدر انجام گرفته است) «خشونت پدر» و پیدایش «ضمیر ناخودآگاه» در کنار «ضمیر خودآگاه» یا «وجدان لاشعور» در کنار «وجدان ذی شعور» و «منش خون گرم» می باشد و «منش صفرایی» در مرحله دوم قرار دارد ساده است بپذیریم نفرت از پدر (زیرجلی) بروز خواهد کرد ولی درباره مادر یک تقابل وجود دارد پدری که در او (بر عکس اقتدار و انضباط) خشونت بروز کرده چون خود در خشونت پدر مانده است (و پشت این خشونت ضعف مرضی نهفته چون این نوع خشونت اکتسابی است) بنابراین در این شخص دو ضمیر گشوده شده است چون در جسمانیت خویش اسیر است گاه به تصرف و ملکیت یک زن مقتدر درمی آید در این صورت در کودک یا کودکان نفرت از مادر و نفرت از زن محدود می شود (در افراد جانی علت جنس مونث می باشد) و اگر به سوی یک زن ضعیف کشیده شود و او را به همسری انتخاب نماید در کودک نفرت از مادر و نفرت پنهان از زن بسط و گسترش می یابد.

هرقدر «فرهنگ مذکر» حاکم شود به همان اندازه آمار جنایت بالا خواهد رفت در اقتدار زن - مادر اگر حتی تربیت با عصبیت همراه باشد چون کودک میان اقتدار و عصبیت نمی تواند فرق و تمایزی قائل شود و عصبیت را نیز یک نوع اقتدار می داند نه ضمیر

ناخودآگاه گشوده خواهد شد و نه نفرت از مادر پیدا خواهد شد و نه مهر خانوادگی از بین خواهد رفت و نه «نوع گرایی» به «مردم گریزی» تبدیل خواهد گردید و نه نفرت از زن به وجود خواهد آمد اگر دنیا را از زنان تشکیل می‌دادند احتیاجی به این همه بسط و شاخه روانشناسی در هیچ زمینه ای نبود.

در روانشناسی جنایی را نیز در نظر دارم (آن نوع قاعده و رفتار که به طور غیر مستقیم در یک موضوع اصلی اثر دارند) سواد از شقاوت می‌کاهد. هراس از پدر، من برتر را به انحراف کشانده است، من از خود جدا شده است و غرور مرضی رشد کرده است خودخواهی نیز بر آن افزوده است بنابراین به طور مثال یک نوجوان ذکور که به یک چهره ای گرایش پیدا می‌کند؛ تا اینجا باقی مانده ضمیر خودآگاه این احساس را برای او فراهم کرده است ولی در این شخص که ضمیر ناخودآگاه بیشترین سهم ضمیری را در اختیار دارد توانایی او را در اختیار دارد و از رشد شخصیت او جلوگیری کرده است و این شخص از انتقاد و اشتباه نیز هراس دارد و تصور می‌کند عقل کل می‌باشد ولی نمی‌داند آنچه طلب می‌کند این ایده آل ساخت این مجموعه است تا شخص از رشد طبیعی برخوردار نباشد یا درمان نشود نمی‌توان این ایده آل را کامل دانست در این مسافه است که در رد یک عشق همان مجموعه مشخص را به انهدام همان ایده آل سوق می‌دهد (یک داستان سینمایی را با غرور بیمار گره می‌زنیم گفته شده یکی از انگیزه جنایت مخوف که قربانی مظلوم آن «شارون

تیت» ستاره سینما هالیوود بود از داستان سینمایی «بچه روزماری» اثر «رومن پولانسکی» ستاره آمریکایی ریشه گرفته است در این داستان زن بازیگر احساس می‌کند آبتن شده است ولی یادش نمی‌آید چه وقت با شوهرش همبستر شده است شوهرش قبل از همبستری، همسرش را گویا تا حد بیهوشی مست کرده بود افترا نخواهد بود اگر بگویم آقای «رومن پولانسکی» روانشناسی رشد را طی نکرده است در این فاجعه یک سزارین جنایی که در تاریخ جنایت اولین بار است اتفاق افتاد شکم این مادر باز و نوزاد را بیرون آوردند در این عمل که به هذیان و توهم می‌ماند داستان سینمایی چقدر اثر داشته است؟ خدا مجهول مطلق است عدل خدا را در معدل انسان قرار دادیم این اشاره ضروری است که جاهلان و جاعلان بعد عدل را از توحید جدا کرده و اصول دین را که به عدد چهار بود بهم ریخته و از علم و اثر برانداخته اند. گفته شده «چارلز مانسون» از ستاره بخت برگشته خواسته به عضویت گروه او درآید و او این تقاضا را رد کرده است تصور کنیم این عکس العمل غرور بیمار «چارلز مانسون» را جریحه دار کرده باشد بس عجیب است که تعاریف «زیگموند فروید» با این جنایت به مثال درمی‌آید «لیندا کازابیا» یکی از گروه قاتلان خانه «رومن پولانسکی» اعتراف کرده «شارون تیت» در برابر قاتل خویش هر قدر

1-Sharon Marie Tate

2 -Rosemarys baby

3-Chrles Milles Manson

4-L.Kasabian

بیشتر التماس می کرده است که او را به سبب نوزادی که در شکم دارد نکشد قاتل بیشتر ترغیب و تحریک می شد قاتل «شارون تیت» یک دختر ۲۰ ساله به نام «للی وان هوتن» بود که یکی از دختران گروه بود تصاویر این دختر که در مجلات آمریکایی چاپ شد یک اندام ظریف با چهره ملایم را نشان می دهد روانشناسی رشد در آمریکا به کمال گرای رفته است در گزارشات «اف بی آی» استفاده از ترکیب جنایت، آزادی ممنوع می باشد این قاعده سانسور درست است زیرا جنایت محصول خانواده هایی است که پدر سالاری فرسوده را یدک می کشند و نتوانسته اند از آزادی درست بهره ببرند و می گویند این بهای آزادی است کسی نمی گوید نسلی می توانست یک انسان باشد یک ستاره ای که یک ستاره دیگر را کشت درباره زندگی «باب کازابیان» و همسرش «لیندا کازابیا» که از زن همسر او اسم بردیم؛ مجلات امریکایی نوشتند: این دو در یک خانواده ی متعادل از نظر تربیت و معاش به دنیا آمده و بزرگ شده اند. آنان در گروه «چارلز مانسون» حضور داشتند ولی در جنایت سهیم نبودند «لیندا کازابیا» اعتراف کرد: من گوشه‌ایم را گرفته بودم و نمی دانستیم چه کاری کنم ما تصور می کردیم «چارلز مانسون» ما را برای سرقت بسیج کرده است.

شخص عاجز از درک این قاعده ساده می باشد قرار نیست همه کس همه کس را دوست داشته باشد در یک جنایت جابه جایی چندمین دلیل می باشد یک کودک ذکور که از «ضمیر ثابت» محروم شده است در جنایت یا حتی پرخاش اگر یک شخص مطوع در برابر

او باشد این شخص کودکی اوست کودکی که از پدر یا یک مرد خشونت دیده است و اکنون خود او به جای پدر یا آن مرد قرار دارد و جرات پرخاش پیدا می‌کند اگر در این لحظه از طرف شخص مطاوع عکس العمل تند بروز نماید او زود از پا خواهد افتاد چون این بار با خشونت روبروست محکم اظهار عقیده می‌کند و شاید انتظار دارد از پدر عکس العمل فیزیکی مشاهده کند وقتی پدر آرام از کنار او رد می‌شود کودک بالغ شده و احترام به پدر نیز شروع می‌شود زنان یک جامعه باید از طرف فرهنگ مذکر احساس کنند حق و حرمت خویش را حفظ کرده اند از دست دادن برابری غیر طبیعی آنان را از پا نمی‌اندازد دختر بعد از مادر شدن مقدس می‌شود زن آرمانی یعنی مادر که شوهران نیز همراه کودکان به او تعظیم و احترام کنند مادری حرفه است وظیفه مادری احتیاج به تعلیم خاص ندارد کافی است در ثقل و اقتدار خانه قرار گیرد سازمان زنان را باید احیا و از آن صیانت کرد این هماهنگ سازی است و احیاء جامعه و فرهنگ است مردان احتیاجی به سازمان ندارند کافی است مرد باشند. یک مدرسه درست از نظر روانشناسانه مدرسه ای است (روانشناسی آموزش و بهداشت روانی در آموزش وقتی توجه به تقسیم استعداد نشده حرف یاوه ای پیش نیست نمی‌پرسند چه بلدی می‌پرسند چه آموخته ای به طور ساده فرد را در برابر جمع قرار می‌دهند بنابراین یا شهید می‌شود یا انتقام می‌گیرد بسته به این که دارای چه نوع ترس و تهاجم قرار دارد هر کودک تا چشم باز می‌کند نوبت مدرسه است آمادگی ؟ کدام

آمادگی؟ چه کسی می‌گوید خر پست تر از اسب است یا کاریکاتور اسب می‌باشد او مظلوم است و محبت را بیشتر احساس می‌کند و تغییر می‌پذیرد (برعکس نظر حضرت اجل سعدی شیرازی و بند هشتم گلستان او و به قول کیومرث منشی زاده اگر بر طبق همان بند خود سعدی را تربیت می‌کردند عوض آن که بشود سعدی می‌شد آغاسی) نه از تربیت جسمانی اثری هست و نه از مدرسه ی لائیک آنها نمی‌پرسند چرا مدرسه لائیک ناگهان از خدا نیز خالی شد؟ چون قبل از آن مدارس را از دین اشباع کرده بودند از انقلاب آموزش و فرهنگ سخن می‌رود ولی؛ میز و صندلی جابه جا شده است اگر مدارس اعدادی و ابتدایی را قبول کنیم باید مدارس اعدادی باشد و کودکان تصور کنند به یک بازی شیرین می‌روند در هر کس یک استعداد بالقوه و خدادادی وجود دارد اما ما چه کرده ایم کودک را به یک کاراکتر آشنا می‌کنیم نه می‌گذارند کاراکتر بماند بلکه این تک استعداد را وادار می‌کنند درصدد یادگیری یک گروه از دروس برآید که این یک گونه ای از تلاش بر بی سوادی در عصر سواد است پشت آن استثمار قرار دارد. همه خلافتکاران اجتماع از مدرسه فرار کرده اند و پیش از چند کلاس سواد ندارند؛ زیرا سواد و مطالعه از شقاوت می‌کاهد) که معلم آن یک مادر است آموزش و پرورش یک امر زنانه است و فرهنگ زیبایی زنان با تمام قوا باید حفظ شود منظورم آرایشگاه ها نیست که هم ضرر اقتصادی دارند و هم زنان برای جبران کسالت روانی به آنجا پناه آورده اند بلکه مادر زیبا، مادر شاد، مادر خوشبخت،

مادر لطف، بر فرزندانش اثری چون سربلندی باقی می‌گذارد و این مادر است که در کودک انسانیت و اخلاق را رشد می‌دهد.

جامعه ای وجود ندارد که با نسلی پایان یابد و نسلی جدید متولد شود بایستی دو و سه و چهار نسل باهم زندگی کنند آشتی نسل قدیم با نسل جدید دشواری ملی است در حالی که در نهم از زمان زاد و ولد دشواری روانی به وجود آمده است مردی که جوانی او در انزوای مرضی سپری شده بقیه عمر او در هراس تحولات سپری خواهد شد مگر آن که در قوه مادری بزرگ شده باشند این اصل درباره نسل جدید نیز صادق است.

از پیشوا بزرگ آلمان دستور آمد اتومبیل های «گشتاپو» پلیس شهری و... در عبور هر شهروند آلمانی از عرض خیابان باید توقف کنند عزت فرد نباید شکسته شود «هنریخ هیلمر ریاست گشتاپو»

نقشه آلمان رایش را در اسکان یهود در اراضی مقدس ربوده و از آن جغرافیای سیاسی ساختند؛ این سیونیزم بود که می‌گفت برای کشور اسرائیل نه یهود علیل می‌خواهیم نه یهود کمونیست، مارکسیسم را به بیان «آدلف هیتلر» سیونیزم تحریف و به روسیه بخت برگشته صادر کردند.

اعدام در آلمان رایش وجود ندارد زیرا وجدان لاشعور از قبل مجازات شده است اعلامیه گشتاپو ژوئیه ۱۹۳۸ دیگر در آلمان رایش جنایت وجود ندارد «تئودور ماینرت» استاد دانشکده روانشناسی وین که «زیگموند فروید» نیز از شاگردان او بود.

یک جامعه را مالا مال از امید و حرکت سازیم اثری روی فردی که از عشق حرمان آن را می‌گیرد در فعلیت قرار ندارد، غرابت پرستی در او درست وقتی بروز می‌کند که در یک محیط طبیعی و شاد قرار دارد اثر نخواهد داشت او به تنزیه عقب می‌رود.

تراژدی یا کمدی تراژدیک است و آن زندان مدرسه ای باشد مقداری کتاب که آزادی نامعقول در آن سوی دریاها وسط زندان ریخته، زندانی که زندانی درون خویش است و اکنون دو زندان بر او ساخته اند چگونه و چه بخواند؟ در یک مورد عوض آنکه روان او، جامعه او، ضمیرناخودآگاه او، پدر او تنبیه شود؛ جسم او اعدام می‌شود. مراسمی هم دارند دادستان کل، عالیجناب کشیش و بقیه، کشیش که با «جزم دینی» در جزم او شریک است این جا چه کار دارد می‌کند؟ و در یک مورد هم در زندان را باز می‌کنند و می‌گویند: از امروز تو آزادی او را که هنوز اسیر درون خویش است به باز کردن قفس شیر می‌ماند.

پس دوباره همان کودک می‌باشد که در روبروی خویش با خشونت روبروست؛ نوع منش را نیز نباید فراموش کرد کودکی که از استعداد بالقوه هنری برخوردار است و در تربیت

کیفری پدر عقب نشسته است از نظر منش شناسی، در گروه «سودائی» (آوای موسیقی که احساسات را رقیق می‌سازد و زود از طریق گوش به دهلیز عاطفه وارد می‌شود؛ آواز خوان دارای منش سودایی می‌باشد که بر منش سودایی اثر می‌گذارد آنان که دارای منش خون گرم هستند، آوا کمتر آنان را تحت تاثیر قرار می‌دهد) قرار دارد؛ بنابراین من و من برتر در او سالم نمانده، جنایت در او به خود او برمی‌گردد و به خویشتن بیشتر آسیب می‌رساند در «منش بلغمی» در همان شرایط شخص خنثی می‌ماند.

در روانشناسی جنایت اصطلاح زود انگیخت و دیر انگیخت نیز به کار می‌رود؛ اما این تعاریف روان انسان را پیچیده تر می‌سازد در دارو درمانی وقتی عصیت مرض مداوا می‌شود و میان دو ضمیر ناخودآگاه و خودآگاه جدائی به وجود می‌آید با ماندگاری ضمیر ناخودآگاه زود انگیخت به دیر انگیخت تبدیل می‌شود. پس نظر «زیگموند فروید» جای خود باقی می‌ماند.

مادری که پایبند اخلاقیات نیست و نمی‌داند رفتار جنسی او در کودک و کودکان او که آسیب هم دیده اند اثر مضاعف خواهد داشت و روانشناسی تجربی این قسمت را بایستی عهده دار شود. یک نمونه بر نظر درست «زیگموند فروید» سرگذشت «چارلز مانسون» رهبر یکی از غم انگیزترین ماندگارترین و هولناک ترین جنایت می‌باشد او در ۱۲ نوامبر

۱۹۳۴ از یک دختر تازه و بالغ و روسپی در شهر «سین سیناتی»^۱ به دنیا آمد او مدتی پیش مادرش بود که کم کم به یک روسپی حرفه ای تبدیل می شد؛ مادر و مشتری محبوس در چهار دیواری غم انگیز خویش نمی دانست روان کودک چه آثار زیانباری را انبار می کرد بعد کودک را پیش عموی خویش که مردی تند خو بود و در شهر «چارلستون»^۲ زندگی می کرد می فرستد کودک که کمی بزرگ شده احساس می کند عمویش از او و مادرش احساس رضایت ندارد پیش عمه اش می رود تا دبیرستان نمی تواند تحصیل را ادامه بدهد از نظر تیپ شناسی عکس هایی که از نوجوانی او مانده یک چهره آراسته و عادی را نشان می دهد جمجمه او از نوع «مزو سفال»^۳ که برای «دکترین رایش»^۳ جمجمه متعادل می باشد.

این قاعده کلی و جاودانه را باید در نظر داشت که زمان بر ضمیر ناخودآگاه نمی گذرد و از اجزایی تشکیل شده است که قدرت ندارد از خرد و عقل پیروی کند و «هیچ چیز به اندازه نفرت بر پایداری شخص کمک نمی کند»^۳ اندام یک جانی یک دستگاه مکانیکی است که طفلی آن را اداره و هدایت می کند سن تقویمی را گذرانده ولی کودکی با او می آید یا در او نمرده است در روانشناسی جنایت نباید آناتومی چهره را که حالت متعادل ندارد و سمپاتی ایجاد نمی کند در نظر گرفت هرکس خودش هست؛ چهره مثل موم است که،

^۱-Cincinnati

^۲-Charleston

^۳-Caryl Chessman

ضمیرناخودآگاه آن را ساخته و پرداخته است و عوض کرده است؛ ولی درمان روانی به خصوص در جنس مذکر چهره حقیقی او را نیز که تا آن روز پنهان بود آشکار می‌سازد قاتلی که به دادگاه وارد می‌شود کامل جلوه نمی‌کند اتاق دادگاه و قاضی و تماشاگران هم چون یک شوک عمل می‌کند. روانشناسی و آگاهی از روانشناسی کلی «زیگموند فروید» این امتیاز را نیز دارد که افراد بزرگ سال بدانند در برابر یک کودک چه نوع رفتاری را در پیش گیرند.

جنایت مخلوط «خود آزاری»، «دگر آزاری»، «تربیت کیفری»، «تمرکز جنسی»، «عصبیت مرض»، منش صفرایبی یا خونی که وجدان اخلاقی را از بین برده اند است شخص دیگرکش ارزش او را برابر خویش می‌پندارد یا این که نمی‌خواهد او را از خویش بالاتر بداند، البته باید گفت که بی‌سوادی و شقاوت در مرحله جداگانه قرار دارد.

گفتار هفتم

آمریکا و جنایت

سادومازوخیسم (خود دگر آزاری) در خشونت پدران در کودکانه ذکور رشد می یابد.

فصل اول

«آمریکا و جنایت»

تمدن غرب بیمار است و اگر این گونه پیش رود بیمارتر نیز خواهد شد و نابودی آلمان رایش اثر معکوسی بر جهان گذاشت وقت آن رسیده که برای تحلیل روان و جسم جوانان این یا آن کشور، به فکر فدا شدن جوانان کشور خویش نیز باشیم.

اگر این ترکیب و فصل را بر این کتاب افزودیم به این دلیل است که جنایت در این گوشه دنیا کم اتفاق می‌افتد و برخلاف نظر آنان که جنایت را با متر اندازه می‌گیرند، بلکه قصیده ای که «لازاروس»^۴ بر پایه پیکره آزادی که در «نیوپرک» نسب شده نوشته: «ما توده های در هم آمیخته را پذیرا شدیم حل نمی‌شود» اقلیتهای قومی در خارج از آمار جنایی قرار می‌گیرند، یکتا کشوری است که قبر گمنام در آن است که اجساد مدفون نام و نشان و سلاسه ای ندارند، جانی گمنام

نظریه وجدان اخلاقی که پیش از این درباره آن سخن رفت، درباره یک فرد جانی در آمریکا نیز این نظریه ثابت می‌ماند؛ اما چرا از این موضوع بسیار فرا می‌رود؟ اینجا نیز جانی از نظر چهره کودک مانده و آنها سال تقویمی را گذرانده اند ولی مصونیت تیپ آمریکایی نیز بر آن اضافه شده و جنبه درونی و اعتقادی نیز پیدا کرده است خدا بسیار مهربان است، خدا بسیار بزرگ است، مرا به بهشت راه خواهد داد، عیسی مسیح، مریم نیم باکره و مادر مقدس و... این چند جمله که بیشتر غم انگیز است تا ... کشیش گفته است ولی جناب حق نمی‌داند دیر رسیده است تصاویری که از قاتل وجود دارد از نظر مصونیت فرق با مقتولین

⁴-Emma Luzarus

ندارد یک نمونه گویا عکس «میشل جیمز پری» قاتل و عکس مقتول می‌باشد که هر شخص تصویر این مجرم را که به سبب علاقه به یک اتومبیل اسپرت خانواده ای را عزادار کرده است ببیند؛ دلش از چهره معصومانه او پر خون می‌شود، این احساس از مشاهده ی چهره مقتول نیز به وجود می‌آید یک انسان برای هر دو اشک می‌ریزد.

«روانشناسی رایش» و «نژاد شناسان رایش» بر این عقیده درست بودند «انگلو-آمرندین» (نژاد اولیه در آمریکا) به نژادی تبدیل شده است که اگر اصلاح نژادی انجام نگیرد جنایت به مرحله «اهریمنی» خواهد رسید. حیوان شکار خود را قطعه قطعه می‌کند و او اینکار را برای حفظ بقا خود انجام می‌دهد و به زندگی ادامه می‌دهد. در آمریکا جنایتکار به مرحله فوق اهریمنی رسیده است یک تفاوت وجود دارد گوشت قربانی را نمی‌خورند.

این پیش بینی نیز مثل پیش بینی سیاسی جغرافیایی رایش درست درآمد یک جنایتکار «چند انحرافی» (در تعریف انحرافات تک انحراف بسیار نادر می‌باشد) به نام «جفری دامر» که به قربانیانش تجاوز و سپس آن‌ها را تکه تکه می‌کرد، نه برای از بین بردن آثار جنایت زیرا از آن قطعات نگهداری و مراقبت می‌کرد؛ اما جنایت در آمریکایی شمالی به اعتماد عمومی نیز ارتباط پیدا می‌کن؛ طعمه جنایی آسان به دست می‌آید نمونه اش پسر

⁵-M.G.Perry

⁶-Satanismus

⁷-Jeffrey Lionel Dahmer

بخت برگشته ای به نام «استیون هیکس» می‌باشد که «جفری دامر» با او دوستی آغاز می‌کند و به او می‌گوید: وقتی به خانه من می‌آیی به پدر و مادرت نگو در یکی از اولین ملاقات او را با میله دمبل خفه می‌کند و...

«سر وینسون چرچیل» این مردک بی شرف که استاد استفاده از سربازان این یا آن کشور است اجازه نداد اکنون که در دنیا یک رهبری پیدا شده (که تکرار نخواهد شد) و می‌خواهد دنیا را تغییر دهد خویشتن را از دسیسه و فتنه رها سازد.

از مارکسیسم که با بورواژی ملی و آزادی مطبوعات و بیان موافق بود یک میکروب ساختند و فردا مثل سم از پطرزبورگ به بالکان خواهد ریخت. پلی در پشت تجدید نظر در «مارکسیسم» (سوسیال دمکرات) سیونیزم در تلاش می‌باشد تا آنگونه که می‌خواهند مفاهیم را به خورد ملت‌ها بدهند. انواع مساوات در جامعه ملی حرمت ملی را به وجود می‌آورد برای تحقق این قاعده کلی در شهر «نورمبرگ» شهر آلمانی را خواهیم ساخت و امروز برای رفت آمد شخصی کارخانه «ولگس واگن»^۸ در زبان آلمانی به معنی «اتومبیل ملی» را افتتاح می‌کنیم تا همه بتوانند کرنش کنند به امید روزی که هر فرد آلمانی یک ولگس واگن داشته باشد «امیر عباس هویدا» نیز در نظر داشت اتومبیل پیکان را بعد از آنکه به صنعت بومی تبدیل شد اتومبیل ملی اعلام کند.

^۸-Steven Hichks

^۹-Wolkswagen

دمکراسی معنی شده ولی معنا ندارد چرا کسی از مردم انگلستان و آمریکا نپرسید آیا حاضر به جنگ با آلمان هستند یا نه؟ این اشاره ضروری است که در معاهده سن ژرمن دهم سپتامبر ۱۹۱۸ از شهرهای آلمان نشین اتریش جدید ساخته بودند... و لیبرال را که پسوند آن کرده اند به دمکراسی صدمه بیشتری زده است و به آن می‌ماند که در یک وعده غذایی دو وعده غذا بخورند.

زن نجات و زن آرمانی که خواستند بسازند از آن پس سرو صدا بلند شده است تصور نرود فرهنگ مذکر به جنس و روان و اختلالات آن محدود می‌شود بسیاری از جریان‌های فرهنگی، مدنی، اجتماعی و سیاسی را نیز در بر می‌گیرد و مثل اختلالات روانی به منش نیز مربوط می‌شود یک فرد که علیه نظم بر می‌خیزد من برتر در او مخدوش شده است عقده حقارت و احساسات خام یکی شده اند.

گفتار هشتم

درمان هیپنوتراپی

شخصی که می‌داند بیمار است شخصی سالم می‌باشد؛ بر این اساس اولین اقدام یک حکومت بالینی ایجاد «کلینیک های رایگان» می‌باشد.

فصل اول

«درمان هیپنوتراپی»

کسی که می‌داند و آگاه شده است که از نظر روانی بیمار است یک شخص سالم می‌باشد و کسی که می‌داند با یک بیمار روبروست با او مدارا خواهد کرد.

ابتدا یک نوجوان ذکور که خویشتن ارضاء است بایستی بداند یک رابطه طبیعی که در آن نفر دوم شرکت دارد؛ علاج تحریکات جنسی او نخواهد بود و برای بیماری های جنسی نباید طعمه پیدا کرد؛ که طعمه راه علاج این بیماری نیست بلکه سعی در درمان آن باید کرد. دوم اصراف نطفه انتقام غیر مستقیم از خویشتن می باشد بر نوجوانان باید غیر عادی بودن این عمل را تعریف و تلقین نمایید.

در خشونت پدرانه ضمیر ناخود آگاه در کنار ضمیر خود آگاه گشوده می شود عصبیت مرضی به وجود می آید عشق تناسلی پیدا می شود حدت جنسی با عصبیت مرضی (که ارتباط به سلسله اعصاب ندارد) توأم می باشد و اگر شخص دارای منش سودائی باشد و اخلاق جزم نیز بر خانواده او حاکم باشد نوجوان ذکور خویشتن ارضایی را با شک خواهد پذیرفت این عمل چون با اراده انجام نمی گیرد و ناخود آگاه در این تمایل زیان آور دخالت دارد بعد از دفع، ضمیر خود آگاه مجال پیدا می کند و ندامت و پشیمانی جانگاہ پیدا می شود؛ نوجوان بیمار نمی داند اصراف نطفه توسط ناخود آگاه انتقام از خویشتن می باشد این نوجوان در اثر خشونت پدرانه از رشد لیبیدو (جسم، جنس، روان) بازمانده و نتوانسته از جسمانیت خویش

رها شود به نوجوانان ذکور می‌گوییم هرگز گول کارت پستالها و تصاویری که بورواژی لیبرال صادر می‌کند را نخورند همه زنان سرد مزاج هستند آه خشنودی از زمان جهل مانده که زنان را جز جنس امتیازی نبود اگر در بعضی زنان حدت جنسی مشاهده می‌شود عصبیت مرضی است که در خشونت پدران پیدا شده است و نمی‌گذارد زنان از نظر روح ارضاء شوند به اشتباه شکایت از جنس و جسم خویش می‌نمایند نوجوان ذکور عکس، کارت و تصاویر را می‌بیند ولی از پشت صحنه آگاهی ندارد که عکاس و فیلمبردار بیمار و زن بیمار چند بار این آخرین نقش را بازی کرده اند. آنچه در تصاویر و عکس‌ها می‌بینند یک شوخی بسیار زشت است که با طبیعت و اصل زن بسیار متفاوت است زیرا در طبیعت زن و متعلقات آن هرگز تحریک آمیز نیست.

بیمار نمی‌داند که بیمار است هم چنین چون چند درصد کاراکتر در او باقی مانده است این عمل را پنهان می‌دارد آیا اگر روان کاو یک زن باشد بیمار به امنیت می‌رسد؟ در جامعه ای کوچک یعنی خانواده به خصوص کودک ذکور زخم‌های خویش را به مادرش با تداعی آزاد راحت تر باز می‌گشاید تا پدرش، پس بهتر است درمانگر زن باشد و در بیمار باید کاراکتر مقداری باقی بماند.

گفتگوی آزاد به این ترتیب که تخت وجود داشت باشد و بیمار در آن دراز بکشد و روان کاو در پشت سر او قرار گیرد که بیمار ظبط صدایش را بشنود؛ مشاهده کرده اند که بیمار

در یک نقطه توقف کرده است او نمی‌گوید پیشنهاد من این است که روان کاو من یک زن باشد؛

یک اشاره کلی را ضروری می‌دانم گفتگوی آزاد و گفتگو درمانی در اشخاصی که ضمیر ناخودآگاه در آنها گشوده شده است بسیار خطرناک است؛ چون آن زخم‌های روانی که در عمق ضمیر ناخودآگاه قرار دارند یا کهنه شده یا به ریشه رفت است با گفتگوی آزاد شناور به سطح ضمیر می‌آیند و روان پریشی بیمار را شدت می‌بخشد و یک تلاش مضاعف لازم است تا دوباره آن رنجور روانی را به جایگاه اولیه خود بازگرداند؛ خالی کردن این لانه جزء با هیپنوتراپی انجام پذیر نیست؛ ضمیر ناخودآگاه کاذب می‌باشد و نمی‌تواند به طبیعت خودآگاه غلبه کند بر این اساس نیروهای واپس زده به اندازه نیروهای واپس زننده نمی‌باشد و گرنه درمان محال بود.

عصبیت مرضی با دارو - درمان از بین می‌رود و در درمان ترکیب دارو اساس درمان است در زندگی روزانه ضمیر ناخودآگاه در درون مغز اما کجای مغز است کسی نمی‌داند چو اهریمن خفته است و اختیار را از ضمیر خودآگاه آنان گرفته است ولی همین ضمیر ناخودآگاه نیز از اراده استوار بی بهره می‌باشد در روش هیپنوتیزم سوژه که به خواب مصنوع برود ضمیر خودآگاه نمی‌تواند در این خواب شریک باشد ضمیر ناخودآگاه هر قدر هم فعال باشد ضمیر خودآگاه را پیدا نمی‌نماید تا به بازی با آن پردازد ناچار درمان را

می‌پذیرد بنابراین هیپنوتراپی در امحاء این ضمیر اثر گذار خواهد بود روش پداگوژی بعد از این تخلیه اثر گذار خواهد بود.

شخصی که می‌داند بیمار است شخص سالمی است بر این اساس اولین اقدام یک حکومت بالینی ایجاد کلینیک های رایگان می‌باشد.

تمایلات جنایی که حالت کلی است در خشونت و تربیت کیفری پدر اگر شخص دارای منش سودایی باشد به خویشتن آسیب خواهد رساند اگر دارای منش خون گرم باشد آسیب را به دیگرانتقال خواهد داد.

آیا «زیگموند فروید» از دکتترین رایش حمایت کرده بود؟

«دکتترین رایش» که در سال ۱۹۳۴ (ژانویه) به امضاء هیئت وزیران رسید، دارای چند بند و تبصره بود که بند اول آن، با «اصلاح نژادی» شروع می‌شد در سرود نژاد آلمان بالای همه خوانده می‌شد کشوری که دوبار با خاک یکسان شد بعد دوباره سربرآورد و دوباره ساخته شد چنین کشوری که چند بار از صفر شروع کرد و دوباره استوار شد حق دارد از نژاد اصلاحی سخن بگوید و به برتری نژاد خود ببالد، خلوص نژادی دارای تعریف تجربی بود به طور مثال اگر در قوم یهود، انتها و جنایت وجود ندارد سبب آن است که اصالت نژادی را

هزار سال حفظ کرده اند و همچنان به حفظ این اصالت پایبند هستند زیرا خوب می‌دانند حفظ آن عامل ساخت یک کشور ممتاز است.

خانواده بر اساس «تقدم زن مادر» بود عقیده بر این بود تا کودک به مدرسه برسد؛ آسیب نبیند مشاوره مدرسه، مشاوره خانواده در یک کودک که در سن آغاز شخصیت قرار دارد بی اثر می‌باشد. این اشاره ضروری است که تمام معلمان مدارس ابتدایی را بانوان تشکیل می‌دادند. پیشوای بزرگ آلمان دوست و مادر کودکان بود.

ازدواج یک اتفاق خصوصی است ولی چون نسل را می‌سازد، افرادی که دارای تعادل روانی نیستند بعد از درمان در مراکز روان پزشکی اجازه ازدواج خواهند داشت. افرادی که از نظر روانی در تربیت و خشونت پدر خود رشد یافتند و ادامه زایش آن‌ها باعث ادامه روند بیماری روانی در کودکان خواهد شد.

«دکترین رایش» در برابر ازدواج در همه ادیان برترین می‌باشد دو نفر که شاید سالم و شاید بیمار باشد وصلت آسمانی زود به اختلاف در خانواده می‌انجامد و کودک میان دو بیمار مادر با شخصیت ضعیف و حقیر و پدر با شخصیت خشن و ترسناک که در پشت این خشونت ضعف پنهان است این دو با انطباق فرق دارد کودک چه کند؟ کودک آرزو دارد

یک گربه ولگرد بود نفرت از پدر و ضعف مادر که در ایام کودکی، بر او تحمیل شده مادر تنها پناهگاه کودک می‌باشد بعد او نیز بیگانه جلوه خواهد کرد.

از هر کس می‌پرسم اگر به مقدمات تربیت آشنا باشد اول شانه‌های خود را کج می‌کند و می‌گویند: پدر و مادرمان مقصر بودند و اگر از پدر و مادر آنان پرسیده شود سلف خود را مقصر می‌دانند یکجا باید این درام خانوادگی پایان یابد افرادی که از مقدمات روانشناسی جدید آگاهی دارند می‌گویند: مجرم و جانی صاحب خانه «ضمیر ناخودآگاه» خویش نمی‌باشند کاش این ضمیر کالبد داشت و آن را مجازات می‌کردند در اینجا یک یا چند قربانی فراموش شده است پس «دکترین رایش» یکتا روشی می‌باشد که چند نفر را نجات می‌دهد. بعد از وقوع حادثه پیشگویی مقتول را زنده نمی‌کند. تمایلات جنایی یک حالت کلی است در خشونت و تربیت کیفری پدر اگر شخص دارای «منش سودایی» باشد به خویشتن آسیب خواهد رساند اگر دارای «منش خون گرم» باشد آسیب را به دیگران انتقال می‌دهد و در «خشونت پدر» و «تربیت کیفری» صداقت، مردانگی، عاطفه، بخشش، خودداری همه قوا نه ظهور، بلکه پایه موجودیت نیز نخواهد داشت افراد مجرم و جانی شخصیت ضعیف دارند پس نباید انتظار داشت باشیم او در حد فردی از ارزش شخصی آگاه باشد زیرا شخصیت او بر پایه اهمیتی است که از ضمیر و وجدان هشیار می‌گیرد. اما در او شعور باطنی گشوده شده است و اجازه نمی‌دهد پس یک قسمت حقیر از شعور ظاهر

و هوشیار او معلوم بر وجدان اخلاقی اوست بقیه زیر کوه دریای درون مدفون است اما نمرده است و آن چه اهمیت اساسی دارد این است که در این اتاق هرچه مطرود، زخمه، انحراف و... است نگهداری می‌شود.

چون زمان بر ضمیر و وجدان لاشعور نمی‌گذرد حضور حتی یک نمونه در یک زمان دور که ایام پریشانی و تخریب شخصیت بوده باعث می‌شود، شخص به یک عکس العمل مجنونانه انتقال یابد دشواری در این است که ضمیر ناخودآگاه و محتویات آن و مصالح آن دایم در حال همانند سازی اندک محتویات ضمیر هوشیار با ضمیر ناهشیار است و اگر موفق نشود منتظر می‌ماند (این ضمیر پنهان روی (من) (خود) یا ضمیر آگاه چون یک دشمن از بیرون عمل می‌کنند بر این اساس «زیگموند فروید» ضمیر ناخودآگاه را او می‌نامد) تا آن حد که باید یک نگهبان نیز بر سانسور او وجود داشته باشد دشواری درمان نیز در این عبور می‌باشد درمان یک شخص که تمایلات جنایتکارانه در او وجود دارد از طریق هیپنوتیزم آسان است زیرا با نهاد و سواد و پاسیون یک فرد با منش سودایی سرکار نداریم درون فکنی این افراد عمیق نیست.

جنایتکار سن تقویمی را گزرانده جسم او بزرگ شده ولی کودکی، در او نمرده است بزهکاری کودکانه بزرگتر شده است غرور سالم لازمه تکمیل شخصیت می‌باشد که جانی فاقد آن می‌باشد هوش در اختیار ضمیر ناخودآگاه قرار دارد منش او که خون گرم است از

شخصیت، پیش افتاده است بنابراین این فرد با «هیپنوتیزم» درمان پذیر می‌باشد. درمان شخصی که شخص دیگری را می‌کشد آسانتر از درمان شخصی است که خود را می‌کشد. آیا اگر «ضمیر ناخودآگاه» را خالی کنیم «وجدان منفعل» را بایستی بارور سازیم باید گفت: «هیپنوتیزم» استحمام روانی یک شخص بیمار می‌باشد.

هیپنوتیزم تعلیم و تولدی دوباره است.

با «هیپنوتیزم» خصوصیات اخلاقی و بیماری اخلاقی تغییر می‌کند و فرد تحت تسلط «ضمیر خودآگاه» در می‌آید.

پزشکان فیزیولوژیست می‌گویند در نطفه بار الکتروماتیک وجود دارد و چون قلب نیز دارای علایم الکتروماتیک است (ویک عضو بدن می‌باشد که به شوک الکترونیکی جواب می‌دهد) پس برای بهداشت روانی قلب هاله ای که نطفه دور آن را گرفته با دفع اسپرم آن هاله را از بین ببریم می‌پرسم چرا یک جوان که روانشناسی رشد را طی کرده و تسلط بر جنس در او به وجود آمده این بار الکتریکی نیز وجود ندارد؛ این نظر فیزیولوژیست ها گمان ندارم درست باشد که می‌گویند بر بار کیسه منی اضافه می‌شود؛ فیزیولوژی جدید درست تقسیم کرده آپولی که در محل قرار گرفتن کیسه به وجود آمده همیشه مقداری منی در آن ذخیره است که اندازه آن ثابت می‌باشد. ما و تمام جوامع بشری به طور کامل و

عمیق مدیون «زیگموند فروید» هستیم کسانی که «زیگموند فروید» را کنار نهاده اند و امروز نیز نظریات درست ایشان را به باد انتقاد گرفتند؛ بدون آنکه جانشین مناسب پیدا کنند مستقیم به شوربختی و بدبختی جوانان و جامعه خدمت می‌کنند، آنان را از خائنین درجه یک جامعه و کشور باید به شمار آورد و گردن یکایک آنان را زد، آنان با استعمار و دشمنان ملت دست به یکی شده اند و نمی‌دانند این برای استعمار و به نفع آنان یک ضربه بزرگ و مجانی است، از کوششهای طاقت فرسایی که «زیگموند فروید» به خصوص در سالهای ایجاد یک نظریه که بتواند جوابگوی درون پیچیده انسان بیمار باشد انجام داد نمی‌توان چنین آسان با مغز مینیاتوری مان بگذریم...

پایان



آوای بوٹ | AVAYeBUF